



طلایه داران

انقلاب دوم



کاروان دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندت‌کلیع مقام معظم رهبر عج در دانشگاه اراک

طلایه داران انقلاب دوم

کاری از دفتر نهاد رهبری دانشگاه اراک

مسئول پروژه و ناظر کیفیت:

حجت الاسلام والمسلمین دکتر مهدی مهدوی اظهر

گردآورنده:

حجت الاسلام والمسلمین حسین هداوندی

ویراستار و طراح گرافیک:

علیرضا صفری

نسخه اول

@Arak_nahad





طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

فهرست مطالب

مقدمه ۸

۱. شهید سید جمال میر امیر خانی ۹

۲. شهید حبیب الله برادران توکلی ۲۰

۳. شهید محمد (حسن) پسران بهبهانی ۲۵

۴. شهید محمد بلوردی ۲۹

۵. شهید غلام حسین بسطامی ۳۴

۶. شهید هوشنگ ترکاشوند ۴۵

۷. شهید علی حاتمی ۵۵

۸. شهید مهدی رجب بیگی ۶۱

۹. شهید سید احمد رحیمی ۷۰

۱۰. شهید حسن سیف ۸۱

۱۱. شهید جلیل شرفی ۸۸

۱۲. اسدالله شیران ۹۴

۱۳. شهید حسین شوریده ۱۰۰

۱۴. شهید علی صبوری قمی ۱۰۷

۱۵. شهید فضل الله عابدینی ۱۱۵

۱۶. شهید محمد فاضل ۱۲۲

۱۷. شهید ناصر فولادی ۱۲۷

۱۸. شهید سید احمد کدخدازاده خراسانی ۱۳۳





۱۹. عبدالله (بیژن) گلشن ۱۴۰
۲۰. شهید محسن ماندگار ۱۵۲
۲۱. عباس محمدورامینی ۱۵۸
۲۲. شهید محسن وزوایی ۱۶۶
۲۳. شهید علی رضا هادیپور ۱۸۱
۲۴. شهید عبدالرحمن یاعلی مدد ۱۹۰





طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

مقدمه

یکر از ارزشمندترین مسکن هایر که شهدا انجام داده اند اینست که همیشه پیرو خط ولایت بودند و در جهه های مختلف فعالیت داشته اند و همیشه خود را پیرو ولایت معرف کرده اند و از بقیه هم خواسته اند که در این خط و جایگاه باقر مانند در این مسیر شهید میسر بودند که در دو جهه دین خود را به این نظام و مملکت اسلام ادا کرده اند آن ها از جمله افرادی بودند که در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸ لانه جاسوس را تسخیر کردند و بعد از آن در جهه حق علیه باطل با دشمنان بعشر مقابله کرده اند که در این جهه به دلیل این که لیاقت هایر را از خود نشان داده اند به عنوان فرمانده بوده اند در این نوشتار مجموعه ای از زندگانی، خاطرات، وصیت نامه و اسناد ۲۴ شهیدی که در لانه جاسوس حضور پررنگ داشته اند و در جنگ تحمیلی هم به عنوان فرمانده جنگ بوده اند را بنا بر کلام از حضرت امام به عنوان انقلاب دوم جمع آوری کرده ایم .

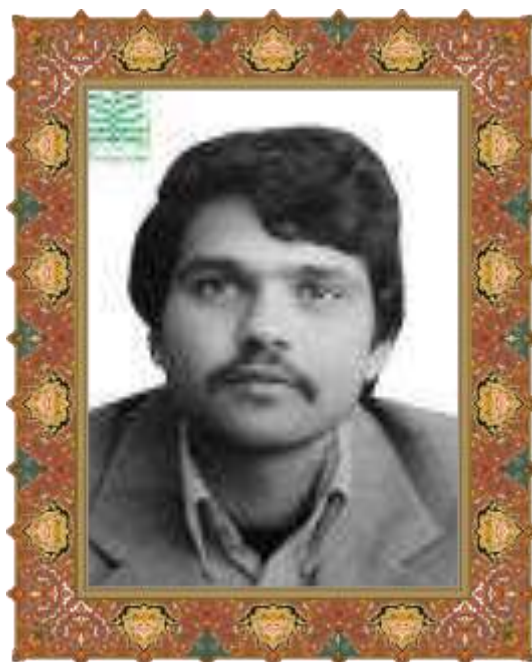
مهدی مهدوی لطر

مسؤل نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک





۱. شهید سید جمال میرامیرزاد



دانشگاه: صنعتی شریف
مقطع تحصیلی: کارشناسی
رشته تحصیلی: برق
مکان تولد: اصفهان
تاریخ تولد: ۱۳۳۶
تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۰۲/۲۱
مکان شهادت: خرمشهر
عملیات: بیت المقدس





طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

زندگی نامه

سید جمال در سال ۱۳۳۶ پس از طی دوره ابتدایی به دبیرستان ادب اصفهان راه یافت. در دبیرستان در ردیف شاگردان ممتاز قرار گرفت و همراه با فعالیت‌های مذهبی در سال ۱۳۵۴ دوره دبیرستان را به اتمام رساند و با موفقیت در همان سال در رشته مهندسی برق دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شد. سید جمال از همان آغاز به خاطر علاقه‌ای که به مسائل مذهبی و سیاسی داشت، وارد فعالیت‌های دانشجویی شد. وی در تظاهرات و راهپیمایی‌های قبل از پیروزی انقلاب شرکت فعال داشت.

پس از پیروزی انقلاب در کنار سایر برادران سازمان دانشجویان مسلمان دانشگاهها تلاش بی وقفه‌ای را در جهت گسترش آرمانهای اسلامی و انقلابی در دانشگاهها و مبارزه با گروهک‌ها آغاز نمود. شرکت وی در جلسات متعدد دانشجویان مسلمان و نقطه نظرهایی که ارائه می‌داد حاکی از عمق عشق و تعهد او به انقلاب اسلامی بود. در اوایل انقلاب که ایادی داخلی استکبار جهانی بر علیه روحانیت بسیج شده بودند، شهید جمال به خوبی این توطئه را دریافت و در سخنانش همیشه از روحانیت اصیل و متعهد دفاع می‌کرد.

او پس از تعطیلی دانشگاهها، در جریان انقلاب فرهنگی و در رابطه با چگونگی تحقق آن به دفتر تحکیم وحدت دانشجویان مسلمان پیوست و طرح‌هایی در جهت ایجاد دانشگاه اسلامی در تحقق اهداف انقلاب فرهنگی ارائه نمود.

پس از مدتی فعالیت در دفتر تحکیم وحدت به قم رفت. در طول مدتی که در قم بود چون علاقه شدیدی به وحدت حوزه و دانشگاه داشت در شورای وحدت حوزه و دانشگاه که از نمایندگان دانشجویان و دانشگاهیان و مدرسین و طلاب متشکل بود شرکت می‌کرد.

در آن هنگام که جهاد دانشگاهی تازه جان گرفته بود و نیازمند کمک بود جمال به عنوان مسئول آموزش جهاد انتخاب شد و واقعا با تلاش پیگیر سعی در راه اندازی آن نمود.

پس از مدتی جمال به سپاه رفت و در یک قسمت حساس آنجا شروع به کار نمود. وبعد از آن از طرف سپاه به سوسنگرد اعزام شد و مدتی مسئولیت تدارکات سپاه سوسنگرد را به عهده داشت، پس از شهادت همسنگر عزیزش شهید قدوسی وی نیز در جریان عملیات بیت المقدس، آزادسازی خرمشهر، دعوت حق را لبیک گفت.



خاطرات

۱. وحدت حوزه و دانشگاه

اولین برخورد ما در سمینار وحدت حوزه و دانشگاه در سال ۵۹ در قم و در یک از حجره‌های مدرسه دارالشفاء بود. درست خاطریم هست که وقتی وارد جلسه شدم بحث روی تهیه قطعنامه سمینار دور می‌زد. هر کدام از افراد جلسه در مورد اظهارنظر می‌کردند. جمع جلسه برای من تازگی داشت. تقریباً کلیه افراد الا یکی دو نفر برای من ناآشنا بودند. اما یکی از میان جمع بیشتر از دیگران در تلاش بود و اظهار نظر می‌کرد و با این‌که اولین برخورد بود ولی لهجه اصفهانی او در ذهنم باقی ماند. برخوردهای بعدی در دفتر تحکیم وحدت بود. جلساتی در ساختمان اولی تحکیم حول محورهای مختلف تشکیل شد. جمعی بود که روی برگزاری دوره‌های آموزشی عقیدتی-سیاسی برای دانشجویان برنامه ریزی می‌کردند در این جا بود که آشنایی‌ها از نزدیک و بیشتر میسر شد.

قرار بر این شد که یک دوره آموزشی در قم برگزار گردد. چند نفری بودیم که مسئولیت کار را بر دوش گرفتیم. البته پرتحرک‌ترین فرد جمع، جمال بود، آرام و قرار نداشت. یک پارچه شور و شوق و حرکت و حرارت بود. در این دوره دیگر شب و روز در یکی از مدارس طلاب در قم باهم بودیم. علاقه شگفتی در ایجاد وحدت و ارتباط بین حوزه و دانشگاه داشت. همیشه می‌گفت: باید کاری کنیم که تفکر غربی میان دانشجویان و دانشگاهیان از بین برود. با این‌که در یک خانواده غیر روحانی بزرگ شده بود و علیرغم تحصیل در دانشگاه‌های آن وقت، اشتیاق عجیبی به روحانیت متعهد داشت. تکیه اش بر این بود که باید دانشجویان ما متعقد به ولایت فقیه بار بیایند و به قول معروف رساله ای شوند. به همین دلیل اعتقاد عجیبی به برنامه‌های آموزشی عقیدتی سیاسی به شکل اردویی برای بچه‌ها داشت. در طول اردو ارتباط نزدیکی با بچه‌ها داشت. راحت با آن‌ها می‌جوشید، همیشه لبخندی برب داشت، یادم نمی‌آید کسی که از او رنجی داشته باشد، شب‌ها تا آخر شب در اطاقهای بچه‌ها به بحث می‌نشست. اواسط اردو بود که جمال تاکید می‌کرد باید علی‌رغم مشکلات دوره‌های آموزشی دیگری را آغاز کنیم. او آدمی بود که وقتی اعتقاد به چیزی داشت واقعا دنبالش می‌رفت. از هیچ چیز فروگذار نمی‌کرد. برای تداوم برنامه‌های انقلاب فرهنگی، طرحی را تهیه کرده بود که با خودش به تهران آورد و در یک نشست با شهید بهشتی در میان گذاشت، ایشان هم قول همکاری و مساعدت داده بودند. در ملاقات دیگری که با حضرت آقای منتظری داشتیم طرح را خدمت ایشان نیز داد که ایشان هم استقبال کردند. همیشه به بنده اصرار می‌کرد که مبدا خسته شده باشی، باید اینکار تداوم پیدا کند.



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

یک بار که به تهران آمدم، با بچه‌هایی که اردوی تهران را اداره می‌کردند، جلسه‌ای گذاشته شده بود، در آن جلسه نیز جمال تاکید داشت که باید دوره بعدی شروع شود، بچه‌ها از سختی کار دلسرد نشوند. از آن جمع شهید محمود قدوسی نیز آمادگی پیگیری کارها را داشت. قرار شد سه نفری دوره بعد را در قم قرار دهیم. برای برگزاری دوره به قم آمدم. جلسات متعددی با بعضی از افراد جامعه مدرسین برای هماهنگی و برنامه ریزی امور داشتیم. بالاخره برنامه این شد که خواهران در تهران باشند و برادران در قم باشند. محمود مسئولیت خواهران را پذیرفت و ما هم مسئولیت برادران را.

برنامه آموزش نظامی شروع شده بود من دیدم که جمال کم کم بنای رفتن را گذاشته است. می‌گفت من نمی‌توانم تحمل کنم، آرامش دارم، باید بروم جبهه، مثل این‌که درون ملتهب است و... مثل سایر برادران در اردوی نظامی شرکت کرد. یعنی بعنوان آموزش، البته در همان حالت نیز کمک زیادی می‌کرد. در طول آموزش نظامی برخی بچه‌ها خسته شده بودند و به قول معروف بریده بودند. اما جمال به طور خصوصی با آنها صحبت می‌کرد و ضرورتها را تشریح می‌کرد و به آنها قوت قلب می‌داد.

خیلی به او اصرار کردم که جمال بیا و با هم این دوره را تمام کنیم، دست تنها اداره کارها خیلی سخت است. او چند روزی تحمل کرد و در سامان دادن امور کمک کرد، اما بالاخره رفت. شب‌های اول و دوم و شاید تا هفته اول خیلی تنها بودم، شدیداً جایش خالی بود زیرا خیلی از مواقع که خسته بودیم او بود که قوت قلب می‌داد و با نشاط و شور کارها را فیصله می‌داد. با رفتن او ضربه بزرگی احساس می‌کردم و چند روزی روال کارها مشخص نبود.

۲. اعزام به جبهه

با این‌که از رفتن او ممانعت می‌شد اما به طریقی توانسته بود به عنوان مسئول تدارکات سوسنگرد به جبهه برود، در جریان حمله سوسنگرد آنجا بود. پس از مدتی حدوداً در اواسط اردو بود که دیدیم جمال آمد. البته می‌گفت قرار است برگردم، چون ادامه اردو به مشکلاتی برخورد کرده بود، از او خواستم بماند و کمک کند. قبول کرد و واقعا اگر جمال نبود شاید به عللی اردو متوقف می‌گشت و یا به نحوی نامطلوب تمام می‌شد. پس از اتمام اردو به تهران آمدم. البته فراموش کردم بگویم که پس از آموزش نظامی خواهران، محمود به قم آمد و گفت: من دیگر نمی‌توانم ادامه بدهم و باید بروم جبهه، خواهران را به قم انتقال دادیم و محمود هم رفت که پس از مدتی نیز جمال همانطور که گفته شد رفت به سوسنگرد. اما پس از مدتی در جریان هویزه، محمود قدوسی (فرزند آیت الله قدوسی و نوه علامه طباطبائی) شهید شد و وقتی جمال برگشت و جریان شهادت آن‌ها را تعریف می‌کرد واقعا انسان از تاثیر گریه اش می‌گرفت. شهادت حسین علم الهدی و محمود قدوسی به گونه‌ای شگفت در جمال



تأثیر گذاشته بود. همیشه تکه‌هایی از آنها را نقل می‌کرد و سر تکان می‌داد و گاهی در خود فرو می‌رفت و ساکت می‌ماند و گاه برخی صحبت‌هایشان را تکرار می‌کرد.

بالاخره در تهران در شورای بخش تحقیقات دفتر کنار دیگر برادران کارش ادامه داد. در اینجا نیز اغلب شب‌ها را با هم بودیم و واقعا همنشین صالح و مهربانی بود و هیچ خلائی از او ندیدیم، شبها شاید زودتر می‌خوابید اما صبحها وقتی بلند می‌شدیم او زودتر بلند شده است و دارد قرآن می‌خواند یا مناجات می‌کند. بعضی شبها نیز بلند می‌شد و نماز شب می‌خواند. در طول مدتی که در قم بودیم همان طور که گفتم چون علاقه شدیدی به وحدت حوزه و دانشگاه داشت در شورای وحدت حوزه و دانشگاه که از نمایندگان دانشجویان و دانشگاهیان و مدرسین و طلاب متشکل بود شرکت می‌کرد و چون جلسات در تهران تشکیل می‌شد برای شرکت در آنها مجبور بودیم به تهران بیاییم. البته اگر پشت گرمی جمال نبود شاید رفتن ما دوامی نمی‌یافت. در آن هنگام که جهاد دانشگاهی تازه جان گرفته بود و نیازمند کمک بود جمال به عنوان مسئول آموزش جهاد انتخاب شد و واقعا با تلاش پیگیر سعی در راه اندازی آن نمود. پس از مدتی جمال به سپاه رفت و در یک قسمت حساس آنجا شروع به کار نمود و با سعی و تلاش فراوان و برنامه ریزی، ثبات و استحکامی به بخش مربوطه خود داد و واقعا فکر خلاقیتی داشت و وقتی می‌نشست امکان نداشت طرح جدیدی نداشته باشد.

در طول کارش در دفتر، خود را به یک کار محدود نمی‌کرد و در مسایل مختلف طرح داشت و یا به نحوی کمک می‌کرد. گاهی اوقات به او می‌گفتم آخر جمال بگذار به کارهای موجود برسیم، قرار نیست که همه کارها را ما بکنیم، در جواب می‌گفت، اگر ما نکنیم پس چه کسی خواهد کرد. او برای آموزش جهاد سازندگی نیز طرحی تهیه کرده بود که در یک از دو جلسه به آنها ارائه شد، همین طور برای سپاه، جمال آرام و قرار نداشت، یکپارچه تحرک و اخلاص بود و خودش را وقف انقلاب کرده بود. بیاد ندارم که از هیچ جایی حق الزحمه‌ای بگیرد. عشق عجیبی به تحقق انقلاب فرهنگی داشت و لذا وقتی در سپاه هم بود با بچه‌ها تماس می‌گرفت و روی مسایل فکر می‌کرد و کمک می‌نمود. جمال الگویی از اخلاق پسندیده و تلاش و تحرک بود، فکر می‌کنم در بین کلیه دوستان جز خاطره نیک از خود به جا گذاشته باشد. فردی بود پرتحمل و متواضع که در برخوردهایش احترام افراد را رعایت می‌کرد. نماز جمعه و دعای کمیلش ترک نمی‌شد. صدای خوش داشت و دعای فرج «الی عظم البلاء» را اغلب می‌خواند و جداً در افراد تأثیر می‌گذاشت. با این‌که به نماز جماعت سخت تأکید داشت اما یکبار نشد که جلو بایستد و همیشه خودش به دیگران اقتدا می‌کرد و از اقتداء دیگران به او گریزان بود و عذر می‌آورد.



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

۳. آخرین دیدار

عشق و علاقه زیادی به امام داشت، سخنرانی‌های امام را چند بار گوش می‌کرد تا آنجا که بعضی صحبت‌های امام را حفظ بود. بارها می‌شد که مخصوصاً سخنرانی سال ۱۳۴۲ امام را زمزمه می‌کرد. این اواخر علاقه شدیدی به کتب اخلاقی حضرت امام پیدا کرده بود. هر چند قبلاً نیز مطالعه می‌کرد. یاد می‌آید که این اواخر که کتاب لقاءالله امام را از من گرفته بود وقتی عازم جبهه بود، هنگامی که برای خداحافظی و دادن کتاب به خوابگاه آمد، گفت: فلانی کتاب جدیدی از امام منتشر شده است، حتما بگیر و بخوان! کتاب شذرات المعارف، دیگر واقعا در سیمایش نور شهادت دیده می‌شد. آن شب را تا آخر شب در خوابگاه با هم بودیم، طرح‌هایی داشت حول نحوه ایجاد زمینه برای ورود هر چه بیشتر دانش آموزان طبقات ضعیف به دانشگاه. بالاخره آخرین خداحافظی را در ۲۷ آذر ۶۱ در سمینار حوزه و دانشگاه در دانشگاه صنعتی شریف داشتیم که روبوسی کردیم و از هم جدا شدیم. از چهره‌اش خواندم این آخرین خداحافظی است. چند قدمی که رفت برگشت و گفت مارتیم.

وصیت نامه

به نام خدا و به یاد خدا و برای خدا وصیت خود را آغاز می‌کنم. شهادت می‌دهم به وحدانیت خدای متعال به شهادت لاله الاالله. خداوندی که نور است و همه هستی مخلوق وی. قادر متعالی که بزرگان و همه هستی مقهور قدرت اویند و خدایی که عادل است و همه چیز را بر آن قرار داده. شهادت می‌دهم به رسالت رسول خدا(ص) به نبوت او اللهم صل علی محمد و آل محمد. شهادت می‌دهم به امامت معصومین که عترت رسول خدایند. شهادت می‌دهم به قیامت، روزی که ما همه بندگان در برابر ذات احدیت باید مسئول شویم و عمل خویش را ببینیم.

خدایا! ای نور هستی، ای خالق همه وجود، پروردگار من، یاور من، مونس من، معبودم، ای کسی که بیش از هرکس و پیش از هرکس به من حق وجود و تربیت و هرچه که بودن در آن می‌گنجد داری، خدایا مرا ببخش، خدایا تو می‌دانی که من درمانده‌ام، خدایا تو می‌دانی اگر لحظه‌ای کمکت را قطع نمایی به "اسفل السافلین" درخواهم افتاد. از تو می‌خواهم مرا از لغزش‌ها حفظ نمایی. پروردگارا! تو ما را برای امتحان خلق کردی و هستی را که می‌بینم همه بوی این مطلب را می‌دهند. از تو می‌خواهم مرا موفق از امتحانات بیرون آوری. خدایا! روی مرا سفید گردان. خدایا، من شرمسارم اگر با بار گناه در پیشگاهت در قیامت نزد رسول خدا و ائمه معصومین و مادرم زهرا(س) محشور شوم. خدایا من انتساب به خاندانی دارم که خاندان طهارت هستند، چگونه من محشور شوم که باعث خجلت رسول خدا و ائمه معصومین و مادرم زهرا(س) و امامم حجت بن الحسن



العسکری (عج) شوم. خدایا، من خجالت می‌کشم در زمانی باشم که امام (روحی له الفداء) رهبری جامعه را دارد و من از غافله عقب بمانم. خداوندا قلم عفو بر گناهان من بکش. خدایا، هرکس خود را بهتر از دیگران می‌شناسد. من می‌دانم در نزد تو خدا چقدر روسیاه هستم. پروردگارا! از گناهان من بگذر، گناهی که بندگان تو خیر دارند و گناهی که شاید هیچ یک از بندگان خیر نداشته باشند. خداوندا! ما را ثابت قدم بدار جاهایی که محل امتحان است. خدایا! بحق محمد (ص) و آل محمد ما را حتی برای لحظه‌ای بخودمان وا مگذار. خدایا، افراد زیادی با حسین بن علی (ع) به صحرای کربلا آمدند، اما افرادی کمی با عزیز زهرا ماندند. خدایا، ما را از یاران حسین گردان. خدایا، قلب مرا و روحم را سرشار از عشقت گردان که عشق تو است که همه مسائل را برای انسان شیرین و دلپذیر می‌کند. دنیای عاشقان تو با درماندگان خاک از هم بسیار فاصله دارند، فاصله‌ای به اندازه "اعلیٰ علین تا اسفل السافلین". خداوندا، ما در حق رسول بزرگوارت ادای دین نکرده‌ایم، خداوندا، از این گناه ما درگذر. رسول بزرگوار می‌کشد همه انسانیت زحمت‌ها کشیده، زجرها تحمل کرده. خداوندا، قلب ایشان را راضی و خشنود فرما. ای رسول خدا، ای برگزیده همه هستی، شما می‌دانید که من در چه حالی هستم. از خدا بخواهید که مرا ببخشد. برای من طلب مغفرت کنید. ای رسول خدا، من با اعمالم روح شما را آزرده کردم، از شما حیا نکردم، اکنون بیش خود شما آمده‌ام تا برایم استغفار کنید. شما ای پیامبر رحمت، مرا ببخشید، با وجود خود و با مسلمانی این چنین خودم چهره دین عزیز را بد نشان دادم.

ای عترت پاک رسول خدا، ای بزرگواران من، ای ذخیره های الهی، ای پناه هر بی پناهی، شما برای روز درماندگی ماشیعه پناهید. از خدا بخواهید برای من و هر کدام از برادران و خواهران مسلمان من رضایت خودش را. مرا عفو کنید، شما دشمنانتان را هم می‌بخشیدید، باشد که انشاءالله از دوستانت باشیم. ما در رعایت حق شما خیلی خیلی قصور کرده‌ایم.

یا حضرت مهدی (ع)، ای امام بزرگوار شیعه، ای که فرمانده شیعه امت در هر کجا که باشند هستی، می‌دانم که همه رزمندگان اسلام را و همه شیعیانت را از نظر دور نمی‌گذاری، از شما می‌خواهم که دست مرا هم بگیرید که به این دستگیری سخت محتاجم. ای امام بزرگوار من، امیدم بشماست که ریسمان متصل از آسمان به زمین هستید، از خداوند بخواهید به ما لیاقت بدهد.

خداوندا! امام بزرگ ما خمینی بت شکن را در پناهت محفوظ بدار. امامی که برای حفظ اسلام و احیای آن رنج‌های بزرگ را تحمل نمود، امامی که با توکل بر تو و با یاد و نام تو بر همه مستکبرین شورید. خداوندا، همه افتخار اسلام و شیعه به جلوه ظاهر ایشانند. خداوندا، دوستان ایشان دوستان تو و رسول خدایت و دشمنان ایشان دشمنان تو و دشمنان رسول خدا هستند. خداوندا، برای تو در بحرانی‌ترین شرایط روزگاریام کرد و بقول خودشان سینه خود را هدف سر نیزه‌های آنان قرار داد. خداوندا، ایشان را از ما راضی بگردان.



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

خداوندا! از حقوقی که در هستی ام بجا نیاورده‌ام شرمسار هستم. از جانب لطف و دریای بی‌پایان کرامت ادا فرما. خدایا، حق قرآن را، حق عالم را، حق مسجد را، که در محشر از انسان سؤال خواهد شد و همه حقوق دیگر، همه را، خدایا، تو ادا نما.

برادران و عزیزان من که این نوشته را می‌خوانید من شما را به وصیت نامه مولا علی (ع) و بزرگان دعوت می‌کنم التماس دعا هم دارم حق وصیت را مولا گذاشته است مولی که خود گفته‌های خود را انجام داده و عمل نموده است اما آنچه که در این روز و عصر ما باید انجام بدهیم و وظیفه ما است: شاید تذکر و یادآوری (ذکر) نافع باشد.

برادران ما باید دوستی اهل بیت عصمت و طهارت را در راس برنامه‌های خود قرار دهیم این‌ها حبل الله هستند تا ما به این دوستی چنگ نزیم به هیچ چیزی نخواهیم رسید ما با توجه به اینکه بشر هستیم و محدود، ناچار باید از جلوه‌های ظاهری به غیب برسیم دوستی اهل بیت دوستی رسول خدا را بدنبال خواهد داشت و دوستی اینان که درود خدا بر همه آنان باد دوستی خدا را خواهد داشت.

خداوند لیاقت و استعداد دوستی نایب امام غایب و امام از ظاهر ناپنهان و ائمه معصومین که چراغ‌های راهند و رسولش را به ما بدهد و ما را به مرتبه‌ای برساند که فرمود: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» و این مقصود با تمسک به قرآن که دیگر میراث پیامبر رحمت است و دعاها که سلاح‌های برنده هستند حاصل می‌شود.

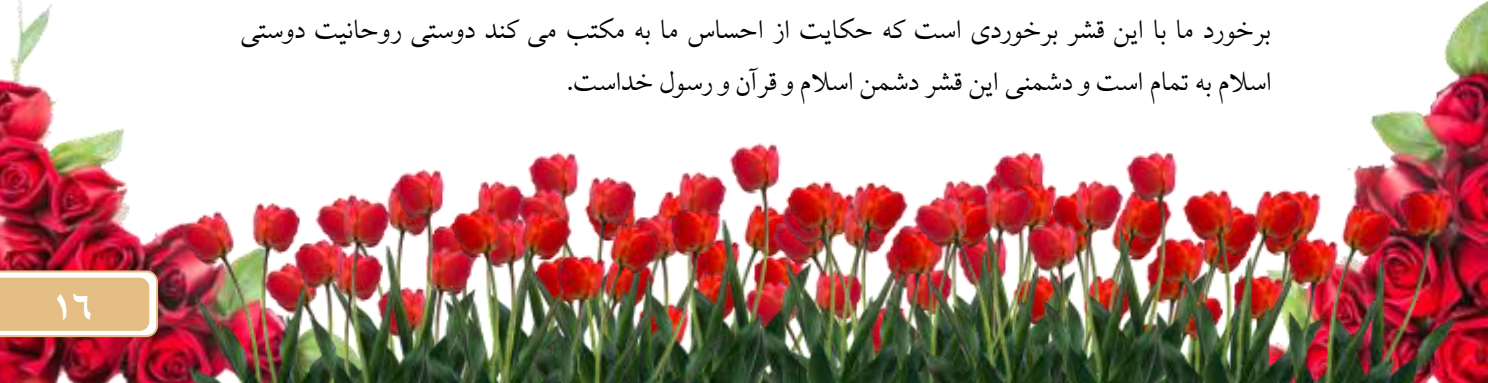
برادران در این عصر همه جلوه‌های باطل در برابر مظهر حق ایستاده اند و حق با همان پاکیش در برابر ظلمت‌ها ایستاده است. هر کس در او کوچک ترین تاریکی باشد، نمی‌خواهم بگویم وابستگی و ... و این‌ها که تاریکی‌های بزرگ هستند روزی این ظلمت‌ها او را در مقابل اسلام و حق نگه خواهد داشت. ما باید خیلی مواظب و مراقب باشیم سرنوشت منافقین، صدام، بنی صدر، قطب زاده، شریعتمداری برای ما اگر نفس خود را نکوبیم و خود را مهذب ننماییم دور نیست.

وقتی نفس، انسان را همراه خود برد مثل گرداب است که هر چه بیشتر طول بکشد نفسانی تر و رذل تر می‌گردد تا آنجا که خدا مثلش را در قرآن می‌زند.

برادران من عزیزان من!

شما بدانید که روحانیت ادامه مسیر ائمه است حافظین کتاب خدا و جاری کننده آن در زمان غیبت که ولی فقیه این زعامت را بر دوش می‌کشد.

برخورد ما با این قشر برخوردی است که حکایت از احساس ما به مکتب می‌کند دوستی روحانیت دوستی اسلام به تمام است و دشمنی این قشر دشمن اسلام و قرآن و رسول خداست.





تفکرات و اعتقادات خود را با این میزان الهی بسنجید. ببیند در خود چقدر نزدیکی به اینان دارید و چقدر با رفتار بزرگان و علما مطابقت دارید و آن وقت انحراف خود را می توانید احساس کنید.

با توصیه امام که می فرمایند انجمن های اسلامی، نشریات و همه باید با نظارت روحانیت باشد برای همین سخنش است اگر شما با اسلام روحانیت تطبیق نکردید ولو در کوچک ترین کار و دستور سخت بیمناک باشید و در صدد اصلاح بر آید خود را در اختیار اسلام بگذارید. آنگونه که اسلام می خواهد شما باشید نه خدای نکرده اسلام را در اختیار خود بیاورید و بخواهید از آن در راه امیال و خواسته های شخصی خود بهره مند شوید.

برادران من!

شما را به خدا امام را، امام را! حق ایشان را مقدم بر هر چیز بدانید برای ما که ادای این حق نکرده ایم از خدا طلب مغفرت نمائید.

برادران، داخل کشور را مهم بدانید. همینطور که انسان تا خود مهذب نشده باشد نمی تواند دیگران را مهذب کند، تا ما به درجه ای نرسیده باشیم که الگو باشیم؛ صدور انقلاب که مقدمه ای ان شاء الله بر ظهور مهدی (عج) می باشد به تأخیر می افتد. مسئله اصلاح دانشگاه ها، جو اجتماع و دفع خطر منافقین و کفار، این غده های اجتماعی، مسائل مهمی هستند که شما روی آن نظر دارید.

برادران عزیزم، شرکت در نمازهای جمعه و برنامه های دیگر اسلام به انسان رشدی می دهد که می تواند راه خودش را در این دنیا بیابد. نمازهای یومیه و احکام مقدس اسلام را چنان بجای آورید که گویا چند لحظه دیگر از دنیا می روید. با مسائل اسلام و دستورات آن جدی برخورد نمایید. با یکدیگر دوست و مهربان باشید و خدا را در هر لحظه شاهد اعمال خود بدانید.

عزیزان، اسلام عزیزترین چیز ماست و وقتی اسلام در خطر باشد، همه باید مهیا باشیم. به قول امام اسلام همه چیز ماست.

از همه دوستان و آشنایان التماس دعا دارم و از همه می خواهم خود را با تطبیق با اسلام عزیز و احکام نورانی و مقدس آن مورد رضایت خدا و رسولش قرار دهند و بر معصیت خدای بزرگ از هر کاری بیمناک باشند.

پدر و مادر عزیزم!

به شما سلام می کنم. پدرم شما برای من و برادران دیگرم زیاد زحمت کشیدید و سعادت ما چیزی بود که به آن توجه زیادی داشتید، خداوند زحمات شما را قبول نماید.

اما پدرم!



طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

شهادت هم سعادت است و لابد این سعادت اگر نصیب فرزند شما شود شما خوشنود خواهید شد. امروز روز دفاع از اسلام و قرآن مجید است. یا دشمن ما را نابود خواهد کرد یا ما باید بر او غلبه کنیم. فرزند شما هم فردی از این ملت مسلمان است که موظف‌اند از کیان اسلام و جمهوری اسلامی دفاع نمایند.

بر مصیبت‌ها صبر کنید که خاندان حسین (ع) خاندان صبر برای رضای خدایند.

بزرگان ما همه عزیزان خود را فدای اسلام کردند علمای ما در این مسیر شهید شدند، مظلومانی هم چون دکتر بهشتی و آقای رجائی و آیت الله مدنی و آیت الله دستغیب... به شهادت رسیدند و این سنت خداوند در خاندان عصمت و طهارت و نوادگان آنهاست.

مادر عزیزم!

خدا به شما اجر دهد. زحمات طاقت فرسا آن هم با تن بیمار را خدای بزرگ قبول نماید. اکنون که همه شیاطین در مقابل اسلام ایستاده‌اند بر همه دفاع از اسلام واجب می شود و من هم از این مسلمین که هر روز به جبهه‌ها می روند و ادای تکلیف می کنند، می باشم.

همانطور که هر وقت به شما می گفتم می خواهم به جبهه بروم می گفتید شما را به علی اکبر حسین (ع) سپردم. شما عزیزتر از عزیزان حسین نیستید.

بله مادرم، عزیزتر از علی اصغر امام حسین نیستم پس مادرم بر حسین مظلوم گریه کن. بر تشنگی عزیزان کوچک صحرای کربلا گریه کن.

اینکه به شما پدر و مادرم نگفتم که به جبهه می‌روم به خاطر اینکه می‌دانستم شما راضی هستید همان طور که قبلا بودید و اگر بگویم ممکن است گاهی بفکر بروید و ناراحت شوید. از شما می خواهم برای همه رزمندگان اسلام دعا کنید.

خاله عزیزم، خداوند انشاءالله به شما سلامتی بدهد التماس دعا دارم شما قدرت کاری را ندارید. برای رزمندگان اسلام دعا کنید. انشاءالله ما پیروزیم کربلای حسین بن علی از آن شیعه اوست. بدانید که بالاترین لیاقت ها از آن شهدای اسلام است.

برادران عزیزم!

فکر توشه آخرت باشید. شرکت در نمازهای جمعه و برنامه های دیگر اسلام به انسان رشدی می دهد که می تواند راه خودش را در این دنیا بیابد. نمازهای یومیه و احکام مقدس اسلام را چنان بجای آورید که گویا چند لحظه دیگر از دنیا می روید. با مسائل اسلام و دستورات آن جدی برخورد نمایند با یکدیگر دوست و مهربان باشید و خدا را در هر لحظه شاهد اعمال خود بدانید.





خواهران گرامیم!

شما باید آن گونه زندگی کنید که فرزندان فاطمه (ع) زندگی کردند. زینب وار آن گونه که امام در سخنرانی هایشان از شما می خواهند. در رابطه با شناخت اسلام بیشتر کار کنید احکام و دستورات آن را جدی تر بگیرید. دل خود را صاف و پاک برای خدا و بندگانش بگردانید. مهربان باشید و خدا را در هر لحظه شاهد اعمال خود ببینید.

آشنایان و اقوام من!

من به همه شما سلام می رسانم و توفیق بندگی خدا را برای همه شما می خواهم.

به همه دوستان عزیزم سلام می رسانم و همه را بخدا می سپارم، توفیق بندگی خدا را برای همه می خواهم بدانید عزیزان که اسلام عزیزترین چیز ماست و وقتی اسلام در خطر باشد همه باید مهیا باشیم. به قول امام: اسلام همه چیز ماست.

با همه خدا حافظی می کنم.

و آخر دعونا الحمد لله رب العالمین

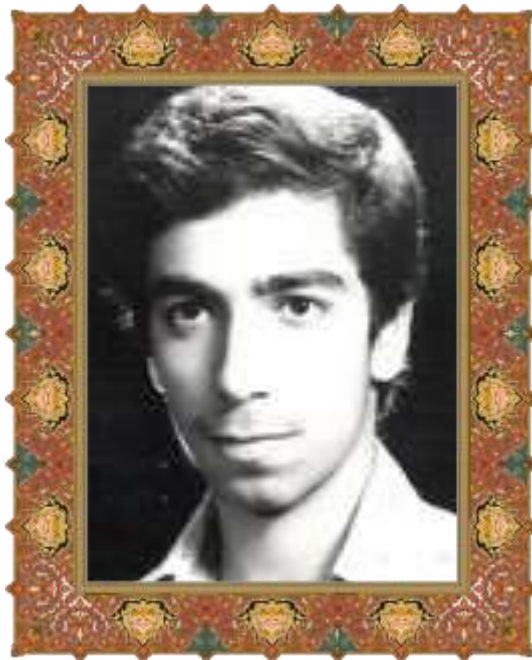




طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

۲. شهید حبیب الله برادران توکلی



دانشگاه: علوم پزشکی تهران

مقطع تحصیلی: دکترا

رشته تحصیلی: پزشکی

مکان تولد: تهران

تاریخ تولد: ۱۳۳۸/۰۵/۰۱

تاریخ شهادت: ۱۳۵۹/۰۸/۲۵

مکان شهادت: سوسنگرد



زندگی نامه

شهید حبیب الله بردران توکلی در اول مرداد سال ۱۳۳۹ در تهران دیده به جهان گشود. به قدری باهوش بود که در پنج سالگی اسمش را در دبستان ذوقی نوشتند. از همان دوران طفولیت به گفته های خود اعتمادی راسخ داشت، هیچ چیز را بدون دلیل نمی پذیرفت.

نه ساله که شد روزه را کامل می گرفت مادر هر چه اصرار می کردند که تو بچه ای و برای تو واجب نیست یا حداقل تا اذان ظهر بگير قبول نمی کرد. چهارده ساله بوده که با مجله مکتب اسلام آشنا شد. از سال چهارم دبیرستان شروع به خواندن زبان عربی کرد و رشته کاراته و کوهنوردی مهارت بسیار داشت. سینما رفتن را برای خود ممنوع کرده بود چون معتقد بود که فیلمهای سینما مبتذل هستند. دوره متوسطه را در دبیرستان ملی دکتر هشترویدان به پایان رساند و در سال پنجاه و شش درکنکور سراسری با رتبه عالی در رشته پزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شد.

ورود به دانشکده پزشکی نقطه عطفی در برنامه ها و فعالیت های حبیب ایجاد کرد. حبیب در رشته پزشکی ثبت نام نمود تا با بیشترین نیرو به خدمت مردم مستضعف و دردمند شهرها و روستاها بپردازد. کمبود پزشک متعهد، متخصص و مسلمان، شهید توکلی را به شدت رنج می داد و او را که دارای استعداد های سرشار و فوق العاده و پشتکاری محکم بود بر آن داشت تا با خدمت در این حرفه و وظیفه الهی خویش را هرچه بهتر به اتمام رساند. تمام دروس را با تحقیقات عمیق و مطالعات گسترده می گذراند. همیشه پس از اتمام کلاس درس به پرسش و بحث با استادان می پرداخت تا ریزه کاری های دروس را دریابد.

اما دیری نپایید که خفقان شدید رژیم دیکتاتوری شاه خائن، وظیفه بسیار سنگین دیگری را به حبیب گوشزد کرد. او دریافته بود که علت اصلی روشنفکری پزشکان و جدایی آن ها از مردم، رژیم طاغوتی و استبداد حاکم بر دانشگاه هاست. به همین دلیل به فعالیت سیاسی و عقیدتی گسترده ای با دانشجویان مسلمان پرداخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت های شهید توکلی اوج گرفت. به گونه ای که در درگیری های دانشجویان هوادار منافقین و سایر دانشجویان مسلمان نقش بسزایی داشت. حبیب نیز همانند دیگر برادران فعال، عاشق امام بود و به همراه چند تن از برادران دیگر، هسته مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده پزشکی را تشکیل داد.

در سال پنجاه و هفت با پیروزی انقلاب وارد انجمن اسلامی دانشجویان شد و بعد از تسخیر لانه جاسوسی مدتی برای یاری دوستانش به لانه رفت ولی روحیه او ماندن و رکود نبود. با اشغال افغانستان توسط شوروی همراه دوستش علی اکبر پیرویون به یاری مجاهدین افغان رفت. بعد از بازگشت از افغانستان و شروع جنگ مدتی را در ستاد انقلاب فرهنگ گذراند.



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

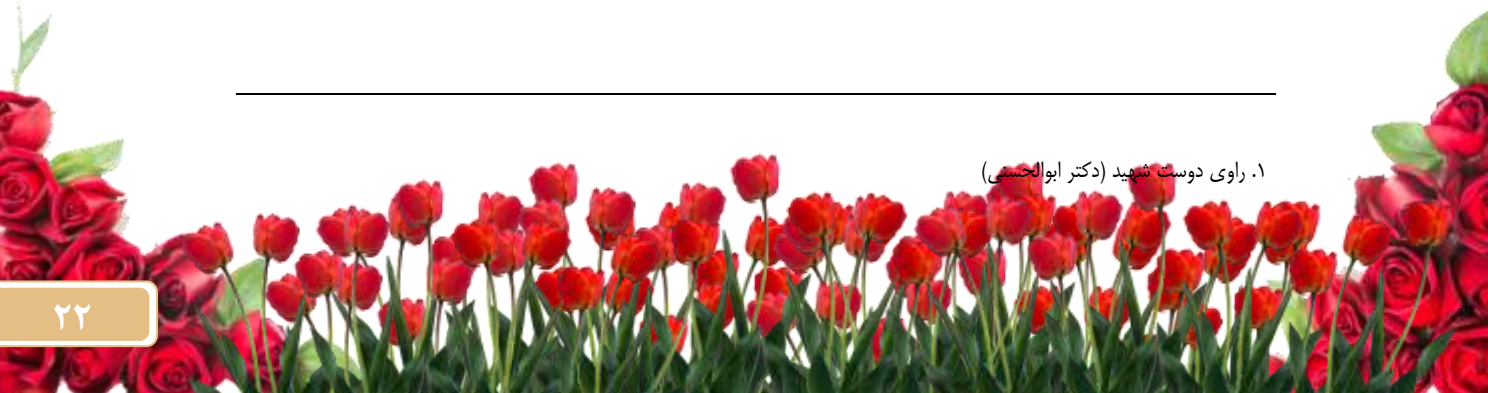
هفته ای یک یا دو بار به همراه کمیته امداد پزشکی انجمن اسلامی به روستاهای اطراف کرج و قزوین می رفت و با محرومان گفتگو می کرد. وی با آغاز انقلاب و تعطیلی دانشگاه ها برای مطالعات مذهبی اش به همراه یکی از دوستانش به افغانستان رفت تا از اوضاع سیاسی جهانی اطلاع یابد و کمک حال آنان نیز باشد. وی با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آمال عشق ورزی را در جبهه های نبرد یافت و عاشقانه به سوی سنگرهای خط مقدم نبرد علیه مزدوران امریکایی صدام شتافت و بالاخره در ۲۵ آبان ۱۳۵۹ و سه روز قبل از عاشورای حسینی در منطقه سوسنگرد هنگام عبور از کانال با اصابت خمپاره ای دعوت حق را لبیک گفت و به فیض شهادت نائل آمد و همان گونه که آرزو داشت هیچ جنازه ای از او باقی نماند و جاویدالاثرا شد.

خاطرات

۱. مجاهد واقعی

از همان موقع مشخصا نماز خواندن هایش با ما بسیار فرق می کرد و جور خاصی نماز می خواند. اتفاقا چند بار با هم نماز خوانده بودیم. معلوم بود که با یک لذتی نماز می خواند. همیشه می گفت: کسانی که شهید می شوند آدم های ویژه ای هستند. ممکن است فردی احيانا در بمباران و موشکی با ترکش کشته شود اما آن ها که انتخاب می کنند و به جبهه می روند و شهید می شوند آدم های ویژه ای هستند. شهید توکلی آدم بسیار متین و دارای آرامش خاصی بود. آرام و باوقار و کم حرف بود. زیاده گویی نمی کرد. ابتدای سال ۵۹ که دانشگاه تعطیل شد من شهریور ماه به ستاد رفتم و ایشان هم تا جایی که به یاد دارم اواخر شهریور یا اوایل مهرماه به ما پیوست. هنوز شاخه پزشکی ستاد انقلاب فرهنگی به آن صورت شکل نگرفته بود. گروهی از اساتید بودند که شاخه پزشکی را تشکیل داده بودند. جلسات منظمی داشت. هفته ای ۳ یا ۴ جلسه در بیمارستان حضرت فاطمه (سلام الله علیها) که محل کار یکی از اعضای گروه بود تشکیل می شد. آقای دکتر مرنندی، الیاسی، عزیزی، بداعی، عربشاهی در جلسات بودند. خانم دکتر وحید دستجردی هم که در حال حاضر وزیر بهداشت هستند نیز در این جلسات شرکت می کرد. ایشان صورت جلسات را تهیه می کردند. من هم جلسات را ضبط می کردم. ما هم در جلسات شرکت می کردیم. گوش می دادیم و گاهی نظری می دادیم.^۱

۱. راوی دوست شهید (دکتر ابوالحسینی)





۲. به یاد مستضعفان

آن زمان من کارمند آموزش و پرورش بودم و حبیب را از پنج سالگی به صورت مستمع آزاد به مدرسه ی ذوقی در سه راه تهران ویلا فرستادم. آخر سال، کلاس اول را امتحان داد و همه درس ها را بیست گرفت. با مدیر مدرسه صحبت کردم و قبول کرد که به کلاس بالاتر برود. دبستان را همان جا ادامه داد و شاگرد ممتاز مدرسه بود. حبیب بسیار با استعداد بود و دبیرستان را در مدرسه ی هشترودی با معدل عالی در همه سال ها خواند و در کنکور سراسری با رتبه ی عالی در رشته ی پزشکی دانشگاه تهران قبول شد. در کارهایش دقت خاصی داشت و در کارهای منزل کمک حال من بود. ما در خانه تلویزیون داشتیم ولی او غیر از اخبار هیچ برنامه ای را تماشا نمی کرد. گاهی که به اتاقش سرکشی می کردم، می دیدم که مشغول نماز است و مدت ها در قنوت در حال گریه بود. یک شب که داخل اتاقش رفتم، دیدم که روی زمین خوابیده است. سوال کردم چرا روی تخت نخوابیده ای؟ گفت: می خواهم روی زمین بخوابم تا حال مستضعفان را درک کنم. حبیب دوچرخه ی کهنه ای داشت که هر هفته پنج شنبه و جمعه ها سوار بر آن می شد و به اطراف تهران مثل شهریار و شهرری به کمک محرومان و بیماران می رفت. برای آن ها دارو می برد و به آن ها سرکشی می کرد. منزل ما خیابان ستارخان بود. من را صبح زود بیدار می کرد تا به تظاهرات در خیابان آزادی برویم. یک روز به من گفت که صد تا تخم مرغ آب پز کن تا به مردم بدهیم. همیشه دنبال این کارها بود. یک روز اوایل پیروزی انقلاب در حال صرف ناهار بودیم که تلویزیون اعلام کرد به گروه های خونی منفی نیاز دارند چون گروه خونی من منفی بود، گفت: بلند شو برویم. وسط ناهار من را به اجبار با موتور به بیمارستان لولاگر برد تا خون اهداء کنیم.^۲

۳. شوق پرواز

وقتی جنگ شروع شد، پدرش برای کاری به مشهد رفته بود. حبیب می خواست به جبهه برود. چند بار از من خواهش کرد ولی گفتم باید تا آمدن پدرت منتظر بمانی. بیش تر از چند روز طاقت نیاورد و گفت: مگر تو مسلمان نیستی؟ به من نیاز دارند و باید بروم. به خودم گفتم که نکند پیش خدا مسئول باشم! گفتم برو. خدا را شاهد می گیرم که غذای خود را نصفه گذاشت، لباس پوشید و رفت. او را می دیدم که وسط خیابان (مثل این که بال درآورده) می دوید. ابتدا به اهواز رفت. شب دوم با من تماس گرفت که ما الان برای رسیدگی به مجروحان

۲.راوی مادر شهید



طلایه داران انقلاب دوم

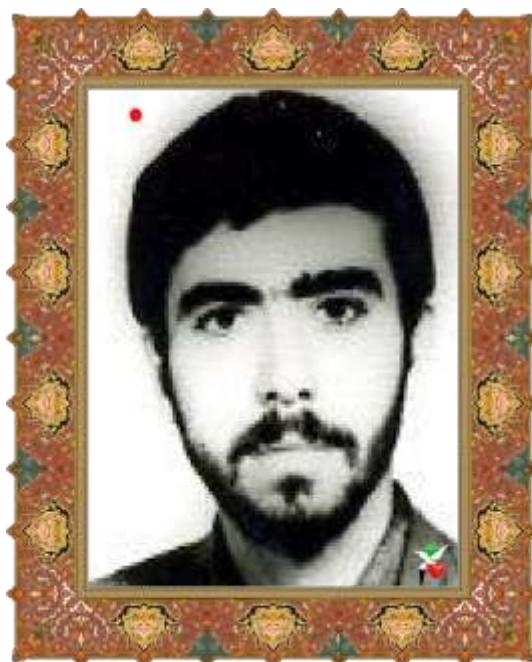
دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

در چادرهای امدادی هستیم. روزهای درگیری سوسنگرد بود. بعد از آن، دوبار زنگ زد و دیگر تماس نگرفت. چند نفر از هم محله ای های خودمان مثل برادران توحیدی که با حبیب بودند دیده بودند در سوسنگرد هنگام عبور از کانال خمپاره ای به او اصابت کرده. حدوداً دو هفته در جبهه بود که شهید شد. اوایل با ما تماس گرفتند و گفتند که حبیب اسیر شده. ما منتظرش بودیم و مراسمی هم برایش برگزار نکردیم. بعد از دو سال آیت الله موسوی خوینی ها با سی نفر از دانشجویان آمدند و گفتند که حبیب جزء مفقودین شده. برایش مراسم گرفتیم و فهمیدیم که دیگر بر نمی گردد.^۳

۳.راوی مادر شهید



۳. شهید محمد حسینی پسران بهمانر



دانشگاه: صنعتی شریف
مقطع تحصیلی: کارشناسی
رشته تحصیلی: مهندسی عمران
مکان تولد: اصفهان
تاریخ تولد: ۱۳۴۰/۰۶/۲۰
تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۰۸/۱۳
مکان شهادت: پنجوین



زندگی نامه

شهید محمد بهبهانی در سال ۱۳۴۰ در یک خانواده مذهبی در شهر اصفهان متولد شد. محمد از همان اوان کودکی با نوای روح بخش قرآن آشنا گردید و تحت مراقبت های خانواده، از هر گونه انحراف و تماس با دوستان ناباب به دور بود. با مرور زمان شخصیت مذهبی وی شکل می گرفت؛ اعتقاد و ایمان او نسبت به اسلام راسخ تر و استوارتر می گردد. محمد با روحیه سرکش و صراحت لهجه ای که داشت بی محابا به هر آنچه مخالف اسلام بود می تاخت و با دشمنان اسلام در ستیز بود. محمد با بینش عمیق و درستی که داشت در همان ایام نوجوانی به ماهیت ضد اسلامی و ضد مردمی رژیم پی برد و لذا پس از ورود به دبیرستان تلاش و فعالیت خود را در جهت مبارزه با طاغوت آغاز و اقدام به فعالیت هایی از قبیل تشکیل کتابخانه و پخش نوارهای مذهبی و کتاب های اسلامی ممنوعه در آن زمان نمود. سپس در اوج مبارزات امت مسلمان به رهبری امام خمینی (ره) با شرکت در تظاهرات و سخنرانی ها و اجتماعات و سخنرانی ها و اجتماعات ضد رژیم ستمشاهی و فروش کتاب های اسلامی و پخش اعلامیه های حضرت امام، شوق و اشتیاق خود را نسبت به اسلام و مسلمین بیش از پیش ظاهر ساخت. در اوج مبارزات مردم شهیدپرور اصفهان همزمان با دستگیری آیت الله طاهری، محمد در تحصنی که به منظور اعتراض به این دستگیری در منزل آیت الله خادمی تشکیل شده بود، شرکت کرد و در شبی که مأموران رژیم به متحصنین حمله ور شدند حضور داشت و با تیز چنگی موفق شد که خود را از چنگ مأموران نجات دهد.

محمد پس از دوران دبیرستان با برخورداری از هوش سرشار در زمره شاگردان ممتاز قرار گرفت و در سال ۱۳۵۸ در دانشگاه صنعتی شریف در رشته مهندسی سازه پذیرفته شد. بیش از ۴۵ روز از اولین ترم تحصیلی دانشگاه نگذشته بود که در مجموعه عظیم تسخیر لانه جاسوسی آمریکا قرار گرفت. محمد از آنجا که اعتقاد عمیقی به این حرکت عظیم داشت؛ درس و دانشگاه را رها ساخته و به همیاری دیگران برادران شتافته در قسمت حفاظت و نگهداری از گروگان های جاسوس مشغول به کار شد. وی با وجود تمام مشکلات با علاقه و پشتکار خاصی انجام وظیفه می کرد. او ۸ ساعت نگهبانی در شبانه روز را در زیر برف و سرمای شدید بدون هیچگونه اظهار خستگی با جان و دل می پذیرفت.

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ که به جهات امنیتی تعدادی از گروگان ها به شهرهای مختلف ایران منتقل شدند، شهید بهبهانی به اتفاق جمعی از برادران به اصفهان رفته و حدود ۵ ماه به کار نگهداری و حفاظت از جاسوسان پرداخت و پس از بازگشت به تهران در بخش مطبوعات وزارت ارشاد اسلامی فعالیت خود را آغاز نمود. وی به همراه یکی دیگر از برادران، در تهیه قانون مطبوعات نقش اساسی داشت. پس از چند ماه به دلیل احتیاج شدید





سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به کادرهای فعال جهت جایگزینی به جای برادرانی که در جبهه به شهادت رسیده بودند. شهید بهبهانی با عشق و علاقه فراوان در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سنگر مبارزه با منافقین و ضد انقلاب داخلی مشغول به خدمت شد.

از جمله خصوصیات بارز محمد، پشتکار فوق العاده وی بود. هر مسئولیتی را که به عهده می گرفت در راه انجام آن از هیچ کوششی دریغ نمی کرد. او وظیفه ای را که در سپاه به عهده داشت به نحو شایسته انجام می داد. خصوصاً در شرایط حساسی که منافقین حرکات تروریستی و جنایتکارانه را شروع کرده بودند و گوهرهای گرانبهای ملت مسلمان را به شهادت می رساندند، محمد با تیزهوشی خاصی مبارزه با این جنایتکاران را دنبال می کرد.

شهید بهبهانی پس از بازگشایی دانشگاه در دی ماه ۱۳۶۱ نیمی از وقت خود را صرف تحصیل در دانشگاه می نمود و بقیه وقت خود را در سپاه مشغول بود. سرانجام محمد در زمان عملیات فتح المبین در جبهه علیه متجاوزین بعثی جنگیده بود دوباره عزم جبهه نبرد علیه باطل را نمود و با شور و شرف و در عین حال با اخلاص تمام راهی جبهه شد و به جنگ علیه فریب خوردگان عراقی پرداخت.

سرانجام شهید عزیز و نجیب، پاسدار مخلص اسلام، محمد بهبهانی که در ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸ در تسخیر لانه جاسوسی آمریکای جنایتکار و به گروگان گرفتن جاسوسان کهنه کار شرکت فعال نموده و در این راه آنچه در توان داشت به کار برده بود و در ۱۳ آبان ۱۳۶۱ با رسیدن به خدمت امام و جاری شدن صیغه عقد توسط امام، ازدواج نموده بود در ۱۳ آبان ماه ۱۳۶۲ به آرزویی که مدت ها در دل پاکش پرورانده بود نائل شد و در ارتفاعات کانیمانگاه در پنجوبین عراق به شهادت رسید و با پیکری خونین به ضیافت الله شتافت تا به تماشای محبوب بنشیند.



طلایح داران انقلاب دوم

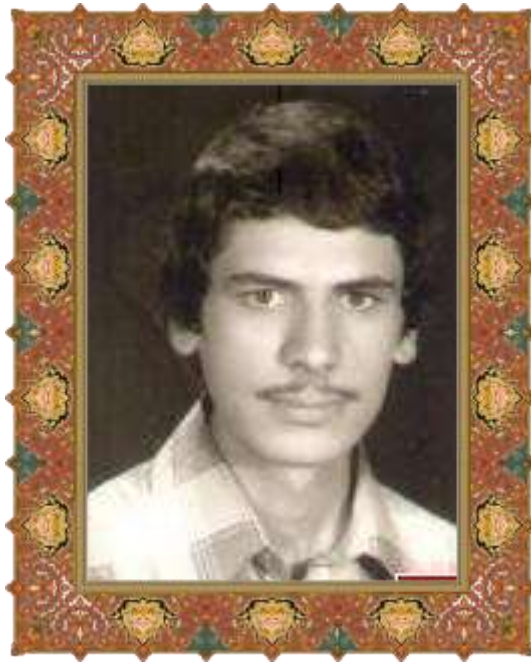
دفتر نهاد نمایندتگی معمار معظم رهبر روح در دانشگاه اراک

اسناد





۴. شهید محمد بلوردی



دانشگاه: صنعتی شریف

مقطع تحصیلی: کارشناسی

رشته تحصیلی: فیزیک

مکان تولد: ملایر

تاریخ تولد: ۱۳۳۹/۰۵/۰۱

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۰۱/۲۲

مکان شهادت: فکه

عملیات: والفجر یک



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

زندگی نامه

مهندس بسیجی، شهید گرانقدر محمد بولوردی در سال ۱۳۳۹ در خانواده ای مذهبی در شهرستان ملایر به دنیا آمد و دوران کودکی و نوجوانی را در همان شهرستان پشت سر گذاشت. سپس در آستانه انقلاب شکوهمند اسلامی با موفقیت در کنکور سراسری و ورود به دانشگاه صنعتی شریف همزمان وارد فعالیت های سیاسی مذهبی گردید و با اعتقادات عمیقی که به اسلام انقلابی و امام خمینی (ره) داشت به عنوان سرباز فداکار اسلام از قبل از پیروزی انقلاب فعالیت می نمود و در تمامی صحنه ها حضور جدی داشت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تسخیر لانه جاسوسی آمریکا دخالت نموده و از دانشجویان پیرو خط امام (قدس سره) بود و پس از پایان ماجرای لانه جاسوسی مدت کوتاهی در جهاد سازندگی سپس در دادستانی انقلاب و در کنار شهید قدوسی مشغول به خدمت گردید و همزمان نیز به کسب آموزش های نظامی پرداخت.

در اجرای امر دین و اطاعت از رهبرش با عزیمت به جبهه های نبرد در صف عاشقان دوست قرار گرفت و در عملیات والفجر مقدماتی شرکت جست و پس از آن با مراجعتی کوتاه با تمامی دوستان و اقوام و خانواده اش وداع کرد به همان طریقی که روندگان راه حق با تعلقات دنیا وداع می گویند و این به مفهوم شیفتگی هر چه بیشتر و تسلیم مسلم در برابر معبود بود که نگارش وصیت نامه اش در همین زمان دنیایی از مفاهیم معنوی را با خود به همراه دارد.

در فروردین سال ۶۲ در عملیات والفجر یک شرکت و از همان تاریخ مفقود و خانواده اش در اضطراب و نگرانی توام با انتظاری تلخ فرو برد به نحوی که آنان هر نشانه ای را در هر کجا و با هر شکل با سراسیمگی دنبال و بارها و بارها ناامید و با دلی شکسته باز می گشتند و تنها راه و هدف الهی او بود که امید مقاومت را در ایشان پایدار می ساخت گر چه هر از چندگاهی منافقین و دشمنان دین و ولایت با پیام های دروغین و نیش های زهرآگین خود دل پر درد خانواده اش را در می آورند.

عاقبت پس از ۹ سال اما به درازای یک قرن بوستانی از گل های باغ بهشت در خیابان های شهر عشق راه افتاد.





وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين ميير الظالمين و يتبع الصالحين و الحمد لله الذي لم يتخذ صاحباً و لا ولداً و لم يكن له شريك في الملك و لم يكن له ولى من الذل و كبره تكبيراً و صل الله على نبيه و رسول محمد ابن عبدالله ص و صلوات و سلام على مولانا اميرالمومنين على ع على حسن بن على و على حسين على و على ابن الحسين و على محمد ابن على و على جعفر ابن محمد و على موسى ابن جعفر و على على ابن موسى و على محمد ابن على و على حسن ابن على و على سيدنا و مولانا حجه ابن الحسن العسكري روى و ارواحنا لتراب مقدمه الفداء و السلام على اصحابه و اولاده و السلام على عباده الله الصالحين و صلوات و السلام على امامنا و قائدنا الخميني

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ

سپاس خدای عزوجل را که با منت نهاد تا با وجود مبارک پیامبران و پیامبر عظیم الشان محمد بن عبدالله (ص) و وصی او و ائمه طاهرين آشنا شوم سپاس خدای را که مرا به دین مبین سلام تنها راه نجات بشریت از هرگونه قید و بند غیر الهی آشنا گردانید و سپاس و شکر او را که مرا درمان انقلاب عظیم اسلامی زنده نگاه داشت و طعم حکومت الله را بر من بچشانند ولی اش را امام گرداند گرچه قلیل من عبادی الشکور.

خدایا اینک که این وصیت نامه را می نویسم گرچه شرمسار متزلزل و ذلیل ولی خود را آماده بندگی تو می بینم و خود را ان شاء اله تعالی آماده و به خصوص تویی که آنطور که عاشقانت را از دنیا جدا می کنی مرا نیز جدا گردانی مرگی که نه در بستر که در حسین شدند اما به امید دیدارت و مرگی که در راه استقرار حکومت و استحکام جمهوری اسلامی باشد خدای من شرمنده تر از آنم که بخواهم برای امت اسلام و امام امت دعا کنم اما از تو می خواهم هر چه بیشتر آنها را در دینشان که راه دوست را سخت تر گردانی و طعم پیروزی بر کفار مشرکین منافقین و معابدین را به آنان بچشانی و آن ها را شفیع برای همه مسلمین در آخرت قرار دهی و از تو می خواهم پدر و مادرم را از من راضی گردانی چه حق آنها را ادا نکرده ام و از آنان می خواهم که هر چه استوارتر و آگاهانه تر و با التفات بیشتر نسبت به انقلاب اسلامی و امام و به حرکت خود ادامه دهند و از هیچ نهراسند و دعا کنند که فرزندان شان غیر از راه الله دیگر نیمایند و در صورتی که خداوند شهادت را نصیب من کرد گریه معجزانه نکنند و از خدا بخواهند که اگر در شهادتم خللی بود و مطامعی غیر از الله بوده بر من آرمان گیرد که ان الله غفور الرحيم



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

از همه برادران و خواهرانم طلب حلالی نموده و به آنها وصیت می کنم که به اسلام با تمام جان و دل بگردند و هر چه امر کرد با جان بخرند و به جان امام امت دعا کنند که البته پیروی او بهتر از این دعای تنها خواهد بود. من با توجه به مقدار پولی که در دفترچه لازم و پول موتور و پولی که از بعضی برادران طلب دارم می خواهم برایم یکسال نماز قضا و ۱۵ روز روزه قضا و کفاره ۲ روز روزه دنیا به فتوای امام خمینی (مد ظله العالی) حدوداً ۲ سال قضای نماز شکسته بجای آورید و بقیه آن را رفع کمک به دولت اسلامی نمایند و بنده به کسی بدهکار نیستم مگر ۵ تومان به پسر عمویم محمدرضا بلوردی و مقداری بابت کرایه خوابگاه و از همه برادران خصوص فرزند دومی آقای کاظم پور که همسایه دایی ام می باشند و آجیل و بستنی فروش سرکار و افسرای کرباسپی و بقیه عزیزان حلالی می طلبم.

و السلام علیکم و رحمته الله و برکاته

و اینک که عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل هستم امیدوارم که بندگی خداوند را از رزمندگان اسلام پیاموزم چه این بندگی امت که پیروزی های عظیم را نصیب ملت ما کرده است بار دیگر به پدر و مادر مهربانم عرض می کنم عزیزانم اگر به دیدار روز قبلمان آخرین دیدار شد و سعادت شهادت نصیبم شد بر امانتداری صادقانه خود گریه نکنید و ناراحت مباشید و بر خدا توکل کنید. گرچه من لیاقت آن را هیچ وجه در خودم نمی یابم مگر محبت و اسعه الهی موجب آن گردد. در ضمن من قرار داشته ام که یک ماه نماز شکسته و ۱۵ روز نماز درست قضا برای شهید مجید صفایی به جا آورم که تنها ۲۵ روز از نماز شکسته آن را خوانده ام بقیه را به نیابت از من به جا می آورید و من سهمین را تا ۱۷ فروردین ۶۱ پرداخته ام و از بعد از آن باید حساب کرد و پرداخت نمود. سرمایه ام از آن تاریخ که خمس را پرداخت نمودم ۱۴۷۴۱۲ ریال بوده است.

و السلام شنبه ۲۹/۶/۶۱





اسناد

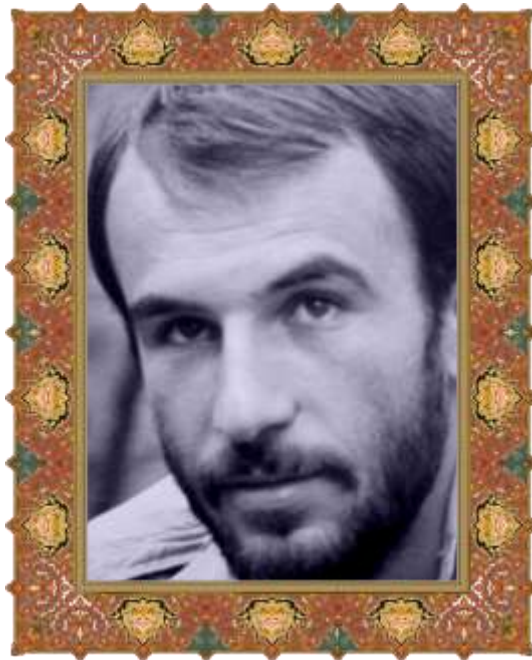




طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگانی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

۵. شهید غلام حسین بطامر



دانشگاه: صنعتی امیرکبیر

مقطع تحصیلی: کارشناسی

رشته تحصیلی: راه و ساختمان

مکان تولد: شاهرود

تاریخ تولد: ۱۳۳۸/۰۲/۲۳

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۰۲/۰۷

سمت: مسئول مهندسی رزمی تیپ سید الشهداء (ع)

مکان شهادت: فکه

عملیات: والفجر یک



زندگی نامه

سردار شهید غلامحسین بسطامی با نام مستعار حسین فرزند محمد در روز ۲۳ اردیبهشت ماه، سال ۱۳۳۸ در شهرستان شاهرود، در دامان پاک و مصفای مادری دل سوخته تولد یافت. وقتی تقوی و پرهیزکاری و حرام و حلال خدا از سوی باغبانی چون پدر و مادر مراعات و در فصل رویش غنچه در دوران بارداری از تغذیه ای پاک و طاهر استفاده نماید، گلی چون حسین قدم به عرصه وجود خواهد نهاد.

دوران کودکی وی مانند دیگر کودکان سپری گردید. کودکی پر جنب و جوش بود و از همان اوایل کودکی به معنویات اهمیت می داد. به طوری که خودش کلاس قرآن برپا می نمود. با تبعیض مخالفت بود و با همه یک نوع بر خورد داشت و به افراد میان سال علاقه داشت و به آنها احترام می گذاشت. اهمیت نماز و روزه برای او بیش از هر چیز دیگری بود، بطوری که هنوز غنچه ی وجودش تکامل نیافته و بلوغ را درک نکرده بود به باغبان مهربان (پدرش) می گفت: روزه می گیرم برای تو چون برای من واجب نیست. بسیار منظم بود؛ به قدری که یک بار دیر به مدرسه می رود، مدیر و معلمان او از این دیر رفتن او تعجب کرده بودند، چرا که بی نظمی در کارش نبود.

روحیه فعال او باعث گردید که در کار خانه از هیچ کوششی دریغ نرزد و در امور خانه، خانواده را یاری کند. از آنجا که هر کس نیاز به شفیی دارد، او در شیطنت هایش پدر را شفیع قرار می داد. عصبانیت را هیچ گاه در چهره اش نمی دیدند و با اینکه به ندرت عصبانی می شد و در همه حال خونسردی خویش را حفظ می نمود. علاقه وافری به قرآن داشت، گویی قرآن از همان کودکی با گوشت و خونس عجین شده بود و این عشق باعث گردید که روزی خدمت مادر برود و تقاضائی کند، او به مادر می گوید: از شما چیزی را می خواهم و آن این است که یک شب هم قرائت قرآن در خانه ی ما باشد و مادر قبول می کند، خرما می گیرد و حسین دوستانش را دعوت می کند و از آن پس ماهی یک بار جلسه قرآن در منزل آنها برگزار شد و تاکنون نیز ادامه دارد.

حسین فردی صبور و مقاوم در برابر مصائب و مشکلات بود و کمتر عصبانی می شد، با سکوت انسی دیرینه داشت. همیشه با کسی که معلوماتش از او زیادتر بود، دوست می شد و هیچ گاه با کسی بحث و مجادله نمی کرد و می گفت: هر کس عقیده و ایده ای دارد. همیشه برادر و خواهرهایش را نصیحت می کرد که به مادر احترام بگذارند و به او کمک کنند، چرا که معتقد بود مادر، یگانه گوهر قیمتی پس از خدا بر کره زمین می باشد.

حسین هیچگاه به دنبال امور دنیوی نبود و حتی در راه رضایت خدا و دستگیری از مستمندان حتی از لباس خویش می گذشت و در جبهه با اینکه مجروح بودند هر وقت کسی در جبهه نیاز به خون داشت از خون خود



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

می گذشت و آن را به مجروح هدیه می نمود، پس این عوامل خود نشان می دهد که ترک سر در راه دوست برایش آسان تر از زندگی دنیا بود.

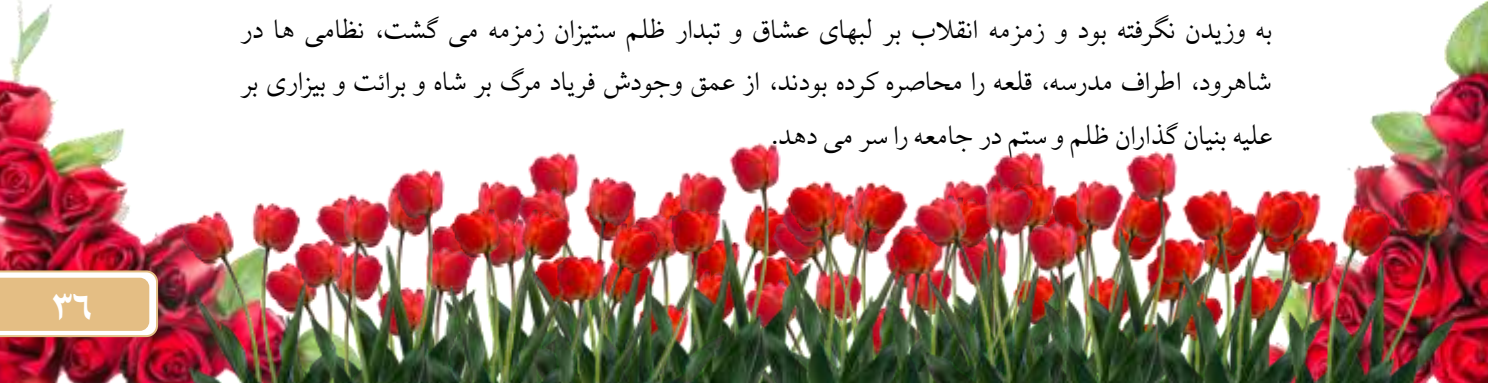
خاکی بود و غرور و منیت را زیر پا گذاشته بود. به مطالعه علاقه ی وافر داشت. در جلسات مختلف شرکت می کرد. مقام خود را که فرمانده بود از همه پنهان می نمود زیرا می دانست که این عناوین و مقام ها اگر کنترل نشود و عنان سر کش نفس کنترل نشود، انسان راه به جایی نخواهد برد. به حوزه و طلبگی علاقه زیادی داشت و دوست داشت که درس طلبگی بخواند و حوزه نیز او را می طلبید.

حسین به مقام یقین رسیده بود و تأکید داشت کسی که در خط امام و ولایت فقیه نباشد، راضی نیستم که در پشت جنازه ام برود حتی اگر آن شخص پدرم باشد. و این ولایت پذیری در نماز حسین هویدا و ظاهر می گشت به طوری که در اواخر عمرش حالات روحانی بر وی حاکم می شد و یک روز نبود که در نماز گریه نکند و این حالت نماز وی زبازد دوستانش بود، خصوصا خضوع و خشوع او در برابر حق.

از آنجا که برای تعالی روح باید مدارج و نردبانی را پیمود، حسین نیز تحصیل را بهترین نردبان برای سلوک روحش و این که این تحصیل وسیله ای برای قرب به حق باشد، انتخاب نمود و از آنجا که دانش آموز نمونه بود، بدون کنکور وارد دانشگاه شد. در فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی شرکت می نمود و بر خلاف عده ای که حضور زنان در اجتماع را امری قبیح می دانستند، با فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی زنان در اجتماع هیچ گاه مخالفت نمی کرد. شهید بسطامی علاوه بر اینکه در صحنه نبرد رزمنده ای پر توان و جان بر کف و ایثار گر بود، از طبعی لطیف و سرشار و قلمی روان و روشنگر نیز بهره مند بود. نوشته های نسبتا زیادی به یادگار مانده، که غالب آن را در مدت زمانی که در جبهه های جنگ تحمیلی حضور داشت، به رشته تحریر در آورده است. از لابه لای مطالب و مضمون به جا مانده از شهید، می توان پی به اصالت و نجابت و در عین حال فهم و کمال و ایمان قرص و محکم او پی برد.

فعالتهای فرهنگی و سیاسی

حسین، مرد مبارزه بود و در این راه از هستی خود چشم پوشی نمود. در بحبوحه انقلاب، برای براندازی رژیم منحوس پهلوی در تظاهرات ها شرکت نموده و تکلیف خویش را که شرکت در صحنه های انقلاب بود، انجام می داد و شب ها در کوی و برزن به پخش اعلامیه مبادرت می نمود. در اوایل انقلاب که هنوز نسیم در شاهرود به وزیدن نگرفته بود و زمزمه انقلاب بر لبهای عشاق و تبار ظلم ستیزان زمزمه می گشت، نظامی ها در شاهرود، اطراف مدرسه، قلعه را محاصره کرده بودند، از عمق وجودش فریاد مرگ بر شاه و برائت و بیزارى بر علیه بنیان گذاران ظلم و ستم در جامعه را سر می دهد.





و در جریان تحقق انقلاب دوم و یا انقلاب فرهنگی که به تعبیر امام از انقلاب اول بزرگتر بود، مسئولیت حفاظت از گروگان های آمریکایی را در واقعه فتح لانه ی جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان واقعی خط امام به عهده داشت.

حسین بعد از واقعه گروگانگیری در ۱۳ آبان ماه ۵۹، در سن ۲۱ سالگی به جبهه اعزام شد و ایمان، اخلاص، شجاعت، صداقت و عشق او را از سنگر دانشگاه به سنگر جبهه کشاند.

ابتدا در قسمت تدارکات بود ولی چون رشته تحصیلی او در دانشگاه امیر کبیر مهندسی عمران بود، به ترمیم و اصلاح جاده و باز کردن راه های عملیاتی مشغول گشت و بعد ها فرمانده سپاه سوسنگرد- بستان شد. به مدت ۷ ماه مسئولیت فرماندهی سپاه سوسنگرد را داشت، سردار جعفری فرمانده کل سپاه پاسداران نیز از نیروهای این شهید بوده است. وی در عملیات والفجر مقدماتی مسئولیت مهندسی رزمی تیپ سیدالشهدا(ع) را به عهده داشت.

پس از شرکت فعال در عملیات طریق القدس (فتح بستان)، در تاریخ ۶۰/۹/۷ که شهید در این عملیات از ناحیه سینه جراحت پیدا کرد، مسئولیت فرماندهی سپاه سوسنگرد به ایشان واگذار شد.

ایشان در عملیات شکوهمند بیت المقدس و در آزادسازی اطراف سوسنگرد (هویزه و.....)، عملیات رمضان شرکت کرد. جنگ و دفاع از اسلام را بر هر چیزی ترجیح می داد.

شهید بسطامی در عملیات رمضان از ناحیه دست راست بسختی مجروح شد. پس از مرخصی اولیه از بیمارستان در حالی که هنوز دستش در گچ بود و احتیاج به عمل جراحی داشت، توفیق آن را پیدا کرد که به زیارت خانه خدا مشرف شود. پس از بازگشت از سفر حج، حسین می خواست دوباره به جبهه برود، ولی چون جراحت دست راستش هنوز باقی بود و احتیاج به چند عمل جراحی استخوان داشت، پزشک حداقل ۶ ماه توقف در تهران را برای ایشان ضروری می دانست. به ناچار با بازگشایی دانشگاه ها، (سنگر علم و دانش) ثبت نام کرد. در کلاس های درس شرکت کرد ولی دوری از جبهه برای او قابل تحمل نبود و با شروع عملیات والفجر، دیگر نتوانست طاقت بیاورد و بلافاصله عازم جبهه شد. حسین در جبهه در واحد مهندسی رزمی قرارگاه خاتم الانبیاء(ص)، قسمت راه سازی مشغول به خدمت شد. در جریان عملیات والفجر، مسئولیت مهندسی رزمی تیپ سیدالشهدا(ع) را به عهده گرفت. با شروع عملیات برای احداث جاده حساسی به منطقه تیپ دوقلو در جنوب فکه اعزام شد. او و چند تن از رزمندگان چندین شبانه روز بی وقفه بر روی جاده کار کردند. کار احداث جاده تقریباً به پایان رسیده بود و نیروها عراقی به شدت منطقه را زیر آتش گرفته بودند.

شهید بسطامی از رزمندگان خواست که کار را تعطیل کنند و به عقب باز گردند. در حین بازگشت خمپاره ای به زمین نشست و او و محمدصفری، مسئول تدارکات مهندسی رزمی قرارگاه خاتم الانبیاء(ص) به شدت مجروح



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

شدند. لحظاتی بعد، محمدصفری به شهادت رسید و شهید بسطامی که از چند ناحیه زخمی شده بود و خونریزی شدیدی داشت، با آمبولانس به پشت خط مقدم جبهه منتقل شد. او در حین بازگشت زمزمه می کرد: «الحمدلله، الحمدلله، الهی رضاً برضائک، تسلیماً بقضائک، مُطیعاً لِأمرک». آخرین جملات او قبل از شهادت چنین بود: مهدی جان قربانت بروم، بیا تا ببینمت. پیش از آنکه آمبولانس به بیمارستان برسد، غلامحسین بسطامی به فیض شهادت نائل شد. تاریخ شهادت او ۱۷ اردیبهشت سال ۱۳۶۲ مصادف با ۱۳ رجب یعنی سالروز تولد امیرالمؤمنین علی (ع) بود.

خاطرات

۱. ملتزم به احکام الهی

رژیم سابق در جهت عوام فریبی و کسب وجبهه اسلامی برای خود، اقدام به نصب قاب عکس محمد رضای ملعون در حال احرام، در داخل مسجد شاهرود نموده بود. حسین به اتفاق دو نفر از دوستانش، تصمیم می گیرند که یک شب وارد مسجد شوند و عکس را پایین آورند، عکس را از داخل قاب بیرون آورده و معدوم می کنند. ولی قاب عکس را به صورت سالم در یکی از کمدهای مسجد پنهان می کنند. نکته این است که او عکس را از بین می برد، ولی قاب آن را که متعلق به مسجد بوده، در مسجد باقی می گذارد.^۴

۲. اخلاص

حسین مسؤولیت هایی را که بر عهده داشت از اغلب دوستان و حتی خانواده خود پنهان می کرد او حتی مجروح شدنش را نیز حتی المقذور پنهان می کرد. هنگامی که دست راستش مجروح شد، درون آن میله ای کار گذاشته بودند که دو سر آن بیرون بود. در این ایام به زیارت حضرت رضا(ع) مشرف شد. مادرش به دلیل شلوغی حرم از او خواست که با توجه به آنکه ممکن است بدن یا لباس مردم به میله ها گیر کند و دست او را ناراحت کند، دستش را بالا بگیرد. او نپذیرفت و اذعان داشت که: «دستم را بالا نگه دارم که بگویند مجروح جنگی است؟ نه من این کار را نمی کنم.» او اغلب دست مجروحش را زیر لباس پنهان می کرد تا کسی متوجه آن نشود.^۵

۴. راوی اقوام شهید

۵. راوی دوست شهید



۳. بصیرت

او دانشجویان را نصیحت می کرد که ایران خوب است. خوب مملکتی داریم. بسیار خوب است. دانشجویان روشن فکر است. ما ایده ای قدیمی نداریم مواظب باشید کلاه سرتان نرود. نکته سنج باشید. ببینید کسی که به سینه می زند برای تو سودی دارد باید بشناسیم. عالم زیاد است. ولی عمل مهم است. اگر می گوید نوکرتم چاکرتم آیا می خواهد تو را گول بزند یا راست می گوید. علم شرط نیست. سواد شرط نیست. عمل شرط است. عالم شدن، فیلسوف شدن و... عمل مهم است. بسنجید توی چاله نیفتید. شما جوان ها زود گول می خورید حریف فیلسوف و عالم نمی شوید به عمل توجه کنید. نامه های شهید دستغیب و مطهری را بخوانید تا روشن شوید. همه چیز دارد. وصیت نامه و کتب امام را بخوانید. سرمشقتان همین ها باشد. امام، مطهری، سید عبدالحسین دستغیب، همین ها و بس. مطهری قیام کرده و قابل اطمینان است.^۶

۴. مجاهد واقعی

دکتر به وی معافی داد که جبهه نرود. از سوسنگرد استعفا داد و مشغول به تحصیل شد. امام پیام داد که جبهه احتیاج به رزمنده دارد از کلاس درس خداحافظی کرده و یک نامه می نویسد که من رفتم اهواز. در تیپ خاتم الانبیاء فرمانده رزمی مهندسی بوده. در میمک جاده سازی می کند ده شبانه روز شب ها کار می کند. جاده تمام می شود. معاون صفری نزدیک صبح دستور می دهد جمع کنیم جاده تمام شده و قابل تردد. با خمپاره ای که می زنند این دو تن شهید می شوند. صفری در جا و وی مجروح می شود. در بیمارستان اندیمشک تمام می کند. در آمولانس فقط ذکر می گفت و شکر می کند. از دانشگاه تشییع شد.^۷

۶. راوی مهدی یآوری از دوستان شهید
۷. راوی مهدی یآوری از دوستان شهید



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

وصیت نامه

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ» آل عمران-۱۶۹

شهادت سعادت است که به هر کسی ندهندش. (امام خمینی)

خدایا بیش از دو سال از جنگ می گذرد و هر روز شاهد شهادت و پرواز عزیزی هستم هر روز عاشقانت را می بینم که تنها کالایشان جان ها را به کف گرفته و برای هدیه به پیشگاهت می شتابند بشارت به آنها بخاطر معامله ای که با تو کردند یا الله.

«فَأَسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» که به فوزی عظیم دست یافتند عجب داد و ستدی که جان در مقابل دیدار معشوق دیدار خدا لقاء رب «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»

خدایا می دانم معبودا عاشقم، عاشق رویت، عاشق دیدارت، خدایا مرا جزء کسانی که موافق به دیدار جمالت می گردند قرار ده (الشَّهِيدُ يَنْظُرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ)

خدایا می دانم صلاحیتش را ندارم اما چه کنم آرزو دارم از آنان باشم ترا به مقام سرور شهیدان آقا امیرالمؤمنین (ع) نا امیدم مگردان حال خود دانی زمانش با تو یا الله.

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ اَنْ تَجْعَلَ وَفَاتِیْ قِتْلًا فِیْ سَبِیْلِکَ تَحْتَ رَايَةِ نَبِیِّکَ مَعَ اَوْلِیَائِکَ.

این مدت که خارج از جبهه بودم گرچه گاهی خودم را راضی می کنم که خوب در اثر جراحت ناچار بودم بیرون باشم یا... اما خود می دانم که ضرر کردم و بزرگ ترین ضرر هم این بود که با خروج از این جبهه هاو زندگی عادی حالتی که در اثر یکسال و نیم در منطقه بودن کمی در من بوجود آمده بود یعنی آمادگی شهادت را از دست دادم و از طرف دیگر فهمیدن این مطلب و درک این موقعیت را نکته مثبت بزرگی برای خود می دانم چون فهمیدم خارج از جبهه و عادی زندگی کردن چه به روزم آورد و سخن شهید بزرگ ولی الله تاک را بر من ثابت کرد که می گفت: «من می دانم خارج از مسجد نماز نمی خوانم چرا از مسجد خارج شوم من که می دانم بیرون از جبهه از خدا دور می شوم چرا خارج شوم؟»

...و درک این مطلب راه را نشانم داد که باید در جبهه بمانم و خود را به مقام آمادگی برای شهادت برسانم و آنگاه کامل برای ملاقات خدای بزرگ به صحنه روم و هر کجا که باشم نیز راهم این باشد همچون شهید علی هادی عزیز باید هر لحظه با حالت حضور زیست و آماده لحظه ملاقات بود در حال حاضر با کوله باری از گناه که بر دوش دارم و اینکه در چند ماه قبل تا کنون جدیتی در پا کردن قلبم از تیرگی ها و ایجاد آمادگی برای ملاقات رب نداشته ام احساس می کنم اگر گلوله ای به سراغم آید یا کشته شوم یا این چنین حالت رو سیاهی بکراست مرا به آنجا خواهند برد که همیشه از آن وحشت داشتم هر چند از لطف خدا مایوس نیستم و تنها امیدم به فضل خدای





تبارک و تعالی است پس باید آن حضور قلب و آمادگی را در تمامی لحظات در خود ایجاد کنم با توکل به خدای منان.

«وَأَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»

«إِنْ كَانَ دِينُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمْ إِلَّا بِقِتْلِي فَيَا سُبُوفَ خُذِينِي»

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيَّ وَآلِيَّ اللَّهُ وَآوَادَهُ الْمَعْصُومِينَ حُجَجُ اللَّهِ.»

و شهادت می دهم به حقیقت راه امام بزرگوار و عزیزمان خمینی روحی له الفداء.

وصیت من همان وصیت برادر شهید ولی الله تاک می باشد که خدای بر درجالتش بیفزاید از همگان تقاضا دارم

که این وصیت نامه را مطالعه و به راهنمایی هایش عمل کنند که نوری است به سمت خدای متعال.

از همگان التماس دعا دارم.

۱۳۶۱/۰۴/۲۲

۲۱ رمضان - امضاء بنده ذیل خدا

نامه ارسالی به یک دانش آموز

به نام خدای بزرگ

حسین جان ای سرباز امام سلام ، حالت چطوره امیدوارم حالت خوب باشد. اسم من هم حسین است ، اهل امام شهر (شاهرود سابق) هستم ، خانوادهم هم امام شهر هستند ، الان حدود ۲ ماه است که من طبق فرمان امام عزیزمان برای دفاع از اسلام به جبهه اومدم تا جان ناقابل خودم را در راه خدا فدا کنم. امیدوارم خدا از من قبول کند چون غیر از جانم چیز دیگری ندارم که بدهم ، برادرم اینجا سوسنگرد است ، امروز روز ۲۸ بهمن است ساعت ۲ بعدازظهر یکی از برادران بسته ای را به من داد وقتی باز کردم نامه تو را دیدم با اشتیاق زیادی آن را باز کردم و شروع به خواندن کردم ، حسین جان وقتی چند خط از نامه را خواندم اشک توی چشمانم جمع شده بود و از خوشحالی گریه می کردم وقتی می خوندم که تو برای ما دعا می کنی و برای سلامتی ما نماز میخوانی هر کار میکردم نمیتوانستم جلوی ریختن اشکهام را بگیرم، تو نامت خوندم که تو برای امام بزرگوارمان ، امام عزیزمان ، خمینی دعا می کنی ، ما هم از اینجا از توی سنگرها برای امامان دعا می کنیم و از خدا میخواهیم همیشه امامان را سلامت بدارد تا ما را هدایت کند و همیشه گوش به فرمان او هستیم و جانمان را در راه او که همان راه خدا و اسلام است فدا می کنیم.



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

میدونم که تو هم هر شب به صحبت‌های امام گوش میدی و هرچی که امام بگوید انجام میدی. همانطور که میدونی ما زمان انقلاب شعار میدادیم نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی حالا هم می‌خواهیم همونطور باشیم و مستقل باشیم اما دشمنمون نمی‌خواهند ما مستقل باشیم و اسلام در ایران باشد برای این است که آمریکا به نوکر خودش صدام گفته که به ایران حمله بکند اما ملت ایران توی دهن صدام یزید و آمریکا زده و به امید خدا بزودی پیروز میشویم و صدام یزید را هم به درک می‌فرستیم.

برادرم الان که دارم جواب نامه ات را می‌دهم صدای رگبار گلوله و توپ به گوش میرسد و بچه‌های ما در حال جنگیدن با کفار هستند و آنها را میکشند و گاهی وقتها هم برادرهای ما تیر می‌خورند اما در همان حال که خون از بدنشان میریزد و آنها را به بیمارستان می‌برند فریاد می‌زنند درود بر خمینی درود بر خمینی، مرگ بر آمریکا و... ما از شما می‌خواهیم که حتماً به بیمارستان‌های تهران بروید و برادرهایی را که مجروح شدند ببینید و باهاشون صحبت کنید. من وقتی نماز می‌خوانم برای مجروحان جنگ دعا میکنم تو هم وقتی نماز می‌خونی حتماً برای اونها دعا بکن که خوب بشوند بدانکه نامه ات را تا حالا بیش از ۲۰ بار خوندم و نامه‌ات را در دفترچه-ام نگه داشته-ام و می‌خواهم برای همیشه آنرا نگه دارم تا همیشه به یاد تو باشم. دلم می‌خواهد باز هم برایم نامه بنویسی و از وضع مدرسه ات و بقیه چیزها برایم بنویسی.

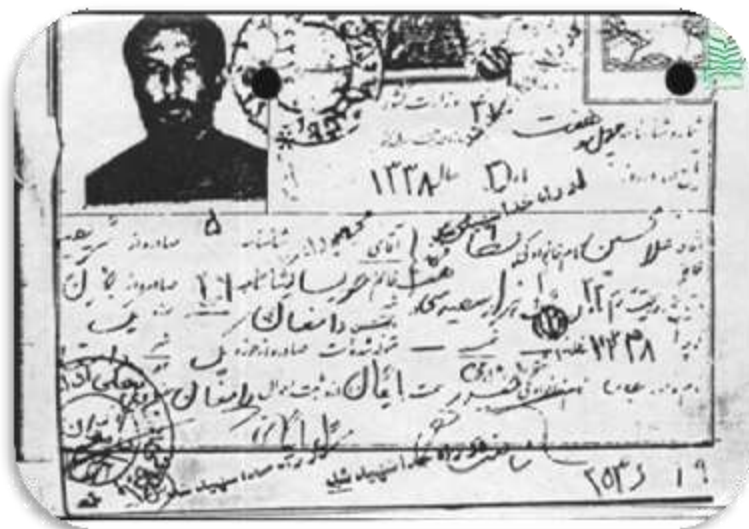




طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

اسناد





طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندتگی معمار معظم رهبر روح در دانشگاه اراک





۶. شهید، موسس ترکاشوند



دانشگاه: دانشگاه تهران
مقطع تحصیلی: کارشناسی
رشته تحصیلی: ادبیات عرب
مکان تولد: نازول-ملایر
تاریخ تولد: ۱۳۵۵/۰۴/۱۲
تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱۲/۰۸
مکان شهادت: جزیره مجنون
عملیات: خیبر



زندگی نامه

شهید هوشنگ ترکاشوند که از جمله دانشجویان پیرو خط امام (ره) همراه با یارانش استوار و جسورانه لانه شیطانی و جاسوسی آمریکای جهان خوار را فتح کرد، در سال ۱۳۳۵ در ملایر چشم به جهان گشود. او از همان ابتدا همچون دیگر بیداردلان عرصه مردانگی تاب سکوت در برابر ظلم و بی‌عدالتی نیاورد و برای مقابله با رژیم دست‌نشانده پهلوی علاوه بر شرکت در اعتصابات دانشجویی، با پخش اعلامیه‌های امام خمینی (ره) به مبارزه با استبداد و ستم پرداخت. به دلیل نقش فعال و مؤثرش در افشای ابهت پوشالی سلطنت دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی و سلطه بیگانگان، نهایتاً از خوابگاه دانشجویی اخراج و کمک‌هزینه تحصیلی او قطع شد و توسط ساواک دانشگاه از پدرش تعهد بر کنترل بر رفتار هوشنگ ترکاشوند گرفته شد.

طولی نکشید تا خیل بی‌شمار همراهان ترکاشوند، ثمره مقاومت و بیداری خود را چیدند و امام و رهبر خود را پس از پانزده سال در آغوش کشیدند و پایه انقلاب اسلامی را در کنار ولی امر مسلمین جهان بنا نهادند و پیروی از خط و مشی امام و ولی فقیه دوران را سند چشم‌انداز خود ساختند و گوش به فرمان بنیانگذار کبیر انقلاب شدند.

«بر دانش‌آموران و دانشگاهیان و محصلین علوم دینی است که با قدرت تمام حملات ود را بر ضد آمریکا و اسرائیل گسترش داده و آمریکا را وادار به استرداد این شاه مخلوع جنایتکار کنند و این توطئه بزرگ را بار دیگر شدیداً محکوم کنند»؛ هنوز نوای امام امت در فضا طنین افکن بود که امت مجاهد ایران اسلامی و پیشقراول آنها، دانشجویان مطیع امر ولایت، سفارت آمریکا را با شعارهای ضد استکباری خود محاصره کردند و طولی نکشید که انقلابی دیگر در سیزدهم آبان‌ماه ۱۳۵۸ به وقوع پیوست و سند توطئه و خیانت شیطان بزرگ نمایان شد؛ هوشنگ ترکاشوند جزو اولین کسانی بود که از لانه جاسوسی را فتح کرد؛ انقلاب دوم زمانی به دست یاران ترکاشوند به وقوع پیوست که سرای استکبار و سلطه را با دستانی خالی مستخر خود ساختند.

ترکاشوند همراه با انقلاب شد و همراه با انقلاب ماند؛ در دانشگاه‌ها با عوامل منافق مبارزه کرد و در ستاد انقلاب فرهنگی و کمیته علوم انسانی حضور یافت و به عنوان مسئول جهاد دانشگاهی دانشکده ادبیات لحظه‌ای از کوشش و تلاش برای به ثمر رساندن انقلاب اسلامی از پای ننشست.

هنوز غبار مبارزات انقلابی و فتح سنگرهای استکبار از تن ترکاشوند رخت نبسته بود که دست تجاوز بعثیان عراقی به ملت ایران دراز شد و ترکاشوند را برای مقابله‌ای دیگر به جبهه‌های حق علیه باطل کشاند.

هوشنگ ترکاشوند در جزیره مجنون و در عملیات خیبر، در روز هشتم اسفند سال ۶۲ به دیدار معشوق شتافت و به نامش در عرصه افتخار، عزت، مقاومت و جهاد ماندگار شد.





خاطرات

۱. مراسم عقد

در زمانی که قرار ازدواج می گذاشتیم و برای تعیین مهریه خودمان دو نفر توافق می کردیم، ایشان پیشنهاد کرد که سفر حج باشد و من ناگهان به ذهنم رسید که به عنوان مهریه، زیارت کربلا را پیشنهاد کنم و ایشان هم پذیرفت. اما زمانی که به خانه رفتم و موضوع را گفتم، برادرم گفت که شاید امام قبول نکند، چون امام قاعدتا میزان مهریه را نقد قبول می کنند و تا روز عقد که در حیاط خانه ی امام منتظر بودیم و آقای توسلی به همه ی زوج ها که منتظر بودند اعلام کردند که مهریه باید پول نقد یا طلا و یا چیز مشخص باشد تا وقت امام گرفته نشود. ما ۸ زوج بودیم همه از دانشجویان پیرو خط امام که امام عزیز عنایت خاصی به آن ها داشتند و صیغه ی عقد آنان را خودشان جاری می کردند. ما زوج سوم بودیم. در هر صورت آن جا من به آقای توسلی گفتم که مهریه ام زیارت مشهد است با هزینه ی دو هزار تومن. همان جا شهید اصرار کرد که چرا آن را عوض کردی؟ من هم که به اصرار آقای توسلی عجله برای اعلام داشتم، گفتم دیگر نمی شود و نباید وقت گرانبهای امام را در این مورد بگیریم. ما به اتفاق عمویم (چون پدر نداشتم) در همان حیاط کوچک نورانی و پای بالکن به خدمت امام رسیدیم و امام وکیل من شدند و یکی از آقایان (به گمانم آقای رسولی بود) وکیل شهید. سه بار خطبه به عربی و یک بار به فارسی ایراد نمودند.

یادم هست وقتی امام پرسیدند که به بنده وکالت می دهید و صدایشان را نمی شنیدم چون محو ابهت و شکوه وی از یک طرف شده بودم و از طرفی خودم را کوچک می دیدم که موکل امام باشم و امام عزیز وقت گرانبهای خود را برای من بگیرد. سپس چند بار پشت سرهم تکرار کردم: «بله، بله، بله...» شهید و عمویم که هر دو از جلال و نورانیات امام می لرزیدند و اشک می ریختند دست ایشان را بوسیدند و من هم صورتم را لبه ی آستین عبای امام که آویزان بود مالیدم و گوشه های روسری خود را با عبای ایشان متبرک کردم. آقایایی که موکل پسر می شد دست مبارک امام را روی پاکت شکلاتی که دست شهید بود مالید و آن را برای دوستان و اقوام متبرک کردیم.^۸

۸. راوی همسر شهید



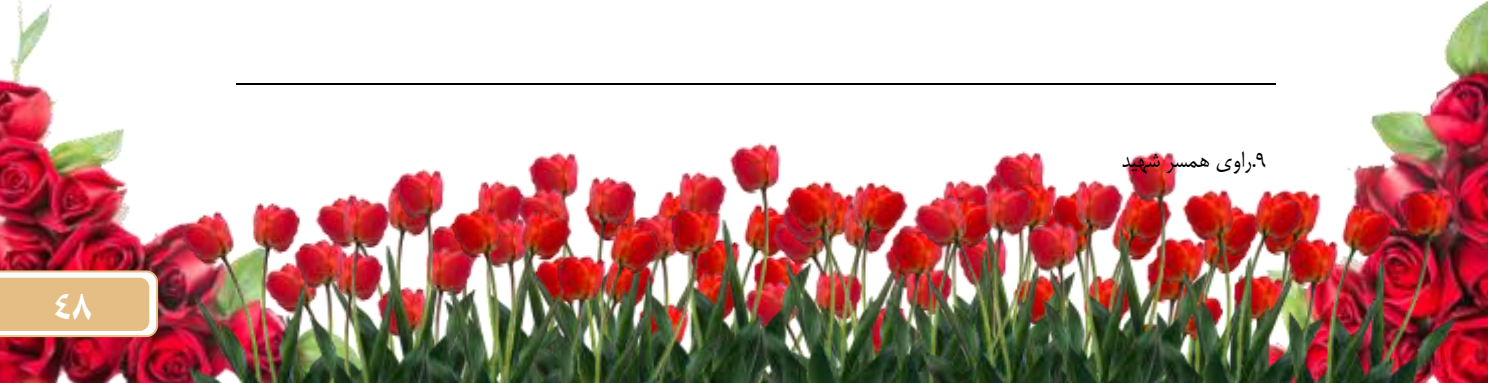
۲. ساده زیستی

به یاد دارم که پس از آن که برای ازدواج تصمیم گرفتیم یک روز جهت خرید دو نفری به میدان انقلاب رفتیم و وارد اولین مغازه طلافروشی شدیم تا حلقه ای بخریم که سفارش مادرم بود که حداقل خرید ما باشد. به هر حال پس از سبک و سنگین کردن من یک حلقه ساده انتخاب کردم به قیمت پانصد تومان و بیرون آمدم که ایشان اظهار کرد که برای خرید لباس و کفش هم برویم ولی من قبول نکردم، چون هم پیراهن داشتم و هم کفش و ایشان هم هیچ نخرید و بنابراین به پیشنهاد وی مابقی پولی که کنار گذاشته بود برای خرید (که حدود شش هزار تومان بود) صرف خرید کتاب شد برای کتابخانه ی روستای زادگاهش کرد که پس از سه ساعت خرید و انتخاب کتاب باهم سوار اتوبوس کوی دانشگاه شدیم و آن ها را به خوابگاه برد که از آن جا نیز توسط یکی از آشنایان به ملایر فرستاده شد.^۹

۳. شوق شهادت

یکی از روزها بود که فرزند کوچکم محمد بیمار بود و خودم نیز به شدت تب داشتم. از منزل مادر بچه را به مطب برده بودم که ناگهان دیدم درب مطب باز شد و چهره نورانی و مشتاق شهید نمایان شد که به محض دیدنش بلند شدم و فوراً فهمیدم که آماده ی اعزام هستند. خودش آن چنان اشتیاق داشت که گمان می کرد با اعزام آن ها عملیات فتح بغداد و گشایش راه کربلا ظرف یکی دو روز آینده آغاز می شود. به منزل برگشتیم و وی عجله و اشتیاق عجیبی داشت. پس از خوردن ناهار فوری با ما خداحافظی کرد و یادم هست که مادرم هنگام خداحافظی جلو رفت و دست او را گرفت و با این که تا به حال او را نبوسیده بود اما محو نورانیت و تقدس چهره اش چشم های او را بوسید و او با اشتیاق و اطمینان به مادرم گفت که: مادر ان شاءالله ما از جلو می رویم و راه کربلا را باز می کنیم و شما بعد از ما بیایید. این اشتیاق و اطمینان او آن چنان در ما اثر کرد که با قوت و شوق با او خداحافظی کردیم و منتظر ماندیم. تا زمان شهادتش یک بار به مدت ۳ روز به مرخصی آمد که در این مدت نورانیت وجودش و حالت هایش برای همه ی اطرافیان و من ثابت می کرد که برگزیده ی قرب الهی است.

۹.راوی همسر شهید





وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ رُزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ* لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ» (آیه ۱۸۷ و ۱۸۶ سوره آل عمران)

«تمام نفوس طعم مرگ را خواهند چشید و حتماء به پاداش اعمالتان رسانده خواهید شد در روز قیامت و آن کس که از آتش نجات یافت و وارد بهشت شد او نجات یافته است و زندگی دنیا چیزی به جز مایه غرور نیست. شما در دارائی ها و جسم و جانتان آزمایش خواهید شد و از اهل کتاب و از کافران اذیت های زیادی خواهید شنید و اگر صبر پیشه کنید و با تقوا باشید این از استواری کارهاست (راه صحیح است)

با ستایش و حمد پروردگار به خاطر نعمت حیات و با سلام بر رسول اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) و آقا و سرورمان امام زمان(عج) و امام امت که خداوند تا کنار حضرت مهدی طول عمرش دهد و با سلام بر شما پدر و مادر گرامی (غفر الله لکم ان شاء الله)

هدف از خلقت انسان برخورداری وی از رحمت الهی است و این رحمت از این باب است که توفیق می یابد بندگی خداوند را بکند و حمد او را به جای آورد و این بندگی، اطاعت چیزی جداگانه از زندگی روزمره اش نیست بلکه همین زندگی اگر طبق فطرت الهی و احکام الهی صورت گیرد همه اش عبادت یعنی غذا خوردن، نفس کشیدن، راه رفتن، کارکردن، خوابیدن، خندیدن، گریه کردن، ازدواج نمودن، بچه بزرگ کردن، کمک به دیگری کردن، زیبایی را دوست داشتن و از زشتی و پلیدی نفرت داشتن و ... عبادت خواهد بود. البته طبق آیات صریح قرآن کریم همین زندگی و تمام جزئیاتش موجب ابتلاء و آزمایش انسان است چون در نهاد انسانی دو قوه هست یا دو استعداد هست، استعدادی جهت کسب خیر و استعدادی در انجام شر و با عقل و اراده است که راه خیر را انتخاب و در جهت رشد و طاعت پروردگار می افتد و در پس هر مرحله مرحله دیگری هست و لذا آزمایش در همه امور به یک باره نیست بلکه در آن جا که انتظارش را ندارد و آمادگیش را ندارد و نقطه ضعف او محسوب می شود همان موجب آزمایش است.

مثلا حضرت ابراهیم علیه السلام آزمایشش در خوردن و خوابیدن و هجرت و انفاق و عبادت و ... نیست چرا که همه زندگیش صرف این امور شده بلکه نقطه ضعفش محل آزمایش است و آن اسماعیل تنها فرزند وی آن هم در سن پیری است. باید با دست خودش قربانی کند که این را نیز به جای می آورد البته نه فقط اطاعت خشک و برگزاری شکل قضیه بلکه هنگامی که چاقو گلوی حضرت اسماعیل را نمی برد وی عصبانی می شود که چرا



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

چاقوی به این تیزی وی را یاری نمی کند تا انجام وظیفه کند و باز در تایید این مسئله قضیه شیطان است که پس از ۳۰۰ هزار سال عبادت چون اطاعت نمی کند از یک فرمان، جهنمی می شود.

پدر جان و مادر جان می دانم که با از دست دادن من بسیار ناراحت هستید و ناراحتی حاصله به هیچ وجه قابل شرح و تفصیل نیست اما از خداوند صبر بخواهید و خوشحال باشید که شما هم چیزی داشتید که هدیه کنید و شکرگزار باشید که فرزندان سعی داشت در راه خیر باشد و فرزندان دیگری نیز الحمدلله هر کدام به نوبه خود در همین جهت هستند. والدین عزیزم جداً مرا ببخشید که هیچ نتوانستم قدمی در جهت خدمت گزاری شما بردارم و کمکی در رفع مشکلات زندگی به شما بنمایم ولی ان شاء الله که بتوانید در عوض به زیارت ابا عبدالله (ع) نائل شوید اما نکاتی هست که به آن ها اشاره می کنم:

اول: آن که مقدم بر هر کار و هر چیز نماز را بر پا دارید که اگر نماز آن چنان که شایسته است بر پا دارید روزی ۵ بار هدف زندگی را یادآوری نموده و به خطاها و گناهان اقرار و طلب آمرزش و اصلاح نموده و تجدید الفت و پیوند با خالق هستی می شود و این خود بالاترین نیرو برای اصلاح ما خواهد بود.

دوم: آن که قرآن را حتی المقدور روزانه تلاوت نموده و به ترجمه آن توجه نمایند که دستورالعمل زندگی ما ابتدا در قرآن است و اگر با آن آشنا نباشیم و آن را در متن زندگی قرار ندهیم چگونه می توانیم ادعای مسلمانی کنیم و مثل کسی می ماند که بگوید باسوادم در حالی که تا حال خط نخوانده.

و سوم: تبعیت از فقهای عظام کنید و در مسائل احکام، رساله عملیه را مدنظر داشته باشید زیرا به حکم عقل و شرع یا بایستی طیب باشیم یا به دستور طیب عمل کنیم این را هم، یا باید فقیه باشیم یا به دستور فقیه عادل عالم به زمان و اعلم گردن نهیم.

چهارم: این که از احکام ولایت فقیه تبعیت و این مسئله در کنار همان مسائل نماز و روزه و حج ... است در طول زندگی ائمه اطهار و این مسئله چند سال حکومت اسلامی محرز گردید که هیچ حکومتی حکومت حقه نیست الا حکومت اسلامی و هیچ رابطه ای بین امت و امام و ملت و دولت صحیح تر و سالم تر (از هر نظر) از آن چه که اسلام در این زمینه شرح و تبیین نموده است، نیست و نخواهد که باشد که کلیتی از آن را که در حد اطلاع خودم است متذکر می شوم: آن چه که ماموران و مسئولان دولتی انجام می دهند به نظر شما یا صحیح است یا ناصحیح. اگر صحیح است بایستی که مشوق آن باشیم و الا بایستی اگر تماس مستقیم می توانیم داشته باشیم مستقیماً اشکال را به وی گوشزد و علت آن را جويا شویم آن گاه یا اشکال ما وارد نیست و جواب می گیریم یا وارد است که در این صورت هم یا قبول می کند فبحا المراد، یا قبول نمی کند.





آن گاه به مسئولان بالاتر یا کسی که می تواند روی او نفوذ داشته باشد مساله را در میان می گذاریم و باز هم به همین ترتیب اگر اشکال بود به مسئولین بالاتر یکی پس از دیگری مسئله مطرح می شود و این روال امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی است و همین طور که ملاحظه فرمودید ایراد و اشکالی به نظر رسیده در مورد مامورین و مسئولین دولتی نبایستی با افرادی که ذریبط و ذیصلاح نیستند در میان گذاشته شود که در این صورت دو گناه انجام گرفته یکی غیبت و دوم تضعیف حکومت اسلامی.

پنجمین مسئله: این که برای اطعام مسکین و یتیم توجه خاصی قائل شوید و انجام دهید که یکی از اوامر اسلام است و اگر به صورت ناشناس و مخفی انجام دهید حب دنیا را در دلتان کم نموده و ریا را همین طور، قلب را سلیم و رحمت پروردگار را جلب می نماید. سعی کنید که برای این کار حد و اندازه ای قائل نشوید چرا که نمونه گویا رفتار امامان معصوم است. پدر جانم و برادران عزیزم تا آن جا که مقدور است در کارهای اجتماعی عالم المنفعه همان طور که از سابق کوشا بوده اید تا پایان عمر باشید که موجب رضای پروردگار است و یکی از عبادات بزرگ. این گونه کارها را به نفع مردم و برای رضای خدا انجام دهید و چون برای خشنودی خداست پس نه تشویق مردم شما را فریفته کند که ماشاءالله به فلان و نه دشنام و تهمت و بد و بیراه آن ها شما را دلسرد کند گرچه مشکل است و شیطان هم وسوسه می کند اما خدا قادر و متعال و ارحم الراحمین است و یاری می کند.

ششمین صحبت: در مورد انتخاب عروس و داماد (ان شاءالله) برای خانواده چند مورد ملاک قرار دهید و بس: فرد مورد نظر اول از همه از حرام پرورش نکرده باشد که پرورش از حرام بالاخره خودش را نشان می دهد. دوم آن که اهل خدا و اسلام و نماز و مسئله و منبر و مسجد باشد. سوم این که، با هوش و استعداد باشد و با سواد، نه کودن و خرفت. چهارم، کوشا و فعال و اهل کار باشد و از داشتن هیچ شغلی برای رضای خدا خجالت نکشد و عار نداشته باشد و متوجه باشید به هیچ روزیابی ظاهری و مال و منال و طایفه و پست و مقام را دخالت نداده بلکه با چهار ضابطه مذکور هر کسی مقدم و افضل تر بود حق انتخاب با شماست و انتخاب کنید و این خود خیلی هم خوب است چرا که با جهت صحیح، موجب رقابت می گردد. و ان شاءالله به موقع بچه ها را مزدوج کنید یعنی هرگاه خودشان رغبت داشتند مقدمات را فراهم کنید و نبایستی که نگران خرج و مخارج باشند که خداوند وعده کمک داده.

هفتمین مطلب: شغل برادران که الحمدلله همه شان از حلال پرورش پیدا کرده اند و اهل اسلامند تا آن جا که می توانند درس بخوانند و علم بیاموزند اگر چه شبانه شده یا متفرقه یا ... و کارهایی را به عنوان شغل انتخاب کنید که سازنده و تولیدی باشد حال چه در نظام اداری یا شغل آزاد که الان مملکت به کار و تلاش و ابتکار و اختراع و مدیریت صحیح محتاج است. پس اول بایستی به عنوان یک مسئولیت شغلی انتخاب و در مرحله بعد توجه به کسب روزی باشد لیکن در بند آن نباشند و اصلاً دلهره آن را نداشته باشند که خداوند رزاق است و وعده



طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

کرده که بندگان را روزی می دهد لکن دلهره بی کاری و تبلی و سر بار جامعه بودن را داشته باشند و از آن اجتناب کنند. خواهرانم هم یک مقدار بیش تر از پسران بایستی تشویق به علم آموختن شوند وی نهایتا ان شاءالله یا در حرف پزشکی که الان نیاز آن واجب است و یا معلمی دختران مشغول شوند تا این که خدا چه خواهد.

و هشتمین گفتار: پدر و مادر عزیزم هیچ گاه اجر خودتان را با منت گذاشتن برکسی یا حتی رخ کشیدن کسی که بله پسر ما شهید شده از بین نبرید البته می دانم که نمی کنید، چه شما به خدا قرض داده اید و بایستی از او پاداش بخواهید و در عین حالی که بایستی به موقع دیگران را از امر به معروف یا نهی از منکر نمائید و خدمتگزار مردم باشید بایستی از آن ها توقع خوبی یا قدرشناسی یا پاداش داشته باشید که اشخاصی هستند به موقع تقسیم منفعت از همه جلوتر و پر توقع تراند و موقع انجام وظیفه وامانده ترین هستند.

"به امید پیروزی و نصر اسلام و ظهور آقا(عج) و طول عمر امام تا کنار حضرت مهدی و باز شدن راه کربلا قبل از رسیدن سال ۶۳"

"و من الله توفیق و علیه التکلان"

"هوشنگ ترکاشوند"

۲۵/۱۱/۱۳۶۲

نامه ارسالی شهید

آخرین نامه شهید به همسرش (که پست هم نشد)

سلام علیکم، ان شاء الله که حالت خوب و روحیه ات عالی و روزگار را سعی در طاعت حضرت رب العالمین داشته باشی ... چقدر دلم می خواست که برایت می توانستم تلفن بزنم اما روز ساعت حدود ۱۲ بود که به تلفن خانه رفتم، منتها دیدم که حدود ۴ ساعت صف طول می کشد. گفتم خوب می روم و شب می آیم. به محض این که به ساختمان محل استقرار خودمان برگشتم، دیدم همه را آماده باش داده اند برای رفتن به اردوگاهی دیگر و ساعت ۵ حرکت کردیم و به نزدیک گیلانغرب رفتیم و اجازه ی نامه نوشتن هم نمی دهند البته بدین صورت که نامه ها را می گیرند ولی پست نمی کنند.

الان ساعت ۱۲:۱۸ دقیقه ظهر است که بلندگوی اردوگاهی که در شمال اندیمشک است به فاصله حدود ۱۰ کیلومتر دارد قرائت قرآن را پخش می کند و من با یاد تو اشک در چشمانم حلقه بسته، داشتم وصیت نامه می





نوشتم اما دیدم فقط حواسم پیش حرف زدن و درد دل کردن با توست، ول کردم و همین جوری ذهنم آشفته است و هر چه می آید می نویسم نمی دانم می توانم پاکنویسی بکنم یا نه...
... اصلا طاقت ناراحتی و رنج ترا ندارم، چه کنم که تکلیف بود که از تو دور شدم و دور مانده ام. خدا می داند که اگر پای گریه کردن از ناراحتی و از دوری تو باشد کمتر از تو نیستم منتها خیلی سعی می کنم که حواسم به مسائل دیگر جلب بشود، اما الان تنها هستم و کسی نزدیکم نیست که صدایم را بشنود و خیلی ناراحتم و خدا هم می بخشد که صدایم بلند شد.

صدای "قد قامت صلوة" بلند است باید به نماز جماعت رفت.
ساعت دو و نیم است. دعای اثر اوقات ماست و خودم هم، که ان شاء الله هر چه زودتر قبل از حلول سال نو عمر صدام و حکومت بعث به پایان برسد و زیارت کربلای حسینی نصیب همه مان گردد تا تقدیر چه باشد. از خدا در دعاها و در نمازها طلب مغفرت برای خودم و تو و خانواده پدری ام کرده ام و امید به رحمت پروردگار دارم...

من از برای رفع تنهایی رنج تو چه کار کنم جز دعا که تنها راه بوده و هست. می دانی چرا پیش تو سعی می کنم بی خیال باشم و گریه نکنم، چون از عاقبتش می ترسم که تو پشت سر من خودت را خیلی بیشتر از این ها اذیت کنی و فکر و ذکری به جز غصه خوردن نداشته باشی. حال محمد هم ان شاء الله که خوب باشد و موجب ناراحتی ات نگردد. فکر می کنم یک مقدار دست و پایی تا حالا پیدا کرده باشد که بتواند سرگرم کند. خداوند وی را فرزندی صالح قرار دهد و از آن صبر بی کرانش و توفیقات عالی اش به تو هم عطا کند.

هر چه می خواهم توصیه ای بکنم که وضع روحیت بهتر شود واقعا ناتوانم و تنها می توانم از خدا بخواهم که خودش به آن چه خیر است ترا رهنمون شود. خدایا تو که می دانی مایه دلخوشی از مادیات برایش نداشتم و تهیه نکردم و وی با هیچ به زندگی با من دل خوش کرده است و آن را هم که در این مرحله از آزمایش از وی دور کردی، خدایا از رحمت های بیکران و نعمات دنیوی و اخروی و همنشینی با بی بی دو عالم فاطمه زهرا سلام الله علیها را نصیب او بگردان و غم و اندوه را از دلش بزدای و سکینه ای شایسته به وی عطا کن. خدایا من که نمی توانم جبران کنم، تو خودت پاداش خیر به وی بده ... یا رب العالمین...

.... به هر حال آزمایش تو سنگین تر از من است چون من بین افراد سرگرمم و با ورزش ها و نرمش ها و کارهای متفاوت مشغولم و زیاد فرصت فکر کردن پیدا نمی کنم، از آن گذشته تو مجبوری دائم در خانه باشی و نمی توانی با همه کس معاشرت کنی و حتی اگر معاشرت هم کنی با روحیه زن مناسبت ندارد، احساسات تو خیلی دقیق تر است، ان شاء الله که این صبر کفاره کل خطاهای تو باشد و موجب برخورداریت از جنت ...

اسناد و مدارک



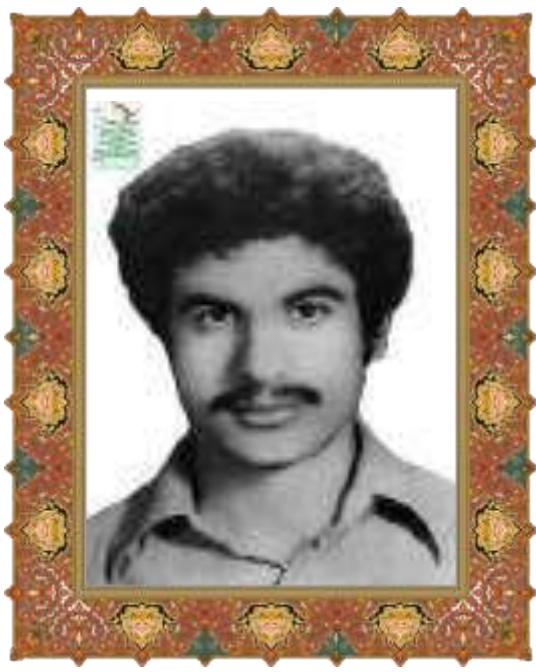
طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندتگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک





۷. شهید علیرضا ترمز



دانشگاه : دانشگاه تهران
مقطع تحصیلی : کارشناسی
رشته تحصیلی : دام پزشکی
مکان تولد : تهران
تاریخ تولد : ۱۳۳۷/۱۱/۲۸
تاریخ شهادت : ۱۳۵۹/۱۰/۱۶
مکان شهادت : هویزه





زندگی نامه

شهید «علی حاتمی» در زمستان سال ۱۳۳۷ در یکی از محله های جنوب شهر تهران ، دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی اش را در مدرسه جعفری و در حدود سال ۱۳۵۰ به پایان رساند و تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان پیرنیا تمام کرد ، دوران دبیرستان وی نیز در مدرسه دارالفنون سپری شد. بعد از اتمام دوره دبیرستان تصمیم گرفت که در رشته دامپزشکی شرکت کرده و وارد دانشگاه شود. وی با احراز رتبه ۲۹ در کنکور توانست به راحتی به دانشگاه راه یابد. پس از چندی پیام مشهور امام در مورد جهاد سازندگی در رزوزنامه ها منتشر شد و همان زمان بود که شهید حاتمی تصمیم گرفت همراه چند تن از هم دوره ای های خود عازم جهاد سازندگی استان چهار محال بختیاری شود و در شرایطی که از حداقل امکانات نیز برخوردار نبود سال ها با دلسوزی بی بدیل و تلاش فراوان سعی در محرومیت زدایی از این منطقه کرد. حول و حوش سال ۵۸ بود که به عنوان یکی از دانشجویان پیرو خط امامی، در اتفاقاتی که منجر به تسخیر لانه جاسوسی شد، شرکت داشت و نهایتاً در ۱۳ آبان سال ۱۳۵۸ در راس گروهی از دانشجویان وارد سفارت شدند و لانه جاسوسی را تسخیر کردند شهید حاتمی از مهمترین افرادی بود که در راه طرح بازسازی و راه اندازی مجدد وزارت فرهنگ و هنر سابق در قالبی جدید و مطابق با ارزش های جامعه اسلامی کوشید، وزارت خانه ای که امروز آن را با عنوان «وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» می شناسیم. با شروع جنگ تحمیلی و با کسب رضایت از مادر خود راهی جبهه نبرد حق علیه باطل گردید و در درگیری ای سخت و نفس گیر در هویزه ، در حالی که در محاصره دشمن قرار گرفته بود همراه ده ها تن از پاسداران انقلاب و دانشجویان خط امام به درجه رفیع شهادت نائل شد.

خاطرات

۱. عمل به تکلیف

پس از شروع جنگ تحمیلی در اوایل سال ۱۳۶۰ با ایشان آشنا شدم در همان ابتدای آشنایی متوجه علاقه شدید ایشان به جبهه و جنگ شدم با توجه به روحیه سلحشوری و جنگجویی که داشتند بلا فاصله در دوره دوم یا سوم بسیج کوهدشت مشغول گذراندن دوره آموزش نظامی شد که بنده هم بعنوان مربی تخریب و تاکیک مربیگری می کردم.

پس از گذراندن دوره آموزش نظامی و لیاقتی که از خود نشان دادند بعنوان بسیج ویژه به مناطق عملیاتی جنوب اعزام شدیم مدتی را در اردوگاهی در منطقه عمومی جفیر گذرانیدیم و سپس جهت اعزام به منطقه عملیاتی رمضان عازم شدیم.



محل استراحت بنده و شهید علی حاتمی در یک چادر بود. پس از اعلام آماده باش شهید حاتمی نزد من آمد و گفت که امشب عازم عملیات هستیم بیا تا برویم و غسل شهادت بجا آوریم به همراه شهید علی حاتمی و چند نفر دیگر از بسیجیان غسل شهادت انجام داده و غروب روز دوم عملیات رمضان وارد منطقه عملیاتی شدیم بنده دارای یک عدد شلوار پلنگی بودم که شهید حاتمی به آن علاقه داشت و قبل از عملیات آنرا پوشید.

به هر حال باشور و هیجان خاصی وارد جبهه و دژ شدیم نیروهای خودی در شب قبل مقداری از مواضع دشمن را تصرف کرده بودند و ما جهت ادامه آن ماموریت داشتیم خاکریز دوم را به تصرف خود درآوریم. پس از ورود به پشت خاکریز خودی متوجه پاتک نیروهای عراقی شدیم من به عنوان نیروی آرپی جی زن بودم و شهید علی حاتمی کمکی من بود تانکهای عراقی لحظه به لحظه به مواضع ما نزدیک می شدند و شهید علی حاتمی بدون فوت وقت گلوله های موشک آرپی جی را آماده می کرد و من پشت سر هم به سمت تانکهای عراقی که در نزدیکی ما و تیررس آرپی جی بودند شلیک می کردم.

نیروهای پیاده عراقی قسمتی از خاکریز و سمت راست ما را تصرف کردند و جنگ تن به تن با عراقیها شروع شد به طوری که با پرتاب نارنجک یکدیگر را مورد حمله قرار می دادیم چند دستگاه تانک عراقی مورد اصابت آرپی جی قرار گرفت و آتش گرفتند و با فشاری هم که توسط نیروهای خودی به عراقی ها آمد آنها مجبور به عقب نشینی شدند و خط مجددا بصورت کامل به دست ما افتاد و در این هنگام یکی از بسیجیان که تیربارچی بود مجروح شد و به عقب اعزام گردید.

شهید علی حاتمی نزد من آمد و چند موشک آرپی جی در دست داشت گفت یونس تیربارچی مجروح شده و کسی خدمه آن نیست و عراقیها مجددا دارند جلو میان من میرم و با تیربار کار می کنم تا اون قسمت خاکریز را پوشش بدهم و با دویدن به سمت تیربار که تقریبا ۵۰ متری من بود رفت.

درگیری با عراقی ها شدت زیادی گرفت بطوری که تانکها مجددا شروع به پیشروی کردند و در هوا هم چند فرزند هلی کوپتر ضمن پشتیبانی از تانکها ، خط خودی را مورد اصابت راکت و کالیبر قرار می دادند نیروهای پیاده عراقی در لوای تانکها به جلو می آمدند که شهید علی حاتمی با رشادت بسیار زیادی آنها را مورد هدف قرار می داد من چند موشک آرپی جی به سمت تانکها شلیک کردم و در حال تغییر سنگر بودم که متوجه شدم چند نفر از بسیجیان برانکاردی در دست دارند و یک نفر روی آن است و چفیه ای روی صورت او کشیده اند هنوز چند متری مانده بود که به برانکارد برسم متوجه شلوار پلنگی زردی شدم که خودم به شهید علی حاتمی داده بودم چفیه را از روی صورتش کنار زدم و متوجه شدم که بوسیله موشک هلی کوپتر به سنگرش به درجه رفیع



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

شهادت نائل گردیده است صورتش را بوسیدم و مجدداً به داخل سنگری رفتم که می بایست در آن سنگر نیز چند موشک شلیک نمایم. شهید علی حاتمی را به معراج شهدا منتقل کردند^{۱۰}
وصیت نامه

سلام و درود بر امام امت خمینی کبیر درود و تهنیت به امت شهید پرور، امتی که حضور و آگاهی خود را در تمام صحنه‌های انقلاب اسلامی ایران به اثبات رسانیده است. سلام بر دانشجویان مسلمان و مبارزینی که در اقصی نقاط جهان مظلومیت ملت ایران را فریاد می‌کشند و مستکبران تاریخ را به زانو در آورده‌اند و با اعتصاب غذای خود بجان ستمگران، تشویش افکنده‌اند و درود بر خطی که مبارزه با هر چه شرک را در انحصار خود دارد و خطی که به اثبات رسانیده که تنها امید مستضعفین جهان و حرکت‌های اسلامی است و تنها این خط است که می‌تواند قدس، این قلب محرومان مسلمان را نجات بدهد.

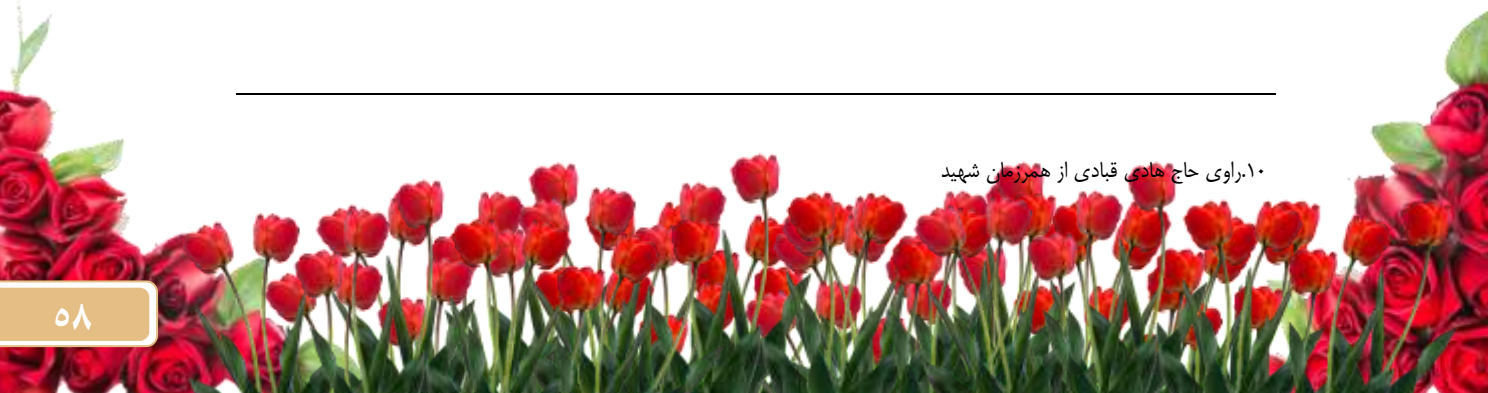
اگر انقلاب شکر را نگوییم کفرش را گفته‌ایم و اگر در جهتش گام برنداریم ناگزیر بر ضد آن عمل کرده‌ایم رفتارمان با گروگان‌ها به قدری خوب و اسلامی بود که روزی یکی از گروگان‌ها گفته بود من فراموش کرده‌ام گروگان هستم اظهارات کوئین گروگانی که اخیراً آزاد شد، این ادعا را به اثبات می‌رساند.

در آخر نامه خطابم به پدر و مادر و خواهران و برادران است. از شما پوزش می‌طلبم و معذرت می‌خواهم که نتوانستم برایتان خدمتی انجام دهم و درحالی که شما زحمت زیادی برای من کشیده بودید و من می‌دانم وظایف فرزندی و برادری را در حق شما عمل نکرده‌ام. ولی خواهش می‌کنم که مرا ببخشید زیرا مقصرم و عذری ندارم. سلامتی شما را از درگاه پروردگار خواهانم. سلام مرا به تمام دوستان و آشنایان بخصوص دانشجویان مسلمان پیرو خط امام برسانید.

والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته

امضاء: علی حاتمی

۱۰. راوی حاج هادی قبادی از هم‌زمان شهید

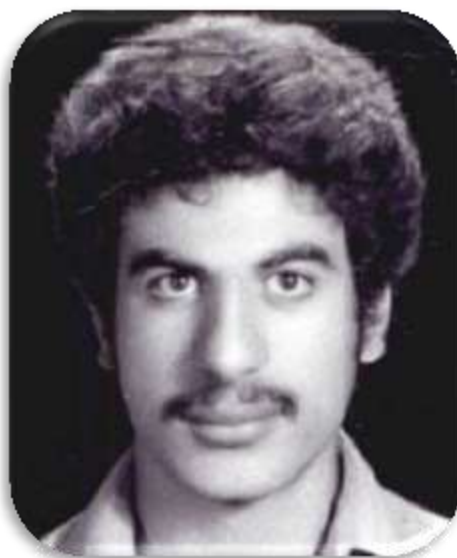




طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

اسناد و مدارک





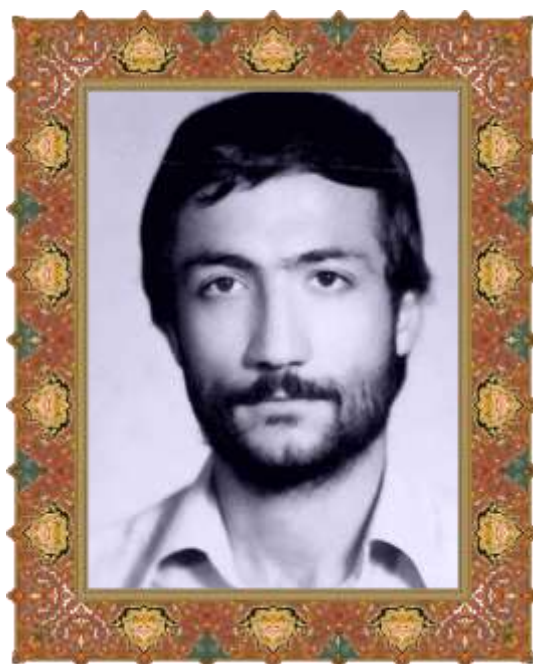
طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندتگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک





۸. شهید مهدی رجب میگر



دانشگاه: دانشگاه تهران

مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد

رشته تحصیلی: راه و ساختمان

مکان تولد: دامغان

تاریخ تولد: ۱۳۳۶/۰۵/۰۲

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۰۷/۰۵

مکان شهادت: تهران توسط منافقین



زندگی نامه

شهید مهدی رجب بیگی در سال ۱۳۳۶ در شهر دامغان دیده به جهان گشود و سپس به اتفاق خانواده اش به تهران عزیمت کرد و از آغاز زندگی در محله های فقیرنشین تهران، طعم فقر و محرومیت را چشید و با تمامی مشکلات و کمبودها تحصیلات ابتدایی و متوسطه را با موفقیت تمام پشت سر گذاشت.

تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را نیز در تهران گذراند و بعلت استعداد فوق العاده ای که داشت، همواره از دانش آموزان موفق مدارس محسوب می شد. وی از همان ابتدا علاقه بسیار زیادی به مطالعه و تفکر و تحقیق داشت و از اینرو تا قبل از پایان تحصیلات متوسطه، با کتب مذهبی آشنا گردید. خانواده مهدی از وی بعنوان الگو و سرمشق و چهره ای محبوب و مورد احترام در میان تمام اقوام و آشنایان ذکر می کنند، چرا که در برخوردهایش بسیار متواضع و فروتن بود.

مهدی از همان ابتدا علاقه بسیار زیادی به کمک به طبقه محروم و طبقه مستضعف داشت. بطوریکه بنا به گفته مادر ایشان، حتی در کودکی برای کمک به مستخدم مدرسه، زودتر از دیگران در مدرسه حاضر می شد. همچنین وی از همان ابتدا دارای بعد عرفانی قوی بود، بطوریکه شبها غالبا تا نیمی از شب گذشته به عبادت و راز و نیاز با پروردگار خویش مشغول بود و بسیاری از روزها را نیز روزه داشت.

شهید رجب بیگی در سال ۱۳۵۴ وارد دانشگاه فنی دانشگاه تهران شد و در رشته مهندسی راه و ساختمان به تحصیل مشغول گشت. وی از همان اوائل ورود به دانشگاه همراه با دیگر برادران مسلمان خود به فعالیتهای صنفی-سیاسی روی آورد. استعداد زیادش او را در درس نیز بسیار موفق ساخته بود. در اواخر سال اول از طرف دانشجویان به عضویت شورای دانشجویی دانشکده انتخاب شد و این مسئولیت را تا سال ۵۸ و آغاز انقلاب فرهنگی ادامه داد. در شورای دانشجویان یکی از افراد بسیار فعال بود و موضعگیریهای کوبنده اش همیشه برای گردانندگان وابسته به رژیم در دانشکده ایجاد زحمت می کرد. برادر شهیدمان علاقه زیادی به مطالعه کتب سیاسی- اجتماعی و دینی داشت و یکی از مسئولین کتابخانه اسلامی دانشجویان فنی بود

در بین ورزشها به کوهنوردی علاقه داشت و معمولاً در برنامه کوهنوردی دانشجویان مسلمان شرکت می کرد. در زمان رژیم منفور شاه با وجود خفقان شدید، مسئولیت خود را در قبال اسلام با پخش اعلامیه در دانشکده و شرکت در تظاهرات دانشجویی و خیابانی و اداره فعالیتهای سیاسی- صنفی دانشگاهی انجام می داد

تسخیر لانه جاسوسی: در تسخیر لانه جاسوسی آمریکا نقش به سزا و عمده ای داشت.

رجب بیگی مسئولیت های حساس و بزرگی را چون «مسئولیت برگزاری و انجام گردهمایی جنبش های آزادی بخش جهان در تهران» و «نماینده دانشجویان خط امام در گردهمایی» را به عهده داشت.





مقالات و تحلیل‌های وی از بهترین کارهای مطبوعاتی و فرهنگی روزنامه‌های معتبر و سراسری کشور بود. از تحلیل‌های دقیق و قوی سیاسی تا پراحساس‌ترین قطعات ذوقی و مطالب سیاسی و فکاهی

فعالیت‌های شهید:

برخورد اسلامی و قدرت‌جاذبه او روی دانش‌آموزانی که با آنها در تماس بود تأثیر فراوان داشت و چه بسیار دانش‌آموزانی که با کلمات او از دام گروهک‌های منافق و منحرف‌رستند و به جبهه نیروهای خط امام پیوستند. او برای نیروهای خط امام یک عنصر فعال سیاسی ایدئولوژیک بود و کار او در محدوده فعالیتش جنبه حیاتی داشت. ولی منافقین کوردل باید بدانند که اگر چه شمع وجود او را خاموش ساختند ولی هیچگاه نخواهند آتش عشقی را که در دل مهدی‌زبانه می‌کشید و آن «عشق به امام و راه امام» بود، در دل یارانش و در دل توده‌های محروم خلق خاموش سازند.

شهادت:

روز پنجم مهر ۶۰ که جنایتکاران منافق با اسلحه در تهران به مردم و پاسداران مردمی انقلاب اسلامی حمله بردند و به کشتار آنان دست زدند «رجب بیگی» قهرمان با سلاح گرم به مقابله با آنان شتافت و در راه دفاع از آرمانهای اسلامی خویش و دفاع از مظلومیت و فروتنی خلق خویش به سر منزل مقصود شتافت. پزشکی قانونی علت شهادتش را به شرح زیر گزارش کرده است: «علت مرگ اصابت گلوله و یا مواد منفجره به شکم و سینه و دست چپ که شکستگی دست چپ (ساعد) دارد و قسمتی از روده‌ها از محل آسیب شکم خارج شده».



خاطرات

۱. بی تفاوت نبودن

در هنگام کودکی در حالی که فقط هشت سال سن داشت، صبح ها زودتر از بقیه ی دانش آموزان راهی مدرسه می شد؛ مادر که نگران رفتن زود هنگام فرزندش به مدرسه بود، یک روز صبح زود بدون آن که مهدی متوجه شود به مدرسه رفت و ملاحظه نمود که او برای کمک به مستخدم پیر مدرسه در پاکیزه کردن حیاط مدرسه به آنجا می رود و به او کمک می کند.^{۱۱}

۲. انقلابی بودن

بیشتر وقت ها تا دیروقت در کتابخانه می نشست و بحث های پیش آمده در دانشگاه را در دفترچه کوچکی می نوشت و اگر شبهه ای در مسائل اعتقادی وارد شده بود با استدلالی محکم به آن پاسخ می گفت و به اسم مستعار «م فنی» در نشریه ی اوزالیدی دست نویس اش می نوشت و به سر در ورودی دانشگاه می چسباند، در این نشریه شعر و مطالب طنز به مناسبت های مختلف نوشته می شد و تمام کارهای مربوط به آن را مهدی به تنهایی انجام می داد. ساواک تا مدت ها به دنبال این بود که نویسنده مطالب نشریه را بیابد و چندین بار نیز سرزده به کتابخانه هجوم برد اما نتوانست سرنخی به دست آورد. زمانی که مسئولیت اداره کتابخانه را برعهده داشت مناظره های مکتوب در آنجا برگزار می کرد. بچه ها دور میز کوچکی می نشستند و داخل دفتری که روی میز بود حرف هایشان را می نوشتند و بدین ترتیب با هم گفتگو می کردند، یکی از کسانی که از عهده این مناظرات به خوبی برمی آمد مهدی بود.^{۱۲}

۳. مبارز واقعی

با توجه به سیل شبهه پراکنی منافقان مهدی مطالعات خود را بسیار گسترده تر از پیش ادامه داد. در تجمع گروه های مختلف، هیئت های مذهبی، جلسات دینی، سخنرانی استاد مطهری و در عین حال در جلسات عمومی گروه فرقان و انجمن حجتیه حضوری فعال داشت، در جلسات عامی که در خیابان ولیعصر و بالاتر از مهدیه تهران برگزار می شد و لباس شخصی ها در راستای مبارزه با جریان بهائیت سخنرانی می کردند، حاضر

۱۱. راوی برادر شهید

۱۲. راوی خانواده شهید



می‌شد. کتاب‌های شریعتی را که با نام مستعار علی سبزواری چاپ می‌شد و می‌توانست پاسخگوی شبهات دینی باشد زیاد مطالعه می‌کرد. و در کنار اینها شرکت در نشست‌ها، خواندن اعلامیه‌ها در اعتصابات دانشجویی و درگیری با گارد که اطراف دانشگاه مستقر بود جزء برنامه‌های مبارزاتی او و دیگر دانشجویان مسلمان بود.

۴. تابع ولایت

دولت موقت بازرگان بیشتر به دنبال جابه‌جایی قدرت در داخل کشور بود و با حرکت پرشور انقلابی مردم هماهنگی لازم را نداشت، دیدارهای متعدد و متوالی بازرگان و یزدی در الجزایر با مشاور امنیت ملی کارتر (برژینسکی) زنگ خطری برای انحراف انقلاب و سازش با آمریکا بود. دانشجویان از این جهت احساس خطر می‌کردند و نگران استحاله و مصادره انقلاب بودند و اعتقاد داشتند که بازرگان سازشکار است. آمریکا نیز با حمایت از شاه و پناه دادن به او خشم انقلابی مردم را برانگیخته بود و انقلابیون سفارت را عامل امپریالیسم می‌دانستند و می‌خواستند تا قطع کل رابطه با امپریالیسم پیش بروند.

در پی سخنرانی امام در تاریخ ۱۰ آبان ماه مبنی بر آن که هر کسی هر طور که می‌تواند باید با آمریکا مقابله کند. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام که بیشتر از دانشگاه صنعتی شریف، امیرکبیر و تهران بودند برای از بین بردن شبهه سازش حکومت اسلامی با آمریکا که مجاهدین در اذهان ایجاد کرده بودند تصمیم بر تسخیر سفارت آمریکا در تهران گرفتند. بعد از تسخیر سفارت، امام در پیامی از این حرکت حمایت کرد و این امر نشان داد که افکار دانشجویان به امام نزدیک بوده است. دولت موقت استعفا کرد و امام نیز بلافاصله پذیرفت.

وصیت نامه

شهادت در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است .

که ...؟ نه، نه، خدایا هرگز؟ اینها گفتیم راست! مگر می‌شود که خون حسین پایمال شود؟ مگر می‌شود دست عباس بر پیکر یزید بیاویزد؟ مگر می‌شود علی اکبر بمیرد؟ نه، نه، هرگز؟

«محمود» شهید شده است «حسین» شهید شده است، «علی» شهید شده است، «جمال» شهید شده است.

کسی نمرده است، همه زنده اند....

خدایا! تو بنگر که چگونه فرزندان ابراهیم، اسماعیل وار به قربانگاه ابتلا می‌شتابند و پیروزمندانه جان می‌سپارند.



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

بین که چگونه اسطوره های شهادت، حیات را به بازی گرفته اند و مرگ، به اسارتشان درآمده است . بین که چگونه آیه وجودشان در بستر جاری زمان، حیات را تفسیر می کند.

خدایا! یارانمان ! یارانمان! یارانمان... مهاجران رفته اند و ما بی انصار شده ایم.

دلاوران قبیله نور، در نبرد با ظلمت، به دشت روشنایی هجرت نمودند تا قله فلاح را فتح کنند و چونان ستاره ای در آسمان تیره بدرخشند.

خدایا! به ابرها بگو بگریند، به کوه ها بگو بشکافند، به دریاها بگو بخروشند، به توفان ها بگو بشتابند، به رودها بگو بنالند، به چشمه ها بگو بجوشند، به آسمان ها بگو بیارند و به کائنات بگو اشک بریزند!

به درخت ها بگو که برگ هایشان را فرو ریزند و به خزان غربت سرزمینمان رنگ ببازند.

به عقاب ها بگو که بر سوگ یارانمان بنشینند..

به فرشتگان بگو که خلیفه ات را در زمین ببینند تا آیه «انی أعلم ما لا تعلمون»، نزولی دوباره بیابند. به محمد صلی الله علیه و آله وسلم بگو که پیروانش حماسه آفرینند.

به علی علیه السلام بگو که شیعیانش قیامت برپا کردند.

به حسین علیه السلام بگو که خونس همچنان در رگ ها می جوشد و از آن خونی که در دشت کربلا ریخت، سروها روید، ظالمان سروها را بریدند، اما باز هم سروها سر به فلک کشیدند.

به عباس علیه السلام بگو که دستانش بر پیکرمان آویخته است.

به آدم ابوالبشر بگو که از هابیل تاکنون، همواره شهیدمان کرده اند!

خدایا! چه رنج بزرگی است!

تو می دانی که ما چه دردی می کشیم؛ پنداری که چون شمع آب می شویم . ما از مرگ نمی هراسیم، اما می ترسیم که بعد از ما، ایمان را سر ببرند و اگر دل از سوختن برگیریم، روشنایی نابود شود و جای خود را دوباره به شب بسپارد، پس چه باید کرد؟

از یک سو باید بمانیم تا شهید آینده شویم و از سوی دیگر، باید شهید شویم تا آینده بماند!

هم باید امروز شهید شویم تا فردا بماند و هم باید امروز بمانیم تا فردا شهید نشود!

عجب دردی! کاش راهی بود تا امروز شهید شویم و فردا باز زنده گردیم تا دوباره شهید شویم.

آری، یاران همه به سوی مرگ رفته اند در حالی که نگران «فردا» بودند.

خدایا نکند وارثان خون این شهیدان در راهشان گام نزنند؟ نکند شیطان های کوچک با «خون» اینان «خان» شوند؟





نکند «جانمایه» ها برای «بی مایه ها» ی دون «سرمایه» مقام شود. نکند زمین «خونریز» به تسخیر هواداران «نیرنگ» در آید..

نکند شهادت آنها پایگاه ها «دنائت» آنها بشود؟ نکند میوه درخت «فداکاری» اینان را «صاحب ریا کاری» بچیند؟

نکند جنگ یارانمان به چنگ «فرنگی مسلکان» افتد؟ نکند «خونین کفتان» در غربت بمیرند تا «خویش باوران غرب» کام گیرند؟

خداایا! مانند چه قدر دشوار است و در غربت زمین، بی بار و یاور حضور داشتن، همانند غیبت است. انگار که کمرمان شکسته و زنجیر درد، دست هامان را بسته و غم در سینه مان نشسته است. ما از نبودن یارانمان رنج نمی بریم؛ بلکه از بودن خویش در رنجیم! ... ما می دانیم که آنها زنده اند و ما مرده ایم.



طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندتگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

اسناد و مدارک







طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

۹. شهید سید احمد تیمر



دانشگاه: علوم پزشکی تهران

مقطع تحصیلی: دکترا

رشته تحصیلی: پزشکی

مکان تولد: بیرجند (خراسان جنوبی)

تاریخ تولد: ۱۳۳۸/۰۱/۰۳

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۰۱/۲۴

مکان شهادت: شرفانی

عملیات: والفجر یک



زندگی نامه

سال ۱۳۳۸ ه ش در شهر بیرجند خاندان رحیمی شاهد شکفتن غنچه ای دیگر از سلاله پاک پیامبر، بنام احمد بود. این مولود با برکت ایام طفولیت را در دامان مادری با تقوا سپری نمود و همپای پدر با شوری کودکانه در محافل مذهبی شرکت می کرد. با استعدادی سرشار وارد مدرسه شد و دوران ابتدایی و راهنمایی را هر ساله با رتبه ای ممتاز به پایان رساند.

همزمان با ورود به دبیرستان با تعمق به کسب معارف دینی روی آورد و از این سرچشمه همسالانش را نیز بهره مند می ساخت. روحیه مذهبی و هوش و ذکاوت احمد، او را از همکلاسیهایش ممتاز می کرد به نحوی که در همان آغازین دوران جوانی مریدان زیادی یافت. او از جمله نادر جوانانی بود که پیش از سن هجده سالگی اکثر کتابهای استاد مطهری را عمیقاً مطالعه کرده و خطوط منحرف از اسلام را می شناخت. در دبیرستان انشاهای سیاسی می نوشت و به دلیل همین بی پروایی بارها مورد عتاب قرار گرفت.

احمد در سال ۱۳۵۶ دوره دبیرستان را با نمرات عالی به پایان رسانید و در حالیکه بیدل و بی تاب در جاده های خلوت خلوص، عشق به تحصیل در حوزه علمیه قم را در سر می پروراند به اصرار خانواده در کنکور شرکت کرد و در رشته پزشکی دانشگاه تهران با رتبه درخشان پذیرفته شد.

پایندی احمد به مبانی اسلام و دلسوزی اش نسبت به محرومین موجب شد تا فعالیت های مذهبی - سیاسی را در دانشگاه به گونه ای تشکل یافته دنبال کند.

با وزیدن نسیم انقلاب به فعالیت هایش علیه رژیم وسعت بخشید و برای انتقال اعلامیه ها از تهران چهره و نوع پوشش خود را تغییر می داد. او در راهپیمایی های تهران و مشهد و بیرجند حضوری چشمگیر داشت و از نزدیک شاهد تظاهرات خونین در میدان ژاله بود. شبی پس از سخنرانی در یکی از مساجد به دست نیروهای ساواک بیرجند دستگیر شد اما با هوشیاری از زندان رهایی یافت و از آن پس نامش در صحیفه یاران امام به ثبت رسید. با پیروزی انقلاب اسلامی و بازگشایی مجدد دانشگاهها به ادامه تحصیل پرداخت و با شخصیتهای چون آیت الله بهشتی و استاد مطهری رابطه ای تنگاتنگ داشت.

چندی نگذشت که در سیزده آبان ۱۳۵۸ به همراه تعداد دیگری از دانشجویان پیرو خط امام لانه جاسوسی آمریکا را به تصرف درآوردند. به اعتقاد سایر دانشجویان او یکی از چهره های فعال فتح لانه جاسوسی آمریکا بود و بارها به نمایندگی در تجمع مردم حضور می یافت و به روشنگری می پرداخت. در کنار این مهم، با برپایی درس اخلاق و زبان عربی، به آموزش عده ای از دانشجویان همت گماشت.



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

در این ایام بود که با دختری متدین از بستگانش پیمان بست و مدتی پس از این مثنیاق، آشیانه پرپرکت احمد با تولد سمیه تنها یادگارش رنگی دیگر گرفت.

به درخواست دادسرای انقلاب اسلامی بیرجند به این شهرستان مراجعت نمود و با اقتدار مسئولیت فرماندهی سپاه پاسداران این منطقه را پذیرفت. دوران خدمتش در سپاه مقارن بود با نواخته شدن طبل جنگ و آغاز حرکت کور منافقین و فعالیت تروریستهای اقتصادی و ملاکین غاصب.

سه بار منافقین تصمیم به ترور وی گرفتند و کروکی منزلش در خانه های تیمی به دست آمد. اما هر بار با عنایت خدا به گونه ای محفوظ ماند.

احمد رحیمی که تنها به اعتلای اسلام می اندیشید با درایت و صلابت در برابر تمامی جریانات منحرف داخلی ایستادگی کرد و پس از کسب تکلیف از محضر امام (ره) به شایستگی به عضویت شورای فرماندهی سپاه منطقه ۴ خراسان و سرپرستی واحد اطلاعات این سپاه منصوب گردید و خدمات ارزنده ای از خود بر جای گذاشت. با فوت پدر و بی سرپرست ماندن خانواده، علی رغم اصرار زیاد مسئولین به بیرجند مراجعت نمود و به فعالیت های آموزشی و عقیدتی بین جوانان سپاه و بسیج و سایر نهادها پرداخت. او با حفظ سمت بارها برای بررسی وضعیت نیروهای لشکر ۵ نصر به جبهه رفت.

وی در کنار مبارزه درسایه ی مکتب اسلامی به زعامت امامت امت و ولایت مطلقه ی فقیه لحظه ای از مطالعات و تحقیقات عمیق علمی و اسلامی و سیاسی فارغ نبود.

فعالیت های او در دانشگاه تبیین اندیشه های استاد مطهری در مقابل تفکرات الحادیه گروه های منحرف بود. از جمله فعالیت های علنی آن شهید مجموعه سخنرانی های وی تحت عنوان بررسی شخصیت های اسلامی صد ساله اخیر در مسجد مرحوم آیتی بیرجند بود که تا آخرین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت. فعالیت های سیاسی او بعد از انقلاب در دانشگاه اوج می گیرد

در زمانی که امپریالیسم کوردل را به جان مردم مظلوم و انقلاب نوشکفته انداخته بود شهید رحیمی که از شم اطلاعاتی قوی برخوردار بود موفق می شود با همکاری برادران سپاه طرف ۴۸ ساعت تمام تشکیلات منافقین در بیرجند را شناسایی و دستگیر نماید که به دنبال آن به عنوان مسئول واحد اطلاعات و عضو شورای فرماندهی سپاه خراسان انتخاب شد ایشان اقدامات قابل توجهی در زمینه سرکوبی منافقین خراسان انجام داد.

در زمستان ۱۳۶۱ به شوق حضور مداوم در جبهه به همراه خانواده به خوزستان هجرت کرد و در اواخر همان سال بر اثر اصابت ترکش به پای چپش مجروح شد. احمد که دلداده سنگر بود پس از بهبودی نسبی در عملیات والفجر ۱ مورخ ۱۳۶۲/۰۱/۲۴ حماسه ای پایدار از خود به یادگار گذاشت و در حال حمل مجروحین و شهدا



بار دیگر مجروح گردید. اما در نهایت با اصابت گلوله تانک به شهادت رسید. پیکرش پس از بیست و پنج روز در جوار رحمت حضرت دوست در بوستان شهدای بیرجند آرمید.

خاطرات

۱. بصیرت افزایی

وقتی که مجلس خبرگان اول تشکیل شده بود و آیت الله بهشتی آن جا فعالیت می کردند، در بین دانشجویان حرف هایی راجع به شهید بهشتی مطرح شده بود. جالب این است که پسر شهید بهشتی هم در همان دانشگاه مشغول تحصیل بوده است. شهید سیداحمد رحیمی وقتی این مطالب را می شنود، ناراحت می شود. می گوید: خب این حرف ها را الان دارید پشت سرش می زنید، خوب است که ما اصلا از خود ایشان وقت بگیریم و برویم حرف ها را به خودشان منتقل بکنیم. بعد به وسیله همین پسر آقای بهشتی از شهید بهشتی در خود مجلس خبرگان اول، وقت گرفتند.

شهید برای من تعریف می کرد و می گفت: ما با این دانشجویها رفتیم و همه این مطالب را به خود شهید بهشتی مطرح کردیم که آقا پشت سر شما این طوری می گویند. شهید بهشتی نشست و همه را گوش کرد. بعد که همه حرف ها را گوش کرد، شهید رحیمی نقل کرد که دیدم شهید بهشتی دارد گریه می کند و گفت: خدایا اگر این کارهایی را که می کنم به خاطر تو نباشد، بین این مردم، این جوانان مسلمان راجع به من چه می گویند، ما هیچ قابلیت نداریم. همین جمله اینقدر روی دانشجویها تاثیر گذاشت که همه این ها را منقلب کرد.^{۱۳}

۲. احساس مسئولیت

یادم هست که ایشان به اتفاق تعدادی از دانشجویان رشته پزشکی می خواستند با امام صحبت کنند، خانه ما آمدند. من گفتم: جریان چیست؟ ایشان گفت: ما دانشجویان مسائلی را می خواهیم با امام مطرح کنیم که وقت هم از حاج احمد آقا گرفتیم که با امام صحبت بکنیم. دلمان به درد آمده که انقلاب پیروز شده و ما هنوز در سالن تشریح دختر و پسر کنار هم باشیم و تشریح بشویم. مسائل دیگری هم راجع به رشته خودش داشت که با یک سری از دانشجویان آمده بودند که این ها را با امام مطرح بکنند. نماینده ای هم که باید مطرح می کرد و

۱۳. راوی نعمتی پور شوهر خواهر شهید



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

سخنگوی این دانشجویان بود خود شهید سید احمد رحیمی بود. بعد از این که ایشان در آن جلسه شرکت کرد، در برگشت از ایشان پرسیدن که چه کسی صحبت کرد؟ ایشان گفت: خدمت امام رسیدیم و همه آن مسائل و مشکلاتی که مربوط به رشته خودمان بود، مطرح کردیم. می گفت، من خیلی با سوز و گداز مطرح کردم و امام خیلی با آرامش و تأمل نشست و همه را گوش کرد و هیچی نگفت تا ما همه مسائلمان را گفتیم. بعد که همه مسائلمان را گفتیم، امام فرمودند که: آن چیزهایی که من راجع به انقلاب می دانم اگر شما می دانستید می ترکیدید، کنایه از این که باید تأمل کرد، درست می شود.^{۱۴}

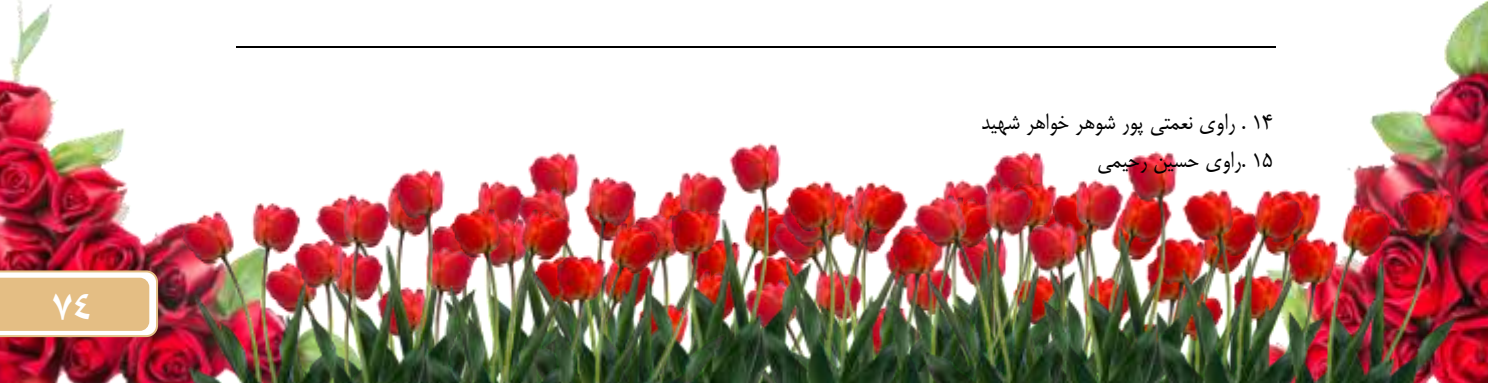
۳. بی باک بودن در دین

زمانی که احمد آقا ما دانشجو بودند؛ یک خانم پرفسور، پرفسور در حد قائم مقام بود، دو ساعت در نفی حجاب اسلامی سخنرانی می کند. کسی را یارای این نبوده که بلند شود و اعتراض کند. یکی از همکلاسی های ایشان می گفت: همه دوست داشتیم اعتراض کنیم ولی جرأتش را نداشتیم. تا این که احمد آقا بلند شد و گفت: استاد شما دو ساعت درباره مذمت حجاب سخن گفتید؛ اجازه هست من هم ده دقیقه دفاع کنم. گفت: بفرمایید. احمد آقا ده دقیقه صحبت کرد. دانشجویان برایش دست زدند و او را تشویق کردند. بعد از آن، او به عنوان یک چهره شناخته شده، در انجمن اسلامی دانشکده پزشکی، مورد توجه و احترام دانشجویان بود.^{۱۵}

۴. پایبندی به احکام الهی

در سال ۵۵ فکر می کنم سال ششم دبیرستان نظام قدیم بود که جریان مختلط شدن دخترها و پسرها قرار بود در دبیرستان انجام شود. اولین بار هم در کلاس این ها قرار بود انجام شود. ایشان در اعتراض به این جریان ترویج بی بند و باری، اعتراض کرده بود و جمعی از دانش آموزان آن موقع با ایشان مخالفت کردند. با این که ایشان شاگرد ممتاز آن دبیرستان و شاگرد ممتاز شهر بیرجند و جزء امیدهای خود آموزش و پرورش بیرجند بود برای کسب رتبه خوب در کشور، که قطعاً هم این طور شد، خب ایشان اعتراض کرده بود که اگر قرار است اینها بیابند من ترجیح می دهم که کلاس نیایم و مدرسه گفته بود که شما دو هفته لازم نیست که بیائید، به حالت اخراج حضور ایشان را در کلاس به خاطر اعتراضی که کرده بود منع کرده بودند. خب ایشان سر کلاس نرفت. دوباره

۱۴. راوی نعمتی پور شوهر خواهر شهید
 ۱۵. راوی حسین رحیمی





آموزش و پرورش و مدیر مدرسه به ترتیب از ایشان خواستند که برگردد. اما ایشان علیرغم کمال احترامی که برای آن‌ها به عنوان استاد قائل بودند قبول نکردند و نزدیک شش، هفت ماه را در خانه نشست و درس خواند یعنی خودش به خودش درس می‌داد و در کنکور رتبه بسیار عالی آورد با این که رشته اش ریاضی بود اما به درخواست پدرم ایشان رشته پزشکی شرکت کرد و او هم پزشکی دانشگاه تهران قبول شد.

ساعت دوازده شب بود که زنگ خانه به صدا درآمد. یکی از همکلاسی‌های احمد برای رفع اشکال درسی آمده بود. احمد او را به اصرار به داخل اتاق راهنمایی کرد، اما دوستش اظهار شرمندگی می‌کرد. تا اذان صبح که برای نماز بلند شدم چراغ اتاقشان روشن بود و ریاضی کار می‌کردند. دیدم دوستش در حال خداحافظی است و مدام اظهار پشیمانی و ندامت می‌کند. قضیه برایم سوال شد. از احمد پرسیدم اگر دوست این قدر خجالتی است پس چرا برای رفع اشکال به سراغ تو آمده؟

احمد لبخند رضایتمندانه‌ای زد و گفت: این بنده خدا یکی از مخالفین حضورم در کلاس بود و می‌گفت: اگر احمد رحیمی با اختلاط دختر و پسر مخالف است خودش نیاید. چرا ما به آتش او بسوزیم؟ من هم ناچار ادامه درس‌هایم را در منزل خواندم. حالا هم شرمنده برخورد آن روزش بود.^{۱۶}

۵. اخلاص بالا

من از شهید رحیمی یک خاطره‌ای دارم که مربوط به سال ۱۳۵۹ می‌شود. در زمان درگیری‌ها با ضد انقلاب و حفاظت از انقلاب اسلامی در اوایل انقلاب می‌طلبید که پاسداران انقلاب شب‌ها تا به صبح در سطح شهر مشغول گشت زنی باشند و روزها هم همچنین. اما از آن جایی که انسان‌ها نیاز به استراحت دارند ما به دو گروه تقسیم شده بودیم. یک گروه از ساعت ده تا یازده و نیم در ۲۴ ساعت استراحت می‌کردیم و یک گروه هم از ساعت ۱ تا ۳ بعدازظهر استراحت می‌کردیم. خدا رحمت کند شهید رحیمی را، فرمانده سپاه بود و جزء گروه کشیک و گشت زنی ما بودند. یک گروه به سرپرستی ایشان بود و یک گروه به سرپرستی سردار احمدی بودند که بعداً این افتخار نصیب شد که جزء گروه رحیمی شدم. یه سری رفتیم آسایشگاه که بخوابیم، هر چه پتو روی صورتم می‌کشیدم که خوابم ببرد، دیدم خوابم نمی‌برد. با خودم گفتم: الان که بچه‌ها همه در گشت هستند و این گروه هم که این جا هست، پس من بروم به نظافت دستشویی‌ها برسم. موقعی که رفتیم خدا رحمت کند شهید رحیمی را با توجه به این که فرمانده سپاه بود و دانشجوی دوره دکترای پزشکی بود، دیدم ایشان با یک

۱۶. راوی برادر شهید سید مهدی رحیمی



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

دستان آفتاب آب می کنند و می ریزند و با دست دیگرشان هم کف دستشویی ها را تی می کشند و تمیز می کنند. آن روز من از فیض این ثواب محروم شدم.^{۱۷}

۶. شهادت

خوب به خاطر دارم در آخرین روزی که مفقود شده بود، شبش در خواب دیدم که من در کوچه قطار به همراه دخترم نشسته ایم و پس از لحظاتی چند دیدم، شهید احمد در بیرون کوچه و در سالن قطار به همراه یک سید نورانی از پشت پنجره کوچه ایستاده و به من اشاره می کند و می گوید: ناراحت نباش، من دارم می آیم. آن روز صبح با این خوابی که دیده بودم امید داشتم که از او خبری به دستم برسد و شاید ذکر این مطلب هم خالی از لطف نباشد که فرزندم که تا آن روز هیچ چیز نمی گفت و تنها صداهای نامفهوم دوران نوزادی بود که آن روز صبح او بدون هیچ مقدمه ای مرتب بابا، بابا می گفت و از این امر بسیار متعجب شدم.

همان روز حدود ساعت ۹ صبح به بعد بود که از تهران تلفنی تماس گرفتند و گفتند یک شهید به نام احمد رحیمی که بسیجی می باشد از ارومیه به مشهد منتقل می شود که ما احتمال می دهیم که جنازه متعلق به احمد باشد و لذا از من خواستند که به محض رسیدن جنازه برای شناسایی آن بروم و خوب حق مطلب هم همین بود که احمد حتی قابل شناسایی نبود چرا که دست راست و پای راستش چند تکه بود و تمام بدنش بر اثر موج انفجار سوخته بود. دندان هایش بر اثر اصابت ترکش خرد شده بود و ترکش های متعددی بر سر و پیکر او نشسته بود و گوشت های زیر گلویش به خاطر اصابت ترکش برآمده بود به همین دلیل هم پلاک همراهش نبود، تنها زمانی که به پای چپ او نگاه کردم قابل شناسایی بود زیرا همان جایی که ۱۷ روز قبل از شهادت مجروح شده بود اکنون سالم مانده بود و از طرفی تنها پشت او بود که نسوخته بود و اسمش بر روی پیراهن او نوشته شده بود.

۱۷. راوی غلامحسین اصغری



وصیت نامه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»

حمد و سپاس خداوند متعال را که با عنایت خاصه اش به ملت ایران نعمت اسلام و جمهوری اسلامی را ارزانی داشت و به آنان حیات مجدد بخشید تا به شکرانه این نعمت بخشید تا به شکرانه این نعمت که مرهمت به رهایی خویش از شر شیطان درون و رهانیدن مستضعفان عالم از شر شیطان برون بر بندد.

خدای را شکر که با دست غیبی این ملتی را که در لبه ی پرتگاه قرار گرفته بود و اگر رژیم پهلوی یک سال دیگر مهلت میافت تمام آثار اسلامیت و انسانیت را محو می کرد، بیدار کرد و قلب های متفرق آنان را متحد ساخت و زنگارهای قلوب جوانان این کشور را زد و دوباره با صبغه الله قلوب آنان را رنگ آمیزی کرد و از آنان انسان های سر تا با عشق به خدا و اولیاء خدا و تشنگان جوینده ی جام شهادت و بی پایان لحظه ی وصل و عبادت ساخت. خدایا چنین گمان دارم که اگر هزاران با در راهت کشته شویم و زنده گردیم نتوانیم شکر اندکی از این نعمت ها را بجا آوریم. خدایا ضعیفیم و این ضعف و عجز ما را به کفران مگیر و به لطف و کرم خویش همچنان عنایت را متوجه این ملت ستمدیده و امت عاشق اهل بیت بنما و آنان را در پیچ و خم های گوناگون و حوادث سهمگین یاری فرما و بدست آنان زمینه ی ظهور حجت مهدی سلام الله علیه را فراهم آور. پروردگارا تو را سپاس گزارم که توفیق شرکت در عملیات را به من عنایت فرمودی تا بدین وسیله ناخالصی ها و تبعات معاصی را از قلبم بزدایی. بار پروردگارا تو که با رحمتت این نعمت ها را از من دریغ نداشتی اگر صلاح می دانی به تنها آرزوی مانده بر دلم یعنی شهادت فی سبیل الله نیز جامه عمل ببوشان. پروردگارا در نامه ی عمل هیچ چیزی که فردای محشر در پیشگاه تو و حضرت رسول اکرم(ص) عرضه دارم و بدان رستگار شوم ندارم و لذا به خوبی آگاهم که این خواسته مرا نشاید ولی اگر تو بخواهی رحمت تو هم درهای بسته را می گشاید و هم ناشدنی ها را شدنی و هم غیرممکن ها را ممکن می سازد. و اما یک سخن با همه آنان که مرا می شناسند و آن این که دنیا با همه ی بلندی هایش کوتاه و با همه ی زیبایی هایش زشت و کریه است، تقوای خدا پیشه کنید و خانه ی دل را برای او خلوت کنید. وقتی دل از یاد خدا غافل شد، آن گاه خانه شیطان می گردد و شما را تباه می کند. از معصیت بپرهیزید که خود حقیقت تقوی است و معصیت انسان را ذلیل و پست و بی مقدار و ناتوان می سازد. در صورت توفیق توبه آثار تکوینی گناه انسان را از طی کردن بسیاری مراحل محروم می سازد.

مطالعه دو کتاب ارزشمند «گناهان کبیره» و «قلب سلیم» را به طور مکرر به همه به خصوص جوانان عزیز پیشنهاد می کنم امیدوارم از آن غافل نشوند. سفارش می کنم شما را به تبعیت از امام امت به مرجع عالی قدر



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

جهان تشیع حضرت آیت الله العظمی خمینی که به راستی موهبتی آشکار از سوی خداست بر همه ی جهانیان اگر تمسک به فرمایشات ایشان در جامعه رو به تحلیل نرود یقیناً این مملکت شکست نخواهد خورد و از همین جا عرض می کنم اگر هرگونه حقی نسبت به هرکس دارم به هر اندازه که باشد به شرط آن که از مسیر ولایت فقیه به معنی واقعی خارج نگردد تمامی آن را می بخشم و کاملاً راضی هستم. شما عزیزان را دعوت می کنم به وحدت خدای متعال آنان را که با سوءظن بدبین- تهمت- افترا- مارک چسباندن- گروه گرایی- تظاهر به اسلام و انقلاب جوسازی- شایع پراکنی و... تخم نفاق را میپاشند و دل های خدمت گذاران به اسلام را بدرد میاورند و به جای سازندگی کاری جز حذف این و آن ندارند هدایت فرماید و به آنان بفهماند که هنوز در چه گره هایی گیرند. خداوندا به آنان انصاف دهد تا در قضاوت ها چشم ها را نبندد و دل را بگشاید برای عقده گشایی لعنت خدا برهرکس که خودمحموری کند بر هرکس که بخواهد از این انقلاب و خون شهیدانش نردبانی برای رسیدن به پست و مقام و... بسازد. نکته ی مهم آن که بین دو راه فدا کردن، اصالت برای وحدت با فداکردن وحدت برای حفظ اصالت راه دیگری است و آن حفظ اصالت در وحدت. تذکر دیگر آن که امسال باید سال رهانیدن محرومین ایران از چنگال فقر باشد. آنان که درد محرومین را ندانند و در کلام و نوشتار و مجالس شان چیزی که یافت نمی شود سخن از محرومیت هاست و نباید در مسئولیت های مهم این کشور باشند. امیدوارم گام های موثری دولت عزیز جمهوری اسلامی و مجلس شورای اسلامی در این راه بردارند.

اما در رابطه با بیرجند به عنوان یک فرد از نماینده محترم امام در خراسان حجة الاسلام طبسی حفظه الله در خواست می کنم که با قرار دادن یک محور جامع برای روحانیت شهر به مشکلات این شهر برای همیشه خاتمه دهند. مسئله نماز جمعه از مهمترین مسائلی است که می تواند با حل شدنش محور استواری برای وحدت مردم این شهر گردد و همه ی مردم این شهر را دعوت می کنم به شرکت فعالانه تر در حل مسئله جنگ که امیدوارم بزودی به نفع اسلام و مسلمین پایان پذیرد.

مادر، همسر، خواهران و برادران و دوستانم را به خدا می سپارم و از همه کسانی که مرا می شناسند طلب عفو و بخشش می کنم. وصایای خصوصی را در نامه ی خصوصی به همسرم نوشته ام و سفارشات نیز شفاهی نموده ام بدان عمل گردد. پروردگارا ترا به تن پاره پاره حسین بن علی(ع) قسم می دهم امام امت را تا ظهور حضرت مهدی برای محرومین عالم نگهدار. دشمنان داخلی و خارجی انقلاب اسلامی را نابود فرما- علمای عاملین و حافظین اسلام را طول عمر عنایت فرما. بر وحدت امت اسلامی بیفزای. در فرج حضرت ولی عصر تعجیل فرما.

و السلام علیکم ورحمة الله- سید احمد رحیمی- ۶۱/۰۵/۲۸





اسناد و مدارک





طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندتگی معمار معظم رهبر روح در دانشگاه اراک

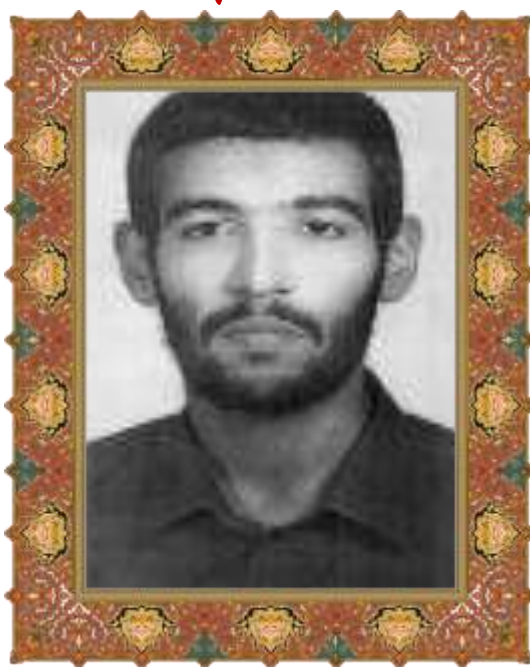




طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

۱۰. شهید حسینی



دانشگاه: شهید بهشتی

مقطع تحصیلی: کارشناسی

رشته تحصیلی: مهندسی کامپیوتر

مکان تولد: تهران

تاریخ تولد: ۱۳۳۸/۰۷/۱۹

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱۲/۱۲

مکان شهادت: طلائیه

عملیات: خیبر





زندگی نامه

شهید حسن سیف در مهر ماه ۱۳۳۸ روز تولد حضرت امام حسن مجتبی (ع) دیده به جهان گشود و به این مناسبت مبارک حسن نامیده شد. او اولین و تنها پسر خانواده بود. هوش سرشار و زیرکی ویژه ای از همان اوان طفولیت در او نمایان بود.

او کودکی ساکت و مودب، موقر و متین و نسبت به مسائل مربوط به خدا و آخرت کنجکاو و حساس بود. اخلاق و رفتار نامناسب که بعضاً لازمه زمان کودکی است هیچ گاه از او سر نزد. از ابتدا علاقه وافری به نماز و روزه و قرآن و عبادت پروردگار نشان می داد و به اقامه نماز و قرائت قرآن و گرفتن روزه حتی قبل از رسیدن به سن بلوغ و تکلیف مقید و پایبند بود.

او از سنین نوجوانی در قبال تجددگرایی غربی و عوارض ناشی از آن موضع گیری می کرد و این ویژگی حسن در آن زمان یعنی اوج رواج و رونق غرب و غرب گرایی در ایران، فی الواقع عنایت خداوند تبارک و تعالی بود. در سال چهارم دبیرستان، دبیر دینی، صبح ها قبل از شروع کلاس رسمی، کلاس فوق العاده قرآن ترتیب داده بود که در ضمن آن کلاس به طور سر بسته اعمال خلاف اسلام رژیم ستم شاهی را افشا می نمود. حسن که خود آمادگی زیادی برای پی بردن به این مطالب داشت، به خوبی از این کلاس استقبال می کرد. پس از اتمام موفقیت آمیز دوران دبیرستان، در رشته ی مهندسی کامپیوتر قبول و مشغول به تحصیل شد. او در دانشگاه نیز با پیوستن به صف برادران انجمن اسلامی به فعالیت های اسلامی خود ادامه داد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در زمره ی اولین افرادی بود که آموزش نظامی را فرا گرفتند.

در جریان انقلاب دوم (تسخیر لانه جاسوسی) نقش فعالی را ایفا نمود و با شروع جنگ تحمیلی، خود را وقف مبارزه با دشمن بعثی نموده به گونه ای که در اکثر حملات شرکت داشت و در اوقاتی که از حمله خبری نبود، به آموزش نظامی داوطلبان می پرداخت.

حسن در جریان ازدواجش نیز کاری نمونه کرد و ازدواج با همسر شهید را ترجیح داد. او ازدواج را نوعی عبادت می دانست.

سرانجام حسن برای آخرین بار در عملیات خیبر عازم جبهه شد و در حالی که ۹ ماه از ازدواجش می گذشت، به تمامی مظاهر دنیوی پشت کرد و آماده شهادت شد. او در طلایه پس از نبرد و مقاومتی جانانه جان به جان آفرین تسلیم کرد و به ضیافت الله شتافت.

شمه ای از صفات پسندیده حسن را در ذیل می آوریم:





۱. به کثرت تلاوت قرآن مجید علاقمند بود. نماز و مناجات خود را غالباً در گوشه ای خلوت و دور از انظار انجام می داد.
۲. شرط اخلاص در عمل را به خوبی رعایت می کرد و از تظاهر به اعمال و افعال نیک خود ابا داشت. حتی پس از چند بار مجروح شدن در جبهه ها، تعدادی از دوستان او از این واقعه باخبر نبودند. او در پی آن بود که مجاهدت و فداکاریش به اغراض غیر الهی آلوده نگردد.
۳. وظایف و تکالیف دینی خود را به خوبی انجام می داد و به اقامه نماز شب مقید بود.
۴. مرتب به بهشت زهرا می رفت و از شهیدان مکرر به نیکی یاد می کرد.
۵. با زیردستان و کوچک ترها مهربان و دلسوز بود و از اسراف و خرج های بیهوده امتناع می کرد.
۶. حسن، کم صحبت و بسیار کتوم بود و مطالب و اطلاعات مربوط به کارش را به ندرت ارائه می داد.

خاطرات

۱. مجاهدت

با برافروخته شدن آتش جنگ تحمیلی، حسن بدون درنگ راهی جبهه شد و به کار آموزش و سازماندهی نیروهای مردمی پرداخت. به یاد دارم یک روز به اتفاق او راهی محور دارخوین سلیمانیه، محمدیه شدیم تا وضع جبهه ها را از نزدیک بررسی نماییم.

در آن جا معلوم شد که برادران موفق به شناسایی وضع دقیق دشمن در حوالی پل مارد نشده اند. قرار بر این شد که صبح روز بعد پس از ادای نماز صبح همراه با حسن از سلیمانیه به آن طرف کارون رفته و سپس به سمت مارد پیشروی نماییم و اطلاعاتی از وضع دشمن به دست آوریم.

به خاطر دارم آن شب از شوق تا سحر نخوابیدم. صبح هنگام، طبق قرار یکی از برادران، ما دو نفر را با قایق کچکی به طرف دیگر رودخانه منتقل کرد. ما در تاریکی از حاشیه رودخانه بین نخلستان ها در جای مناسبی ماندیم تا هوا روشن شد.

کار شناسایی را تا ساعت ۹ صبح به پایان برده و تصمیم به بازگشت گرفتیم. در این موقع دشمن متوجه حضور ما شد و ما را زیر آتش سنگین قرار داد. در مسیر بازگشت به یک ردیف از مین های دشمن برخورد کردیم که بعضاً با سیم تله شده بودند. متوجه شدیم که شب گذشته لطف خدا شامل حال ما شده و با مین ها برخورد نکرده بودیم.



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

پس از عبور از ردیف های مین به محلی رسیدیم که نزدیک بود دشمن ما را دستگیر کند. با پریدن به داخل رودخانه خود را نجات دادیم. در طرف دیگر رودخانه چندین گلوله ی خمپاره در نزدیکی ما اصابت کرد ولی به ما صدمه ای وارد نشد. نهایتاً سالم به پایگاه بازگشته و نتیجه ی شناسائی را به اطلاع برادران مسئول رساندیم.^{۱۸}

۲. ایثار

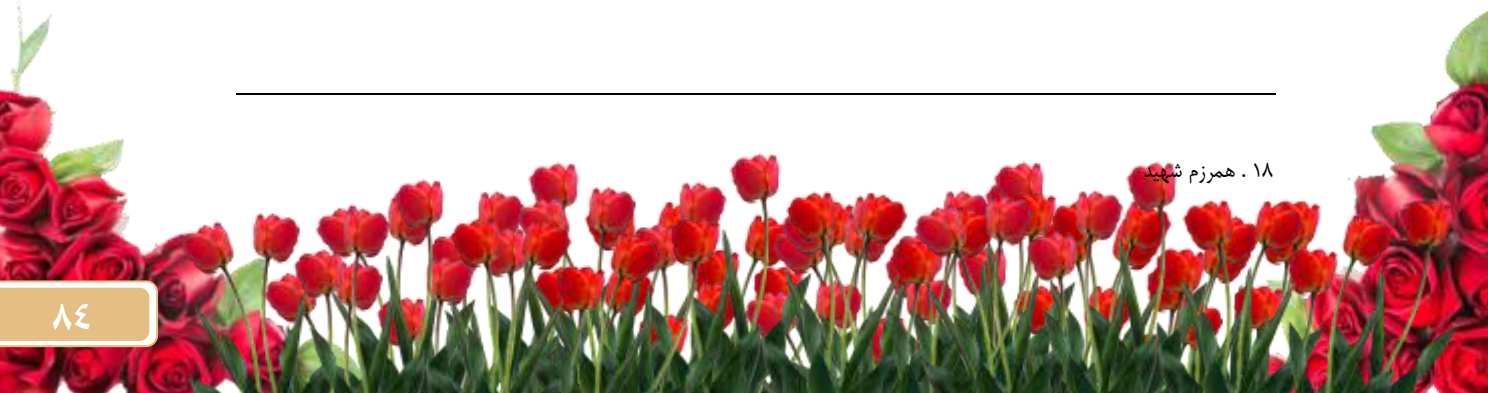
در حمله ی فتح المبین از سمت شوش وارد حمله و برای دومین بار مجروح و بستری شد. درباره مجروح شدنش تعدادی مطالب جالب تعریف کرد که ذکر آن در این جا شایسته است.

شهید سیف در صبح روز حمله به سختی مجروح می شود به نحوی که گلوله دوشکا هر دو پای او را در محل ران سوراخ کرده و به زمین می افتد. یکی از برادران برای کمک به او و بستن زخم هایش بالای سر او می رود ولی آن برادر بر اثر اصابت ترکش خمپاره مجروح شده و به حالت اغماء می افتد. شهید حسن سیف خود را با کمک آرنج دستانش روی زمین می کشد و پس از طی مسافتی حدود ۲۰۰ متر تا نزدیک ظهر خود را از محدوده خطر دور می کند.

نزدیک ظهر دو تن از امدادگرانی که خود را با دشواری به آن جا رسانده بودند به او می گویند که تو را به پشت جبهه منتقل می کنیم ولی در صورتی که مجروح شدیدتری می شناسی بگو تا ابتدا به او کمک کنیم. حسن به بالای تپه اشاره می کند و می گوید آن جا برادریست که ترکش خمپاره به مغز او اصابت کرده است لذا امدادگران به کمک آن مجروح می شتابند و حسن تا شب هنگام در خون خود غوطه می خورده و بنا به قول خودش حتی یک آخ نیز بر زبان نمی آورد مبادا که روحیه افراد متأثر شود.

شب هنگام نهایتاً صدای پای می شنود. ابتدا خیال می کند که افراد دشمن هستند ولی بعداً متوجه می شود که امدادگران برای کمک آمده اند. تصمیم به صدا کردن آن ها می گیرد ولی از شدت ضعف و بی رمقی موفق به این کار نمی شود لذا تأمل می کند تا امدادگران از کنار او عبور کنند و سپس پای یکی از آن ها را به دست می گیرد. برادر امدادگر ابتدا به خیال این که عراقی است قصد جان حسن را می کند ولی فوراً متوجه مطلب می شود. سرش را نزدیک لب های حسن می آورد و احوال او را می پرسد. در پاسخ، حسن به آهستگی جواب مثبت می دهد و می گوید در بالای تپه مجروحین هستند که شدت جراحتشان بیش تر است. برادران امدادگر به بالای تپه

۱۸. همرمزم شهید





می روند ولی ملاحظه می کنند که مجروحین قبلا انتقال یافته اند، باز می گردند و شهید حسن سیف را که پس از ۱۲ ساعت خونریزی رمقی در بدن نداشت به سمت اورژانس منتقل می نمایند.^{۱۹}

آخرین نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم و رحمه الله و برکاته ، بنام خداوندی که همه چیز ما از اوست جان می دهد و می گیرد و بازگشت همه به سوی اوست. منتهی بعضی رو سفیدند در پیشگاه او و بعضی ..

خدایا ای پروردگارم به درگاهت التماس میکنم. به درگاهت راهی ندارم ولی تو ارحم الراحمین هستی. از تو میخواهم که این بنده حقیر و ناچیزت را هر زمان که روز موعود فرا رسید رستگار و سبک از گناهان ببری و در طول زندگی هرچند کم، نگهدارم باشی. که من آنقدر این فطرت پاک خدادادی را به گناهان آلوده ام که حجاب بزرگی بر قلبم نشسته است و راه دریافت نور و حقیقت الهی مشکل است.

سلام علیکم انشاءالله که در پناه خدا خوب باشی و مرا ببخشی که زودتر از این نامه ننوشتم. آخر من اول به اسلام آباد رفته و سپس به جنوب آمدم و در لشکر حضرت رسول (ص) هستم و احتمالا تا حالا کار انتقالم انجام شده است. چون در محل قبلی کار زیادی نداشتم به اینجا آمدم و در جایی که بهتر میتوانستم کار کنم قرار گرفتم. همسرم شاید تا ندیده ای ندانی که مردم چگونه به جبهه ها هجوم آورده اند. این از برکت اسلام و سخنان امام است که اینطور مردم را علیه دشمنان دین بسیج کرده است. از جوانهای بسیار کم سن و سال تا مردان مسن حتی بعنوان رزمنده. از طرفی چون قدرت جذب همه آنها نیست و یا تا وقتی جوانهای دیگر هستند مسئولین بهتر می بینند که از جوانها استفاده شود. از طرف دیگر نمی شود آنها را به جبهه راه نداد. این است که گاهی حتی از اینکه به یک پدری میگویند مثلا در جایی غیر از خط اول و تدارکات یا آشپزخانه باش یا جوان کم سنی را به جایی دیگر می فرستند بسیار ناراحت میشوند. و میگویند ما به دستور امام آمده ایم البته راست هم می گویند همه چیز ما از اسلام است و اسلام اصیل و راه زندگی کردن و مردن را و همه چیزمان را باید فقط از امام بیاموزیم. که خداوند رحمت بسیار بزرگی را که از عهده فهم ما خارج است برای ما قرار داده است. و راه رستگاری تنها اطاعت از ولایت فقیه است که خداوند این امام بزرگوار را که نائب امام زمان (ع) است برای ما



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

قرار داد. پس ما باید قدرش را بدانیم. باید به دستوراتش عمل کنیم. باید به حرفهایش و تکلیفهایش و نصیحتهایش همه با تمام وجود ایمان آورده و عمل کنیم، چون همه کارها و حرفهای او حجت است.

الآن که این نامه را مینویسم در لشکر حضرت رسول (ص) در پادگان حاج احمد متوسلیمان در گردان سلمان نزدیک اندیمشک هستم و حالم خوبست. فقط اثر آن درد سینوسها و سرماخوردگی قبلی کمی هست. پدرم و مادرم چطور هستند و از حاج آقا و حاج خانم چه خبر اگر نامه نوشتی از آنها هم بنویس و همین طور سلام مرا خیلی به آنها برسان و بگو برای پیروزی اسلام و رزمندگان اسلام دعا کنند. به محمد آقا هم سلام برسانید. ان شاءالله با دعاهای مردم حزب الله و تلاشها و خونهایی که می دهند این وفاداری به اسلام و امام بی نتیجه نمی ماند و این بار، ریشه صدام از عراق کنده شود و راه آزادی قدس هم باز شود و همه بتوانیم با اطاعت از امام زمینه ظهور امام زمان (ع) را فراهم نماییم.

راستی یک مطلب دیگر من ۱۰ روز روزه قضا و مقداری نماز دارم که فکر می کنم بدانی. البته اینها را که می نویسم برای اطلاع شماست نه وصیت نامه. گردان ما ممکن است ان شاءالله تا یکی دور روز دیگر وارد عمل شود. ان شاءالله خداوند کمک میکند. التماس دعا. به همه سلام برسان خداحافظ شما باشد.





طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

اسناد و مدارک

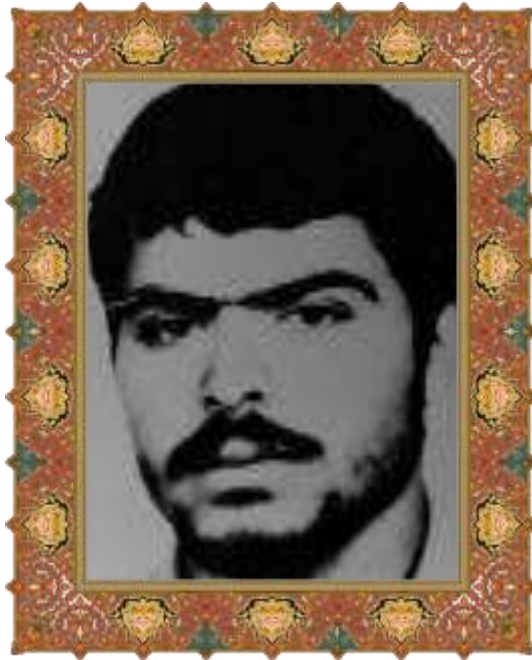




طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

۱۱. شهید جلیل شرفر



دانشگاه: صنعتی امیرکبیر

مقطع تحصیلی: کارشناسی

رشته تحصیلی: مکانیک

مکان تولد: فسا (فارس)

تاریخ تولد: ۱۳۳۷/۰۳/۲۰

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۰۵/۰۴

مکان شهادت: قلاویزان مهران



زندگی نامه

شهید جلیل شرفی در سال ۱۳۳۶ در فسا در خانواده‌ای مذهبی و متدین به دنیا آمد. پدرش درویشعلی، در سازمان آموزش و پرورش کار می‌کرد و مادرش رحمتی نام داشت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در این شهر گذراند. از همان اوایل کودکی به اسلام و اعتقادات مذهبی علاقه پیدا کرد. وی در میان رنج و درد توده‌های مستضعف مسلمان رشد کرد و همزمان اعتقادات و ایمان اسلامی خود را تقویت نمود. وی خود تذکر دائمی دادن و دعوت به تقوا نمودن دوستان و آشنایان و بخصوص خانواده اش را وظیفه خاص خویش دانست.

شهید آنچه‌ان در این زمینه پیش رفت که در کمتر نامه ای بود که خطاب به خانواده اش می‌نوشت و اثری از این تذکر دائمی دیده نمی‌شد. نامه‌هایش مملو از امر به معروف و نهی از منکر و یادآوری سیره نبی (ص) و اخلاق ائمه اطهار (علیهم السلام) است و این را وظیفه‌ای بر دوش خود احساس می‌کرد. شهید در یکی از نامه‌هایش نوشته است: «... بدین لحاظ است که بر خود واجب دیدم قبل از آنکه وقت تمام شود تذکر دهم. برحذر باشید از اینکه بوسیله رعایت نکردن خلق و خوی پسندیده اسلامی اعمال خوب خود را خراب کنیم. از پیامبر اسلام باید درس بگیریم...» مسلماً رشد و نمو در چنان خانواده‌ای و تحت تربیت چنین پدر و مادری است که از جلیلان کودک و نوجوان سال‌های نه چندان دور شهر فسا، آن چنان رزمنده‌ای می‌سازد که در هر حال و در هر جا لحظه‌ای از خدا گسستن و به غیر خدا اندیشیدن را حرام می‌داند و دانمابه خود و دیگران گوش زد می‌کند که: «... ما باید همیشه در طلب رضای خدا باشیم. همه حرکات و کارهای ما باید طوری باشد که فقط خدا از ما راضی باشد...» مسلم است که چنین اندیشه‌ای صاحب خود را آزاد نمی‌گذارد تا چون دیگر جوانان و هم سالانش سرگرم در دنیا و امیال و آرزوهای جوانی باشد.

جلیل در سال ۱۳۵۶ وارد دانشگاه پلی تکنیک تهران و در رشته‌ی مهندسی مکانیک مشغول به تحصیل شد. از همان لحظه ورود به دانشگاه، یعنی از سال ۱۳۵۶ با جمع دانشجویان مسلمان دانشگاه پلی تکنیک تماس می‌گیرد و به جای آنکه همچون بسیاری دیگر در آرزوی کسب مدرک خیالی آینده، سر در لاک خود فرو برد، مبارزه در جهت سرنگونی رژیم وابسته ستم شاهی را وجهه همت خویش قرار می‌دهد. از این روست که جلیل دانشجوی هم، با دیگر دانشجویان متفاوت است. در آن سال‌های پرشور و حال، جلیل که راه خود را شناخته و رهبر خویش را یافته بود لحظه‌ای از پای ننشست. جریان توفنده انقلاب، بسیاری از دل خوشان را بیدار ساخته بود تا چه رسد به جلیل که از سال‌های شلوغ در آتش اشتیاق آن می‌سوخت. بنابراین بسیار فعال تر و خستگی ناپذیرتر از دوستانش، در جمع یاوران امام به تلاش برخاست، تلاشی آنچه‌ان فداکارانه و آنچه‌ان مخلصانه و آنچه‌ان متواضعانه که شگفتی همگی دوستان را در پی داشت. اما در دید خودش اینها همه هیچ بود آنچه که



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

ارزش داشت رضای خدای تبارک و تعالی بود. جلیل در سرنگونی رژیم طاغوت شرکت نمود و در بازسازی‌های پس از انقلاب خستگی ناپذیر آنی درنگ ننمود، وی این کارها را برای انجام وظیفه خویش به عنوان یک عبد صالح درگاه ایزد منان و به عنوان شکر نعمتی که خداوند ارزانی امت ما داشته، بود. این نعمت عظمی یعنی وجود پربرکت رهبر عظیم‌الشان حضرت امام خمینی را خود شهید این چنین پاس می‌دارد:

« حمد و سپاس خدای را که به ما نعمت هدایت و ولایت عنایت فرمود و ما را در روزگاری خلق کرد که با مخلصان درگاهش و اولیای مقربش هم نشین کرد و حیات ما را ملازم با وجود مبارک و گران مایه رهبری قرار داد که انبیاء و اولیاء خدا به وجودش افتخار می‌کنند.»

از آغاز حمله نیروهای بعثی به خاک میهن اسلامی، جلیل شرفی برای دفاع از اسلام و میهن اسلامی به جبهه جنگ روی آورد. او ماه‌ها در سوسنگرد، شهر عاشقان شهادت، به تدارک مهمات جبهه‌ها پرداخت.

خاطرات

۱. حیات شهید

در خواب دیدم که جلیل روی سکویی کنار باغ بزرگی نشسته. پا روی پا انداخته و جلوی او آب زیبای رد می‌شد. با خوشحالی به طرفش رفتم. با خوشحالی گفت: مادر برو درون باغ و هر چه می‌خواهی میوه بچین. گفتم مادر: هر چه به باغ می‌رفتیم تو کی دیدی من از درخت‌های آن باغ میوه ای بچینم؟ این باغ مال مردمه. با مهربانی گفت: نه مادر این باغ مال خودمه.

رفتم وارد باغ شدم. در عمرم چنین باغی را ندیده بودم. چن عدد میوه چیدم خوردم. یک روز با دخترم دعوایم شد، او با عصبانیت به گردنم زد و از خانه بیرون رفت. گردنم درد می‌کرد. شب جلیل را در خواب دیدم گفت: مادر گردنت چه طوره؟

گفتم: مادر الهی شکر بد نیست.

با ناراحتی کنارم نشست. دست را گرفت و بوسید بعد با مهربانی نگاهی به من انداخت و گفت به خواهرم بگو من به پیش خدا از او شکایت می‌کنم او نباید با شما این طور بد رفتاری می‌کرد من از او شکایت می‌کنم.^{۲۰}

مناجات نامه شهید

۲۰. راوی مادر شهید



خدایا این بندگان، این چهره های پور نور، این جوانان خاضع و این چهره های زیبا که اینان بر خاک می مالند مبارک دار. خدایا هر روز ده ها امتحانت را می بینم و آن گاه که نظر از تو می گردانم به گرداب غم و ضلالت فرو می روم و باز نجات می دهی! خدایا نکند در لحظات آخر مطرود تو گردم.

خدایا تو شاهی که دوستانت را و سربازانت را دوست دارم و قلب صدها بنده ات را رنجانیده ام. ولی این همه را در لحظات غفلت انجام داده ام. پس ترحمی کن و ببخش و قلب بندگان را از من راضی کن.

ای کاش دلی داشتم که همیشه خدا را می دید و از خشیت او لرزان و به رحمتش امیدوار بود و ای کاش روحی بزرگ به من عطا شده بود. که بسوزم و به امت خدا کمک کنم. الهی شنیدم که تا شیطان دست طمع از دامنم برگیرد و تا صبح محشر سبحان الله زمزمه کنم

خدایا دیدم که عشق به شهادت و گریه و ناله به درگاه تو است که انسان را با شهامت و مقاومت می کند و یقین دارم و ایمان دارم که بهترین رزمنده، عابدترین و زاهدترین آنان است و گریه و زاری و دعا و انابه، قوت بازوی مجاهد به هنگام رزم است.

صف شهیدان با وقار به سوی خدا در پروازند و دیدگان پر امید من به آنان و لحظه ملاقات با عزیزان خدا، شیرین ترین آرزوی من است.

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

ما باید همیشه در طلب رضای خدا باشیم. همه حرکات و کارهای ما باید طوری باشد که فقط خدا از ما راضی باشد چون بسیار پیش می آید که ما رضایت خلق را بر رضای خالق مقدم می داریم و این خیلی بد است و موجب غضب خداوند می گردد. البته در راه خدا از میان مردم می گذرد و به مردم به این خاطر احترام می گذاریم که بنده خداوند هستند یعنی در حقیقت ما حرمت خدا را نگه داشته ایم ولی برخی از مردم از کاری خوش شان نمی آید در صورتی که آن کار رضایت خداوند را در اینجاست که باید مواظب باشیم، که رضای خلق را بر رضایت خالق ترجیح ندهیم. در تمام کارهایمان باید فقط خدا را در نظر داشته باشیم و بس. از پیدایش بهار و حیات دوباره زمین باید سرمش بگیریم که این خود از نمونه های عظمت و قدرت خداوندی ست. چرا که ارزش بهار شاید به همین علت باشد که آدم را به یاد روز قیامت می اندازد. که بعد از سال ها مردن و خاک شدن دوباره زنده می شود و به حساب او رسیدگی می شود و این بزرگترین عبرتی است که آدم می تواند از بهار و عید بگیرد و حساب کار خود را بکند قبل از اینکه خزان عمرش فرا برسد. در این ایام بی لطف نخواهد بود که با



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

سرکشی و تجدید پیمان، اخوت بین خود و خویشاوندان را جامه عمل بپوشانیم، که از واجبات است و بی اعتنائی به این امر باعث غضب خداوند و کوتاه شدن عمر می شود و برکات الهی از زندگی کم می شود. از همین الان سعی کنیم خوی و اخلاق خود را اسلامی تر و بهتر کنیم و رفتار ما در خانه و بیرون از خانه مطابق خوی و خلق پیامبر باشد و از زندگی پیامبر درس بگیریم و با رعایت نکردن این مسئله اعمال خوب دیگر خود را ضایع نکنیم. ان شاءالله که رعایت می کنیم و حتی بیش از پیش، چون مؤمن باید آموزش بهتر از دیروز و امسالش جلوتر از پارسال باشد و با زیاده تر کردن عبادات و رعایت دستورات الهی از گذشته خود جلو بیافتد. بر حذر باشید از اینکه به وسیله رعایت نکردن خلق و خوی پسندیده اسلامی اعمال خود را خراب کنیم. از پیامبر اسلام باید درس بگیریم. باید آخرین سعی خود را بکنیم که چیزی یاد بگیریم و خدمتی در حد خود به این مملکت جنگ زده کرده باشیم، مثلاً جمال آقای خودمان باید یک شاگرد ممتاز زرنگ و نمره اول باشد و نمونه باشد چون بچه مسلمان باید ممتاز و نمونه باشد و گرنه امام زمان از سر باز تنبل و درس نخوان بدش می آید و تو اگر می خواهی ان شاءالله سرباز امام زمان باشی در سنگر مدرسه باید خوب درس بخوانی. فکر خودتان را بیش از اینکه به آمدن یا نیامدن بچه ها یتان مشغول کنید که کی می آید و یا نمی آید و... فکر خود را به ذکر خدا مشغول دارید و بدانید که آنها هم خیلی دلشان می خواهد پهلوی شما بیایند ولی باید شرایط را هم در نظر گرفت که چه وقت مناسب است، و گرنه اداره رسمی که نیست که عیدی داشته باشد و تعطیلاتی و... و شما هم خیلی حرص نخورید اگر فکری دارید فکر خدای خود باشید. مال و فرزند برای کسی ماندنی نیست. از این بابت به درگاه خداوند هزاران مرتبه شکر می گوئیم که چنین پدر و مادری نصیب ما کرده که حال که خود نمی توانند مستقیماً در جنگ شرکت کنند از نعمت حضور در این جبهه ما را معذور نمی دارند مخصوصاً اینکه با وجود دیر دیر به مرخصی رفتن و نوشتن نامه هرگز نگران نمی شوند و این خود نعمتی است که از طرف خانه خاطرمان جمع باشد که مانعی وجود ندارد. هر چند که مرا یارای این نیست که حتی لحظه ای از زحمات و فداکاری های شما را جبران کنم خداوند ان شاءالله شما را موفق به اداء فرایض و عبادات گرداند. حقاً که خوب وظیفه تان را انجام دادید و رسالت خود را خوب به انجام رساندید و خوب تربیت کردید فرزندان خود را. خداوند به شما جزای نیک عطا فرماید.





اسناد و مدارک





طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

۱۲. اسدالله شیرازن



دانشگاه: شهید بهشتی اصلی

مقطع تحصیلی: کارشناسی

رشته تحصیلی: کامپیوتر

مکان تولد: اصفهان

تاریخ تولد: ۱۳۳۹/۰۱/۰۱

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۰۴/۳۱

مکان شهادت: شلمچه



زندگی نامه

اسدالله شیران در سال ۱۳۳۹ هجری شمسی در یک خانواده متوسط دیده بر جهان گشود. در سن سه سالگی پدر را از دست داد و از همان آغاز زندگی طعم تلخ فقر و رنج و با تلاش و کوشش و ایمان به خدا جلا داد. دوران تحصیلش در دبستان و دبیرستان با کار همراه بود و با آغاز نخستین روزهای انقلاب و نخستین مرحله آن، به صف مجاهدان و مبارزان راه حق پیوست.

همزمان با دستگیری آیت الله طاهری نماینده امام و رهبر مبارزات ضد رژیم مردم اصفهان وی نیز همراه با مردم در منزل آیت الله خادمی دست به تحصن زد و در تمام تظاهرات خیابانی و اجتماعات مردم مسلمان و مبارز اصفهان شرکت نمود. و در حد توان خود به انقلاب اسلامی ایران کمک نمود بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی به کمیته های انقلاب پیوست و چه بسیار شب ها و روزهایی را که به پاسداری از دست آوردهای انقلاب خونبار اسلامی سپری کرد. با آغاز عملیات و توطئه های امریکایی در خوزستان که توسط مدنی و شیطان های امریکایی دیگر از جمله فئودال های منطقه، برای ضربه زدن به انقلاب و تحت عنوان و بهانه خودمختاری خوزستان و آزادی خلق های عرب طرح شده بود شهید شیران به خرمشهر شتافت و پس از شرکت فعال در مقابله و قلع و قمع مزدوران امریکا به اصفهان بازگشت و مدتی در کمیته امنیت شهر فعالیت نمود اما روح سرشار از ایمان و عشق او به اینها خرسند نمی شد پس از شرکت در کنکور دانشگاه در رشته متالوژی دانشگاه علوم و فنون و برنامه ریزی کامپیوتر پذیرفته شد و به تحصیل در رشته کامپیوتر ادامه داد. در همان ماه های نخست دانشجویی با شروع انقلاب بزرگتر از انقلاب اول، به فاتحین لانه جاسوسی پیوست و با چهره پلید و پر نیرنگ امپریالیسم از نزدیک آشنا شد و هر چه بیشتر به ضرورت مبارزه تا پیروزی کامل بر کفر جهانی پی برد. و در این مدت آموزش چریکی لازم برای مقابله با حمله های نظامی را فراگرفت چرا که می دانست امریکا و امپریالیسم لحظه ای از توطئه علیه انقلاب اسلامی باز نمی ایستد.

با پایان یافتن مسئله گروگان ها، به تدریس در مدارس تهران پرداخت و در همین زمان دست امریکا از آستین صدام بیرون آمده جنوب و غرب کشورمان عرصه تاخت و تاز مزدوران بعثی صهیونیستی عراق شد. شهید اسدالله شیران با شور و شوقی آتشین به همراه گروه شهید چمران به اهواز، دارخوین و سپس به سلمانیه رفت و به مبارزه با مزدوران صهیونیسم پرداخت.

در این زمان که متاسفانه با فرماندهی بنی صدر خائن مصادف بود و رخوت و رکود جبهه ها را فراگرفته بود برادر شهیدمان که نمی توانست با آن سستی ها و رخوت ها کنار آید و سازگاری نشان دهد. به تهران بازگشت. و دوباره به تدریس روی آورد و از همین زمان تحصیل در واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی را آغاز کرد.



طلایه داران انقلاب دوم

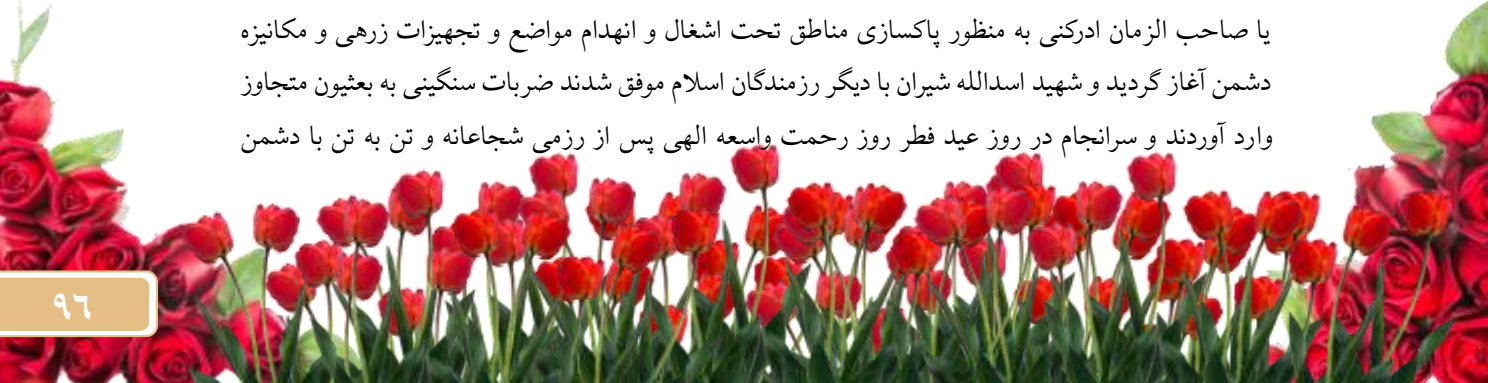
دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

شاگردانش در مدارس تهران و همکاران و دوستانش در واحد مطالعات و تحقیقات خاطرات بسیاری از او دارند و خلق و خوی مهربان و چهره خندان او را هیچگاه از یاد نمی برند با تمام شدن کار مدارس به کمک جهاد دانشگاهی اصفهان شتافت و با پذیرش مسئولیت در قسمت کامپیوتر برق منطقه ای اصفهان به همراه دیگر برادران جهادگر به خدمت مشغول شد. اما در طی این مدت خود نیز همچنان بیش از پیش ساخته می شد و چنان ساخته شد که دیگر جهاد نیز با همه عظمتش برایش کوچک می نمود و روح بزرگش را دیگر قرار ماندن در آن جا نبود آخر چگونه می توانست ببیند که دیگر برادرانش همگی به آن فوز عظیم دست می یابند و او خود را از آن همه محروم نماید، دیگری جای ماندن نبود. لذا با آغاز عملیات فتح المبین به تهران رفته تا از آن جا همراه با دیگر رزمندگان به جبهه اعزام شود. اما در تهران جهت راه اندازی پایگاه شمیرانات به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد.

با عضویت در سپاه پاسداران گویی راه خویش را بهتر یافته است چه از همان آغاز، حال و هوای آشنای سپاه روحی تازه تر در او دمید و تحولی دیگر و دگرگونی ای عمیق تر در وی بوجود آورد. حس می کرد که به دوست نزدیک و نزدیک تر شده است در آن جا بود که جان بیدارش بیدارتر شد و روح خود را از همیشه بیشتر تزکیه بخشید. اینک راهی را یافته بود که تنها مردان راه را به خود می خواند، چه می بایست در میان خون می رفت و از پای فتاده سراپا تسلیم و ایثار به دیدار یار می شتافت. او که در ماه های آخر عمر دائم سخن از شهادت می راند و هوای پرواز در ملکوت و رها شدن از زندان تن را داشت اینک در وادی طلب به دوست رسیده بود و دوست هر چه آشناتر و تابناک تر خود را به او می نمود. جبهه جنگ او را به خود می خواند، چه، آواز دوست را از آن جا می شنید گویی عطر دل آویز شهادت را شمیده بود.

ماه مبارک رمضان بود و سفره رحمت خداوندی گسترده، او می دانست که جان عاشق و تشنه اش تنها از این سرچشمه سیراب می شود و تنها از این سفره توان می گیرد با آغاز عملیات رمضان پرشکوه و بی تاب به جبهه شتافت تا با دشمنان حق بجنگد و در آن جا خدای خویش را از نزدیک دیدار کند.

بالاخره انتظار به پایان رسید. هنگامی که تاریکی شب بر سراسر دشت بین النهرین سایه افکننده بود دگر باره با دیدگانی مشتاق نظر به سوی کربلا دوخته، در انتظار زیارت قبر شش گوشه امامش حسین بن علی(ع) با عزمی راسخ و قلبی بی قرار در راهی که آرزویش بود گام نهاد. بسم الله و به الله و فی سبیل الله و علی ملت رسول الله، سومین مرحله عملیات گسترده رمضان در شب عید فطر با استعانت از نام مبارک حضرت مهدی(عج) و با رمز یا صاحب الزمان ادرکنی به منظور پاکسازی مناطق تحت اشغال و انهدام مواضع و تجهیزات زرهی و مکانیزه دشمن آغاز گردید و شهید اسدالله شیران با دیگر رزمندگان اسلام موفق شدند ضربات سنگینی به بعثین متجاوز وارد آوردند و سرانجام در روز عید فطر روز رحمت واسعه الهی پس از رزمی شجاعانه و تن به تن با دشمن





مزدور با تنی مجروح در سرزمین خون گرفته کربلا به اسارت نیروهای کفرپیشه صدامی درآمد و به علت دلاوری و مقاومت و ایمانی که در او دیده بودند همانجا سبانه بر وی حمله آوردند و او خشنود و آرام و مطمئن شهادت داد یگانگی معبودش را و رسالت پیامبرش را و ولایت امامش را و مظلومیت آن باغبان پیر را. و در جوار معبودش به یگانگی رسید. چه اینک زمان وصال بود و معشوق نیز عاشق خویش را طلب می کرد و این چنین جان بی تابش در جوار او آرمید.

خاطرات

۱. شجاعت

پدرم بختیاری بودند و مادرم نیز از خانواده ای روحانی بودند. ما پنج برادر و یک خواهر بودیم. اسدالله بچه ی آخر بود. وقتی اسدا... سه سالش بود پدرم از دنیا رفت و تمام سختی ها و زحمت های زندگی به دوش مادرم افتاد. اسدا... هم درس میخواند هم کار می کرد و خیلی زرنگ بود و همیشه همه معلم هایش از او تعریف می کردند. وقتی اسد ۱۴ سالش بود من برای ادامه تحصیل به آمریکارفتم و از وضعیت و کارهایی که انجام می داد اطلاعی نداشتم. اما می دانستم که مشغول درس خواندن و ادامه تحصیل است. هر وقت برایم نامه می نوشت از علاقه زیادش به درس خواندن می گفت تا این که در سال ۵۷ به ایران آمدم که خانواده را بعد از چهار سال ببینم! آن موقع اسدا... ۱۸ سالش بود و تازه در رشته کامپیوتر دانشگاه شهید بهشتی قبول شده بود. وقتی دیدمش خیلی عوض شده بود و قیافه مردانه و هیکل تنومندی پیدا کرده بود! به من گفت: از ما دوری و نمیدانی ما ایرانی ها برای رسیدن به هدفمان چه کارهایی داریم می کنیم! اسدا... در دوران انقلاب خیلی فعالیت داشت و در آن چند ماه که با هم بودیم می دیدم که شب و روزش اعلامیه چاپ کردن و پخش کردن بین مردم بود.

یادم است در ماه رمضان سال ۵۷ شبی که در منزل آیت الله خادمی درگیری شد، از چند شب قبلش برنامه ریزی می کردند و چند بار نیز به منزل آیت الله خادمی رفت و برای آن شب برنامه ریزی می کردند. من باچشم های خودم می دیدم که چقدر جسورانه و وارد به موضوعات عمل می کرد. آن شب وقتی می خواست به منزل آیت الله خادمی برود، به او گفتم من هم میام. اول خیلی تعجب کرد و گفت: داداش خیلی خوشحالم کردی چون اصلا فکر نمی کردم که دوست داشته باشی در این فعالیت ها شرکت کنی! به او گفتم درسته که من از کشورم



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

دورم اما عاشقانه ایران را دوست دارم و برای سرفرازیش دعا می‌کنم! آن شب پا به پای اسدا... جلو رفتم و با او بودم و می‌دیدم که چگونه از ته دل مردم را فرا میخواند تا جلوی ساواکی‌ها بایستند.^{۲۱}

۲. استکبار ستیزی

شب قبل از پروازم تلویزیون را روشن کردم تا اتفاقات اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان ایرانی را پیگیری کنم، یک دفعه بین دانشجویان اسدالله را دیدم، آقا هم در این موضوع باز نقش داشته و ازدانشجوهای بوده که در سفارت آمریکا بودند و من آن شب از تلویزیون واشنگتن اسدالله را دیدم که مرتب از این طرف به آن طرف می‌رفت و آرام و قرار نداشت فردای آن روز وقتی پرواز کردم و به ایران رسیدم اولین کاری که کردم این بود که به سفارت آمریکا در خیابان طالقانی رفتم و سراغ اسدالله را گرفتم و اسدالله هم بیرون آمد و هم دیگر را دیدم. آن روز من یک کاپشن آمریکایی تم بود و اولین حرفی که به من زد این بود که: داداش دیگر این کاپشن آمریکایی که باعث ننگ ماست را در بیاور و آتش بزن. خیلی شوخ بود و با من هم شوخی می‌کرد. منم به او گفتم: باشه بذار به خونه برویم، همان موقع آتش می‌زنم.^{۲۲}

وصیت نامه

"وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ"

و نگوئید به کسانی که در راه خدا کشته شدند مردگان، بلکه زندگانند ولیکن شما در نمی‌یابید. ((شهادت نه یک باختن بلکه یک انتخاب است))

سلام و درود بیکران بر کسانی که راه حسین را برگزیدند و حسین را برگزیدند و حسین وار شهید شدند، و درود به رهبر کبیر انقلاب، آن پیرمردی که در گوشه جماران نشسته و بر ما جوانان دعا می‌کند و چهره نورانش تسکین دهنده قلب هاست، و درود بر مسلمانانی که به ندای:

((هل من ناصر ینصرنی))

او لبیک گفتند و به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شتافتند.

۲۱. راوی برادر شهید

۲۲. راوی برادر شهید



زمان، زمان آزمایش است و من خدای را سپاس می گویم که توفیق شرکت در این؟ آزمایش الهی را داشتم و در صحنه همیشه نبرد حق و باطل، با پیکار نیروهای توحیدی با ایادی شرک و کفر و با نثار خون سرخ خود، عاشقانه به لقاءالله پیوستم. در روند تکامل هستی، شهیدان با نثار خون خویش به معراج عشق صعود کرده و یاران خمینی پیروان کوچک حسین(ع) هستند و به خیل شهیدان می پیوندند و نیز پیام من به امت رزمنده و همیشه بیدار این است که امام را تنها نگذارید زیرا با تنها گذاشتن او خون شهیدان پایمال می گردد. و به خدا فکر کنید و منیتها کنار بگذارید زیرا شرک می آورد.

و پیام دیگرم در مورد ولایت فقیه است زیر قلب اسلام ولایت است. زیر قلب اسلام ولایت فقیه است، این قلب را سالم نگه دارید تا اسلام زنده بماند. پس حامی اسلام و امام باشید تا خدا یاور و یار شما باشد. خداوند انسان را آفرید و او را حاکم بر سرنوشت خویش نمود و من حرکت خود را توحیدی انتخاب کردم زیرا حرکت-تکامل شدن در توحید است و شرک را انتخاب نکردم زیرا توقف - رکود و پستی می آفریند.

پس خوشحالم که این راه را انتخاب کردم و خانواده ام بدانند که این راه را خودم برگزیدم و کسی در آن به من پیشنهادی نکرد و الگوی من در این راه حسین بن علی(ع) بود.

به مادرم بگویند تو را خیلی دوست داشتم و دارم مثل مادرهای دیگر شهدا محکم بایست و خدای ناکرده شکر خدای را فراموش نکن، به خواهر و برادران سلام و درود می فرستم، شما مرا حلال کنید و اگر گاهی حرکتی از ما سرمیزد که خدای ناکرده خوب نبود ما را ببخشید زیرا بخشش از بزرگتران است، و به تمامی اهل محل سلام مرا برسانید و از آنان قدر دانی کنید و آنان، را به خدا که هستند، باز هم دعوت کنید.

به همسرم سلام برسانید و بگویند من از دست تو راضی بودم و من لیاقت همسری تو را نداشتم من از دست تو بسیار راضی هستم. به کلیه فامیل سلام برسانید و مادرم را شدیداً مراقبت کنید. زیرا من اینجا فقط به فکر مادر پیر و فرسوده ام هستم. خواهش میکنم مراقب او باشید. از زحمات تمامی شما سپاسگذارم. مادرم را فراموش نکنید. اول خدا مراقبش باشد دوم شما.

بیست و ششم رمضان ۶۱

تیپ محمد رسول الله، گردان حبیب بن مظاهر

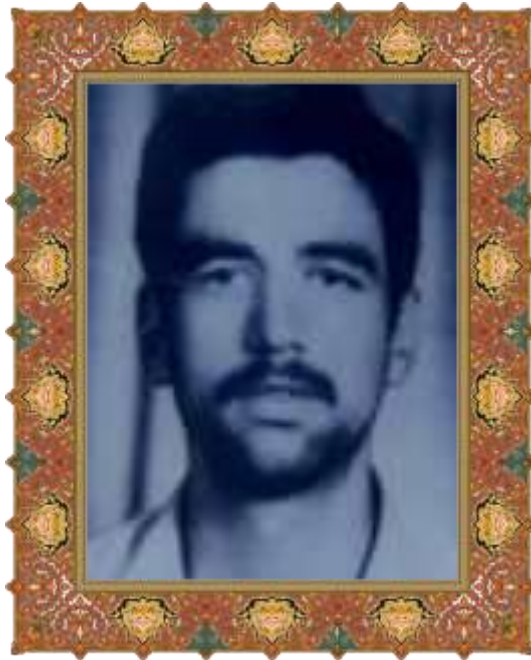
گروهان ۲ اسدالله شیران



طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندتگی مقام معظم رهبري در دانشگاه اراك

۱۳. شهید حسین شوریده



دانشگاه: صنعتی شریف

مقطع تحصیلی: کارشناسی

رشته تحصیلی: مکانیک

مکان تولد: روستای دلویی - گناباد

تاریخ تولد: ۱۳۳۵

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۰۲/۱۴





زندگی نامه

حسین در سال ۱۳۳۵ در روستای دلویی شهرستان گناباد دیده به جهان گشود. دوران کودکی و دبستان را در همان روستا گذراند و در همه سالهای تحصیلی ابتدائی شاگردی ممتاز و رتبه اول را کسب می نمود که از طرف آموزش و پرورش شهرستان لوح تقدیر گرفت. هفت ساله بود که نماز می خواند و در چیدن زعفران که صبح های زود فصل پاییز انجام می شود همکار و همیار بود به طوری که دست هایش ترک خورده بود. سالهای اول و دوم دبیرستان را در شهرستانهای گناباد و طبس گذراند و بعد از آن به علت این که رشته مورد علاقه اش ریاضی بود و شهرستان گناباد ریاضی نداشت به مشهد رفت و در دبیرستان خصوصی دانش و هنر دیپلم ریاضی را گرفت پس از آن در کنکور سراسری شرکت نمود و در سه رشته نفت، مهندسی مکانیک و دانشگاه شیراز قبول شد، ولی او رشته مورد علاقه اش رشته مکانیک دانشگاه صنعتی را انتخاب و راهی تهران شد. در جریان تحصیل دانشگاه که هنوز خبری همه جانبه از انقلاب نبود در اعتصابات سیاسی و انقلابی دانشگاه شرکت می کرد. او در این اعتصابات به وسیله مأمورین ساواک که در داخل دانشگاه زیاد بودند شناسائی و در خیابان حافظ دستگیر و به زندان انتقال می یابد و پس از مدتی بلا تکلیفی و اذیت و آزار با سپردن وثیقه نقدی آزاد می شود. شهید شوریده بعد از آزادی از زندان با چند نفر دیگر از دوستانش راهی شهرستان قم می شود پس از زیارت حضرت معصومه علیها سلام به محض خروج از حرم مجدداً توسط مأمورین ساواک دستگیر و زندانی می شود. او پس از آزادی از بازداشتگاه نسبت به پخش اعلامیه های حضرت امام که از فرانسه مخابره می شد فعال بود و مقداری هم که تکثیر شده بود با خودش به گناباد می آورد و بین دوستان و رفقاییش توزیع می نمود. در روستای دلویی کتابخانه ای تأسیس کرده بود و جوانهای انقلابی محل را با جریانات انقلاب آشنا می ساخت در راهپیمائی ها و تظاهرات شهرستان شرکت می کرد و بیشتر درآمد کارکرد خود را خرج خرید کتاب و راه اندازی تظاهرات می نمود.

پس از پیروزی انقلاب وارد جهاد سازندگی شد و شبانه روز در کمیته مربوط خدمت به محرومان و مستضعفان را ادامه داد سپس به تهران رفت و در دانشگاه در شورای دانشجویی به مسائل سازمان دانشجویان مسلمان نیز رسیدگی می نمود و در جلساتی که برای بنیانگذاری جهاد سازندگی تشکیل می شد شرکت داشت.

در مردادماه سال ۵۸ برای فعالیت در جهادسازندگی گنبدکاووس به آن دیار رفته بود و مسئولیت جهاد بخش کلاله را به عهده داشت. حسین را هر وقت مشاهده می کردیم چهره اش خاک آلود و لباسهایش چرب و روغنی بود و لذت کار برای مردم را چشیده بود. در همان سال بود که برای آغاز یک زندگی مشترک آماده می شد. پس از انتخاب همسر مورد نظرش در آبان ماه سال ۵۸ روز عیدغدیر مراسم ازدواج ساده ای برگزار و زندگی مشترک حسین آغاز گردید



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

در اوایل پیروزی انقلاب با تشکیل کمیته به پاسداری از انقلاب شب و روز در حرکت و تلاش بود و پس از استقرار کمیته و نهادهای انقلاب به منظور کمک به مستضعفین و محرومان خدمت در جهاد سازندگی را انتخاب نمود.

در روز رفتنش آنقدر خوشحال بود که همسرش هرگز او را آنقدر خوشحال ندیده بود، چندین بار به خانه آمد و دائم می خندید انگار که پرواز می کرد و به سوی معشوق می شتافت و از خوشحالی او نگران بود. ساعت ۶ بعد از ظهر پنجشنبه ۹ اردیبهشت از زیر قرآن که مادرش آن را گرفته بود رد شد و رفت و روز یکشنبه خبر سلامتیش را از سوسنگرد اطلاع دادند و روز سه شنبه خبر شهادتش آمد و چهارشنبه نیز پیکر مطهرش و جمعه ۱۷ اردیبهشت در روز تولد امیر مؤمنان با هزاران افسوس به خاک سپرده شد.

خاطرات

۱. مجاهدت

آشنایی من با حسین از زمانی شروع شد که در سفری همراه دانشجویان دانشکده مان به هندوستان رفتم و بعد از پیروزی انقلاب به عنوان دانشجوی مسلمان در سازمان دانشجویی مطرح بودند. مراسم ازدواج ما در روز عید غدیر انجام شد و خرید ازدواج دو عدد حلقه و مهریه مانند مهریه حضرت زهرا سلام... علیها بود خصوصیات والای او مهربانی و محبت و حجب و حیای او همگان را به تعجب واداشت پس از یک هفته از ازدواج گذشت با هم به لانه جاسوسی آمریکا رفتیم و حسین در واحد اطلاعات لانه جاسوسی مشغول کار شد حسین عزیز مثل این که برای کار و فعالیت ساخته شده بود در هر کجا کار سخت و مشکلی که خدمت به جامعه محسوب می شد حضور داشت در جلسات شورای مرکزی جهاد برنامه ریزی سمینارهای جهاد از ساعت ۶ تا ۱۰ شب مشغول کار بود در امور استانه مرتب در مسافرت بود گاهی وقتها می گفت: احساس می کنم که شغلم شوفری و رانندگی است زیرا آنقدر در راهها و جاده ها وقت می گذرانم که شش ماهه اول ازدواجمان کلاً در مسافرت بود با وجود خستگی شدید و کارهای فوق العاده که انجام می داد خودش را مدیون انقلاب می دانست و می گفت من دین خود را ادا نکردم در رابطه با امام و انقلاب می گفت خداوند منت بزرگی بما کرده که چنین امامی و رهبری بما عطا کرده و ما لیاقت این امام بزرگوار را نداریم نسبت به دنیا و مال دنیا بسیار بی توجه بود و در هزینه کردن بیت المال بسیار سخت گیر و دقیق در پوشیدن لباس و تهیه آن مواظب بود که از یک شلوار بیشتر نداشته باشد او در جهاد سازندگی مشاغل حساس و مدیریتی داشت مدتی مسئول پشتیبانی جنگ کرمانشاه و مدتی دفتر بررسیهای سیاسی جهاد سازندگی با شهید رجب بیگی به عهده داشت که بعد از شهادت مهدی





بدست منافقین ضربه روحی سنگینی به حسین وارد شد به طوری که از آن دفتر بیرون آمد و در سمت قائم مقام امور استانهای جهاد سازندگی مشغول کار شد بعد از تجاوز صدامیان کافر به ایران اسلامی و اشتغال شهر بستان شهید شوریده تصمیم گرفت پس از پایان ترم دانشگاه به جبهه برود یک شب آمد به منزل و شروع به گریه کرد علت را سؤال کردم در جواب گفت جنگ دارد تمام می شود و من هیچکاری برای جبهه انجام ندادم که من به او پیشنهاد دادم اگر میل به جبهه رفتن دارید من موافقم تا این پیشنهاد مرا شنید با خنده استقبال کرد و گاهی هم ما را با شهادت و شهید شدن دوستانشان زمینه ساز و آماده اتفاقاتی می کرد در همین گیرودار خداوند فرزندی به ما عطا کرد که اسم او را علی گذاشتم.^{۲۳}

۲. خستگی ناپذیر

قبل از انقلاب در تمام اعتصابات دانشگاه شرکت می نمود و دو بار نیز به زندان ساواک افتاد دفعه اول هنگامی که کارتر به ایران آمد همراه با دوستانش در خیابان حافظ تظاهرات کردند و ماشین به پای یکی از دوستانش خورد و او برای کمک به دوستش او را به بیمارستان برد در بیمارستان از ناحیه ی پلیس شناخته شد و او را به کلاتری بردند و با آزار زیاد او را به زندان قصر بردند که پس از ۱۰ روز بلاتکلیفی از زندان قصر با سپردن ۳۰۰ هزار تومان وثیقه آزاد گردید و بلافاصله پس از آزادی به همراه چند تن از دوستانش به قم رفتند و در قم پس از خارج شدن از حرم حضرت معصومه توسط مأمورین رژیم شاه برای بار دوم دستگیر شد و شکنجه بسیاری گردید.^{۲۴}

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

"رَبَّنَا فَاعْفُرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ"

وصیت می کند این بنده سرا پا تقصیر که همه خویشاوندان و دوستان و آشنایانم برای آمرزش گناهانم دعا کنند. به دلیل کمی فرصت و نزدیکی حرکت ان شاءالله اگر سعادت نصیب باشد و خداوند تبارک و تعالی ما را به

۲۳. راوی همسر شهید

۲۴. راوی همسر شهید



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

- حضور پذیرفت. همسر فداکارم را که تاکنون همه زندگی خویش را ایثار کرده است به صبر و بردباری سفارش می‌کنم و او را وصی خویش قرار می‌دهم تا به مواد زیر عمل نماید:
- ۱- در تربیت علی کوچولوی مان نهایت تلاش به عمل آورد تا ان شاءالله در بزرگی از پاسداران انقلاب اسلامی شود
 - ۲- از مال دنیا موتوری دارم که باید فروخته شود و دیونم پرداخت گردد. مابقی را اگر احتیاجی نداشتی بابت روزه و نماز قرض صرف نماید.
 - ۳- به علی زحمتکش حدود ۴۰۰ تومان و به مجید شهیدی ۲۰۰۰ تومان بدهکارم و به ناصر نعمتی ۱۰ تومان و به علی دانشگاه صنعتی که با ما بود هم ۱۰ تومان
 - ۴- یک هزار تومان به حساب جهاد سازندگی واریز شود و همچنین اندازه قیمت دو عدد پتو که در ماشین یک زمانی گم کرده‌ام
 - ۵- از پدر و مادرم به خاطر سبک سری و کوتاهی‌ها عذر خواهی می‌کنم امیدوارم که مرا ببخشید و سفارش می‌کنم که حتی الامکان از همسرم و فرزندم نگهداری نمایند.





طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگانی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

اسناد و مدارک





طلایح داران انقلاب دوم
دفتر نهاد نمایندتگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

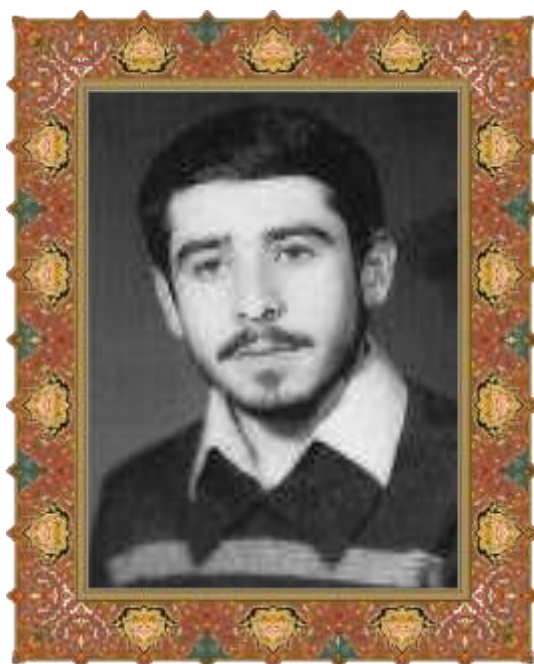




طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

۱۴. شهید علم‌صوری قمر



دانشگاه: صنعتی امیرکبیر اصلی

مقطع تحصیلی: کارشناسی

رشته تحصیلی: مهندسی معدن

مکان تولد: تهران

تاریخ تولد: ۱۳۳۹/۱۲/۱۷

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱۲/۱۰

مکان شهادت: طلائیہ

عملیات: خیبر



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

زندگی نامه

شهید بزرگوار علی صبوری در هفده ام اسفند ماه سال ۱۳۳۹ در خانواده ای متوسط و مذهبی در شهر تهران دیده به جهان گشود. علی از همان اوان طفولیت با مجالس روضه و عزاداری سیدالشهدا آشنا گردید و روح پاکش با تعلیمات اسلام عزیز و با اهداف و مجاهدات پیامبر اسلام (ص) و ائمه هدی خصوصاً اباعبدالله (ع) ممزوج و آمیخته شد.

علی از هوش و استعداد سرشاری برخوردار بود و این ویژگی در دوران کودکی به خصوص در دوران تحصیل ابتدایی او نمایان بود. در دوران تحصیل از لحاظ درسی و اخلاقی در بین همکلاسی هایش ممتاز و نمونه بود به طوری که پس از اتمام کلاس چهارم ابتدایی با شرکت در امتحانات متفرقه ششم ابتدایی موفق شد سال بعد به کلاس هفتم راه یابد و در پایان همان سال تحصیلی در میان شاگردان رتبه اول را حائز گردد.

حضور جو مذهبی و ضد رژیم منحوس پهلوی در منزل و نیز حضور فعال وی در مجالس وعظ و عزاداری اباعبدالله (ع) شخصیت واقعی علی را از کودکی شکل داد. علی در این فضا رشد کرد و روح بزرگ و متلاطم خود را سمت و هدف بخشید تا نهایتاً انجام خوشی چون شهادت نصیب او شد.

شهید صبوری در سال ۱۳۵۷ یعنی در اوج انقلاب، پس از شرکت در گزینش دانشجو در رشته معدن دانشگاه صنعتی امیرکبیر پذیرفته شد. پس از ورود به دانشگاه از همان ابتدا با عضویت در سازمان دانشجویان مسلمان دانشگاه به مبارزه جدی با نظام طاغوت پرداخت. او با اوج گیری انقلاب اسلامی خود را کاملاً در اختیار انقلاب قرار داد.

از جمله فعالیت های او در محل تشکیل کتابخانه و مبارزه با عناصر منحرف و فعالیت شدید در مسجد محل می باشد. فعالیت علی در محل به حدی بود که علی رغم جوانی و کمی سن به عنوان یکی از اعضای شورای هیئت امنای مسجد محل پذیرفته شد. در زمان شکل گیری انقلاب، علی شب و روز در فکر مبارزه بود و در تظاهرات در تهران و حتی دیگر شهرستان ها شرکت فعال داشت.

همزمان با تسخیر انقلابی لانه جاسوسی و مرکز فساد آمریکای جنایت کار توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، شهید صبوری همراه با جمع دانشجویان در ایجاد انقلاب دوم (به فرموده امام) نقش فعال و موثری از خود ایفا نمود. علی در لانه جاسوسی مقداری از وقت خود را مصروف نگهداری از جاسوسان گروگان می کرد و باقیمانده وقت خود را صرف کتاب های سیاسی، اسلامی، خصوصاً کتب شهید مطهری می کرد. جنب و جوش و پشت کار علی عاملی بود که او هیچ گاه اوقات فراغت خود را بیهوده تلف نکند به طوری که از این جهت بین دوستانش مشهور و معروف بود.



پس از شروع جنگ تحمیلی با تجاوز عراق به میهن اسلامی علی با شرکت در کلاس ها و اردوهای آموزش نظامی پس از مدت کوتاهی توانائی خود را در تعلیم فنون و عملیات نظامی و به کارگیری سلاح های مختلف نمایان ساخت و در جبهه های جنگ نیز شرکت می جست.

علی در سنگر دانشگاه آن چه در توان داشت با اخلاص و ایثار تمام برای پیش برد انقلاب فرهنگی و اسلامی کردن جو دانشگاه و زدودن آن از عناصر ملحد و منحرف به کار گرفت و آن چنان خوش درخشید که پس از شهادتش به پاس خدمت صادقانه و عاشقانه اش کتابخانه دانشگاه را با نام پاک او مزین نمودند و نام کتابخانه را کتابخانه شهید صبوری نهادند.

علی هنگامی که در دانشگاه انجام وظیفه می کرد از جبهه های جنگ غافل نبود به طوری که در عملیات فتح المبین و رمضان شرکت کرد. با شروع عملیات والفجر، شهید صبوری کاملاً به جبهه پیوست و نبرد با رژیم بعثی را به عنوان مسأله اصلی خود برگزید. در عملیات والفجر ۱ از ناحیه سر جراحت داشت ولی چون مسئولیت یکی از محورهای عملیات با او بود تا چند روز پس از مجروح شدن برای مداوا به پشت خط نرفت.

پس از این عملیات او که از خود شایستگی و استعداد زیادی نشان داده بود مسئولیت واحد مهندسی رزمی لشکر محمد (ص) رسول الله را پذیرفت و تا لحظه شهادت در این سمت حساس به خوبی انجام وظیفه نمود. علی یک بار که پس از عملیات به تهران آمده بود در ملاقات خصوصی با حضرت امام (ره) اشک فراوان ریخته بود به طوری که صدای گریه اش بلند شده و از امام تقاضای دعا برای شهادت نموده بود. پس از ملاقات با حضرت امام به مشهد رفته و در پاسخ به سوال یکی از دوستان که از او علت رفتن به مشهد را جویا شده بود، گفته بود، برای خداحافظی با امام رضا (ع) به مشهد رفته بودم.

او همیشه برای رعایت حال مادرش که از ناراحتی قلبی رنج می برد، از بیان فعالیت خود در جبهه و خداحافظی طولانی خودداری می کرد ولی آخرین باری که عازم جبهه بود به گونه دیگری رفتار کرد، مادر را در آغوش گرفت و گفت: مادر اگر می خواهی که حضرت زهرا سلام الله از شما راضی باشد صبر کن! اولین بار وداعی عارفانه با مادر و خانواده خود کرد و همه احساس کردند که رفتن این بار علی مثل رفتن های قبلی نیست.

شهید صبوری به جبهه بازگشت. عملیات خیر نقطه اوج تلاش و کوشش علی بود و علی در این عملیات هر آن چه در توان داشت خالصانه ایثار کرد. با شروع عملیات خیر به سرعت نیروها را آماده کرد و با موفقیت کامل در شب اول ۵ کیلومتر خاکریز زد. دو روز قبل از شهادت پس از اصلاح و استحکام، تلفنی آخرین خداحافظی را با خانواده خود کرد. شب قبل از شهادت مسئول زدن پل بر روی کانال های آب شده بود.

در ساعت ۶ صبح که تازه هوا روشن شده بود و به شدت احتمال خطر می رفت ولی نیروهای تحت نظر او شروع به خاکریز زدن کردن و تا ساعت ۸/۵ که پاتک های دشمن شروع شد تعداد قابل توجه خاکریز زده شده



بود. علی در این لحظات حساس که دشمن نیروها را زیر آتش شدید گرفته بود بسیار خونسرد و مطمئن عمل می نمود.

شهید صبوری تا ساعت ۴/۵ بعد از ظهر روز دهم اسفند ۱۳۶۲ در مقابل آتش دشمن استقامت کرد و خاکریزهای بسیار مهیا کرد پس از آن با کمال آرامش در سایه یک دستگاه لدر آخرین نماز خود را خواند و راز و نیاز آخرین را با معبود به پایان رساند و پس از آن برای بازسازی نیروها و هماهنگی با شهید حاج همت قصد بازگشت به عقب جبهه را نمود لذا در قسمت وانت یک توپوتا سوار شد. هنگامی که توپوتا از روی دژ عبور می کرد دشمن بعضی آن جا را با تیر مستقیم تانک و گلوله های مالی بتکا زیر آتش شدید گرفته بود.

ویژگی های شهید

۱- بالاترین خصوصیت خداپسندانه علی فداکاری و گذشت او در راه خدا و تلاش شبانه روزی او بود ، او گاهی از اوقات (غالباً) آن چنان غرق در تلاش و مجاهدت می شد که زندگی مادی خود را فراموش میکرد بطوریکه اکثراً در شبانه روز بیش از ۲ الی ۳ ساعت نمیخوابید (خصوصاً این اواخر گاهی اوقات دو یا سه شب پیاپی نمیخوابید). در بیشتر اوقات بخاطر فعالیت زیاد فرصت غذا خوردن پیدا نمیکرد و گاه میشد که بیست و چهار ساعت یا بیشتر غذا نمیخورد.

۲- دیگر اینکه پشتکار و جدیت علی زباززد دوستان و آشنایان او شده بود ، بطوریکه در بین دوستان به جرأت میتوان گفت از این جهت بی نظیر بود در هر کاری که وارد میشد محکم و استوار بود و تا بار مسئولیت را با سلامت کامل به مقصد نمیرساند از پا نمینشست این صفت پسندیده در علی باعث شده بود که بتواند کارها و مسئولیتهای سنگین را با موفقیت به انجام برساند.

۳- در عین قاطعیت و اعمال مدیریت در برخورد با سایرین بسیار رئوف و مهربان و عطف بود نسبت به افراد مومن و خدمتگزار به اسلام فوق العاده با محبت و با عاطفه بود. به حضرت امام مدظله العالی فراوان عشق میورزید و آنگاه که معظم له یا تصویر ایشان را میدید ، تکبیر میگفت و از شادی در پوست خود نمیگنجید.

۴- پیرامون مسائل و مطالب اعتقادی فعالیت بسیار میکرد. از بینشی عمیق برخوردار بود و مطالعات وسیعی در مبانی اعتقادی و اخلاقی اسلام نموده بود.

۵- در کمک و امداد به محرومان پیشقدم و حریص بود.

۶- در عین اینکه در این دنیا زندگی میکرد به هیچ چیز آن وابسته نبود ، بطوریکه چند روز قبل از شهادت به دوستانش گفته بود : « اکنون بسیار خوشحالم چون به هیچ چیز این دنیا وابسته نیستم. »



- ۷- نسبت به مسائل سیاسی عمیق و بسیار تیزهوش بود. از همان روزهای اول پیروزی انقلاب اسلامی نسبت به منافقین و دیگر گروهکهای وابسته به شرق و غرب هشدار میداد و به افشاگری میپرداخت.
- ۸- با یاد و خاطره شهیدان بسیار مأنوس و به خواندن دعای ندبه و کمیل بر سر مزار آنان مقید بود، گویی خود را بر حشر با ایشان و وصل به جانان و مرغ جان را برای پرواز به سوی دوست مهیا میکرد.
- ۹- در زندگی و آداب معاشرت و کارها به ضوابط اسلامی بسیار پایبند بود و مصداق بارز « کونوا دعاه الناس بغير السننکم » بود و بسیاری را با کردار و رفتار اسلامی خود جلب و جذب میکرد.
- ۱۰- به برپاداری نماز جماعت تاکید فراوان داشت و هر روز انس خود را با قرآن و ادعیه بیشتر میکرد.
- ۱۱- سادگی و نجابت از رفتار و کردار او نمایان بود بطوریکه حالت چشمان و صورتش، معصومیت کودکان را تداعی میکرد.

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

شهادت یک هدیه ای است از جانب خداوند تبارک و تعالی برای افرادی که لایق هستند. (امام خمینی)
سلام بر حسین، سلام بر مهدی فاطمه و نائب بر حقش امام خمینی.

قبل از شروع سخن شهادت می دهم به وحدانیت خداوند یکتا و این که خدائی جز خدای یکتا نیست، خدائی که رب العالمین و رحمان و رحیم است. خدائی که خالق زمین و آسمان ها و آگاه به سر و نهان همه موجودات است. خدائی که جان های ما همه از اوست و همه به سوی او رجعت خواهیم نمود. خدائی که جان را خود عطا می کند و آن گاه با قیمت گزاف خریداری می نماید. «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ...» شهادت می دهم محمد (ص) پیامبر و فرستاده بر حق خدا و علی (ع) جانشین بر حق او و اولین امام شیعیان است.

حمد و سپاس خدایی را که پیمان شکنان عاصی و سیه رویان بی آبرویی چون حقیر را در سایه لطف و حمایت خود روزی می دهد. حمد و سپاس خدای را که علی رغم بار سنگین گناه و معصیت و بی لیاقتی من، لیاقت جهاد در راهش را به من عطا فرمود.

حمد و سپاس خدای را که نعمت وجود رهبر کبیر انقلاب را به ما ارزانی داشت و توفیق خدمت و خادمی دولتش را به ما عطا فرمود. شکر و سپاس بیکران به درگاه خداوند کریمی که بر ما منت نهاد و انقلاب اسلامی را به ما عطا فرمود و بدین وسیله نعماش را بر ما تمام گردانید. «يَتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ»



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

خدایا! این چه انقلابی است که افراد را چنین متحول کرده است؟ بار خدایا این چه انقلابی است که از نوجوان ۱۴ ساله، قاسم ها و علی اکبرها و از پدران ۶۰ ساله، حبیب ابن مظاهرها ساخته است. خدایا کودکان این انقلاب اسباب بازی هایشان تفنگ و اسلحه و نقاشی هایشان توپ و تانک و عشقشان امام و آرزویشان شهادت است.

خدایا! من در جبهه از این بسیجی ها خجالت می کشم و تازه به عمق حقارت و غفلت و درماندگی خود پی می برم. نوجوانان کوچکی که هنوز موی در صورت ندارند و لیکن زاهدان و پارسایان و عاشقان و عارفان بی همتایی طریقت تو و شیرمردان غیور صحنه نبردند که دلبران و سلحشوران باید از آنان درس مردانگی و شجاعت بیاموزند.

خدایا! اینان چنان عاشقانه عبادت می کنند که گوئی تو را دیده اند و تو نیز به مصداق حدیث شریف «وَمَنْ عَشَقْنِي عَشَقْتُهُ وَمَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَمَنْ قَتَلْتُهُ» فریاد «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الشَّهَادَةِ فِي سَبِيلِكَ» آن ها را اجابت می نمایی.

خدایا! تو می دانی که من فقط و فقط دو آرزو در زندگی داشته ام و همیشه از تو آن ها را تقاضا می کرده ام، یکی ازدواج با همسر شهید و دیگری توفیق شهادت در راهت. ولی تاکنون لیاقت هیچ یک را از این نعمت هایت نداشته ام.

پروردگارا! به من روسیاه توفیقی ده که فردای قیامت در پیشگاه حسین تو خجل و شرمنده نباشم. معبودا! هر چند که تو فقط با مومنین معامله می نمایی و لیکن ترا به تمامی پیامبران و معصومین و به تمامی مقربین درگاهت سوگند می دهم که مرا نیز در زمره شهدا قرار دهی و شهادت در راهت را نصیب منمائی.

خدایا! امام عزیز این نفس مطمئنه و این سلاله پاک پیامبر و جبل الله الممتین را از ما مگیر. خدایا! سایه اش را بر سر این امت مستدام بدار و فریادهای خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار آن ها را اجابت کن. خدایا! امانت انقلاب اسلامی را که خود بما ارزانی داشتی به دست صاحب اصلی اش مهدی فاطمه برسان و این انقلاب را به انقلاب حضرتش متصل گردان.

خدایا! این رزمندگان در راه تو و برای اعتلای دین تو و به عشق خمینی تو می جنگند. ترا به اشک مادران و همسران شهدا سوگند پیروزیشان را امضا و راه کربلا را برایشان بگشا.

در پایان چند جمله ای به عنوان وصیت خدمت امت حزب الله عرض می نمایم. اول آن که همیشه به یاد خدا باشید و هیچ گاه در کارهایتان خدا را از یاد نبرید که گمراه خواهید شد. «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» دیگر این که به هوش باشید که خون شهدا مسئولیت سنگینی بر عهده شما



گذاشته است. بر شماست که با کوشش و جدیت راه آن ها را ادامه داده و پاسدار حرمت خونشان باشید که اگر کوتاهی نمائید فردا در پیشگاه خدا جوابی نخواهید داشت.

عزیزانم! شهدا سه امانت بزرگ امام، اسلام و انقلاب را به دست شما سپرده اند. امانت هایی که خود تا سرحد شهادت از آن ها پاسداری نمودند و اکنون بر شماست که با ایثار و فداکاری ادامه دهنده راه آن ها باشید. عزیزانم! از خانواده ها و همسران این اسطوره های صبر و شجاعت غافل نباشید و با عبادت و پیوند با آن ها رابطه خویش را با بهشتیان محکم نمائید.

برادران و خواهران عزیز! جبهه های نبرد را از یاد نبرید و از هیچ گونه کمک مالی و جانی در این راه دریغ نورزید که اکنون اسلام به فداکاری های شما امت حزب الله نیاز دارد رزمندگان اسلام را فراموش نکنید و برای پیروزی آن ها دعا کنید.

و اما شما پدر و مادر و برادر عزیزم!

ممکن است شما از فراق من ناراحت بشوید. درست است که از دست دادن عزیزان برای انسان مشکل است ولی در نظر داشته باشید که مقصد و هدف همه ما اسلام است و اسلام برای ما از همه چیز بالاتر است. مگر امام حسین (ع) برای حفظ اسلام خود را فدا نکرده؟ مگر اصحاب و یاران حسین برای هدفی جز اسلام جانفشانی کردند؟ مگر زینب کبری برای چه هدفی چنین مصیبت هایی را تحمل نمود؟ از شما می خواهم که بی تابی نکنید و اگر ناراحت شدید برای امام حسین و اصحاب و کودکان مظلومش گریه کنید که مصیبت واقعی برای آن هاست.

شما برای من سختی ها و رنج های زیادی کشیدید و محبت های زیادی به من روا داشتید ولی من نتوانستم پاسخ محبت های شما را بدهم. از شما به خاطر تربیت صحیح و هدایتیم در مسیر اسلام تشکر می نمایم. از شما می خواهم که بدی هایم را ببخشید و حلالم نمائید.

در تربیت محمد و حسن کوشش و دقت زیادی بنمائید و آن ها را به راه پیمائی ها و نماز جمعه ببرید تا ان شاء الله همگام با نسل جدید انقلاب به خیل یاوران امام پیوندند. در ضمت مقداری نماز و روزه قضا دارم که برایم ادا نمائید. دیگر عرضی ندارم و از همه برادران و خواهران التماس دعا و طلب حلالیت می نمایم.

والسلام.

علی صبوری ۱۳۶۱/۰۱/۲۱





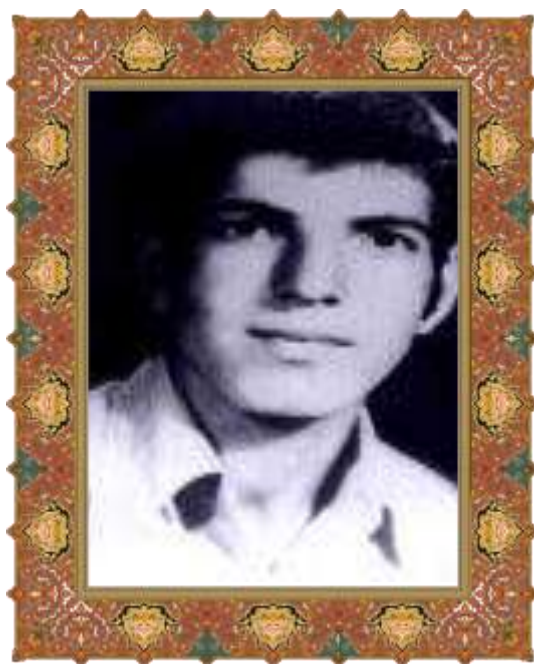
طلایح داران انقلاب دوم
دفتر نهاد نمایندتگی معام معظم رهبر فف در دانشگاه اراک

اسناد و مدارک





۱۵. شهید فضل الله عابدینز



دانشگاه : علوم پزشکی تهران

مقطع تحصیلی : دکترا

رشته تحصیلی : داروسازی

مکان تولد : قوهجین از توابع ابهر

تاریخ تولد : ۱۳۳۸/۰۹/۱۵

تاریخ شهادت : ۱۳۵۹/۰۹/۲۱

مکان شهادت : سوسنگرد



زندگی نامه

فضل الله عابدینی در پانزدهم آذرماه هزار و سیصد و سی و هشت در خانواده ای مذهبی و مستضعف در روستای قوهجین ابهر به دنیا آمد. در دوران کودکی زندگی سختی را تجربه کرد. شهید عابدینی در دوران کودکی، مادر خود را از دست داد و از آن پس کنار پدر پیرش زندگی کرد. از همان دوران کودکی توجه ویژه ای به اجرای احکام اسلامی داشت. فضل الله دوران دبستان را در روستا به پایان رساند و سپس برای ادامه تحصیل به تهران رفت. و در منزل برادرش در یکی از محلات فقیر نشین تهران ساکن شد. در سال هایی که دور از خانواده و در شهر تهران مشغول گذراندن دوران دبیرستان بود، در هنگام فراغت و تعطیلی به روستا می رفت و پدرش را یاری می داد. با وجود برخورداری از حداقل امکانات، در سال ۱۳۵۷ و همزمان با اوج گیری انقلاب اسلامی در کنکور رشته تجربی شرکت نمود و موفق شد در دانشکده داروسازی تهران قبول شود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی عضو انجمن اسلامی دانشکده شد و پس از مدتی سرپرستی جهاد سازندگی دانشکده را به عهده گرفت. در این زمان کمک به روستاییان و کشاورزان را در ردیف کارهای اصلی خود قرار داده بود و سعی می کرد روزهای جمعه و ایام تعطیل به اتفاق برادران و خواهران مسلمان و متعهد دانشکده به روستاهای اطراف تهران برود. و به کشاورزان در برداشت محصول و کارهای دیگر کمک کند. او از جمله افرادی بود که در حمله به لانه جاسوسی آمریکا در سیزده آبان ماه سال ۱۳۵۹ شرکت داشت. جریان حمله به لانه جاسوسی و گروگانگیری جاسوسان به حدی آمریکا را عصبانی کرده بود که هر لحظه امکان داشت مستقیماً یا با واسطه عوامل داخلی خود به لانه جاسوسی حمله کند. به این علت، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام درصدد امنیت داخلی و دفاع در مقابل تهاجم احتمالی برآمدند. در این رابطه، فضل الله در تشکیل گروه ضربت لانه جاسوسی، ساختن سنگر و ایجاد طرح های دفاعی سهم بسزایی داشت. او برای افزایش توان و آشنایی بیشتر با امور دفاعی، در دوره تاکتیک نظامی که مربیان آن از نیروهای مخصوص (کلاه سبز) ارتش بودند، شرکت کرد.

تلاش ناکام آمریکا برای آزادسازی گروگانها و حادثه صحرای طبس باعث شد برای نگهداری گروگانها مسائل امنیتی بیشتری رعایت شود و در این رابطه، جاسوسان به شهرهای مختلف ایران انتقال داده شدند. شهید فضل الله برای نگهداری گروگانهای منتقل شده به تبریز، به آن شهر رفت. شهید فضل الله در عین حال که دانشجویی کوشا، درس خوان و مستعد و از دانشجویان زنگ ورودی ۵۷ بود، به فعالیت های فکری و اعتقادی نیز می پرداخت. او در عین احترام به دیگران، در بحث ها بر موضع حق خود پافشاری می کرد. از وقتی که به تبریز رفته بود، بر خود واجب می دانست که در پاکسازی مهاباد همراه برادران پاسدار و ارتشی شرکت کند و دشمنان اسلام و انقلاب را نابود سازد. او برای رفتن به میدان جهاد و شهادت بی اندازه کوشش می کرد. زمانی که فرماندهی



سپاه پاسداران تبریز به یکی از برادران دانشجوی پیشنهاد می-شود، او با فضل الله مشورت می کند. فضل الله در جواب می گوید: «مسئولیت را قبول کن به شرطی که مرا به غرب و کردستان بفرستی.»

بعد از آنکه برادر مذکور مسئولیت فرماندهی سپاه را می-پذیرد، به فضل الله توصیه می کند که در تبریز بماند و مسئولیت بسیج روستائیان را بر عهده گیرد و آنها را برای مبارزه با دشمنان خارجی و داخلی آماده سازد. فضل الله بنا به وظیفه شرعی این کار را برعهده می گیرد و به خوبی از عهده این کار بر می آید. زمان زیادی از مسوولیت جدید او نمی گذرد که حمله شدید هوایی و زمینی عراق متجاوز علیه ایران شروع می شود و فضل الله سعی می-کند مسوولیت خود را به فرد دیگری واگذار کند و راهی میدان جهاد شود. سرانجام به آرزوی خود می رسد و با تنی چند از دوستانش راهی جبهه حق علیه باطل می-شود بلافاصله برای دفاع از شهر سوسنگرد، اعزام می شوند. در چند روز اول نبرد نابرابری که یک طرف آن تعداد اندکی انسان خداجو با سلاح اندک بودند و طرف مقابل، لشگریان با بن دندان مسلح متجاوز، تعدادی از همزمانش به شهادت می-رسند. سرانجام زمانی که چهار روز متوالی از نبرد بی امان با دشمن متجاوز می گذشت، در تاریخ ۱۳۵۹/۰۸/۲۱ شربت گوارای شهادت را نوشید و به حضرت حق پیوست. او در دیدار با یکی از برادرانش گفته بود: «من حتماً شهید خواهم شد. از طرف من به همه آشنایان بگو که از خطاهای من بگذرند و برایم از درگاه احدیت آمرزش بطلبند.»

نام او به عنوان اولین شهید از دانشجویان پیرو خط امام در تاریخ ثبت شد..

فضل الله به پول و مادیات اهمیتی نمی داد و مدت کمی که در سپاه بود حقوقی دریافت نکرد و پول اندکی که از کمک هزینه دانشجویی ذخیره کرده بود به پدرش کمک می کرد و در زمان جنگ مقداری از آن را به حساب (کمک به مخارج جنگ) واریز کرد.

خاطرات

۱. مجاهدت

دو رویداد در آن زمان به وقوع پیوست که ایشان را خیلی خوشحال کرد یکی پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) که شهید آن را رهایی ستمدیدگان از چنگال ابرقدرت ها و استعمارگران می دانست و دیگری تسخیر لانه جاسوسی آمریکا که سر منشأ بدبختی ها در ایران بود لذا ایشان نیز در این برنامه حضور داشت بعد از آن ایشان و تنی چند از دوستانش مسئولیت جهاد دانشگاه را بر عهده داشتن و شبانه روز در رفع مشکلات روستائیان اطراف تهران تلاش می کردند. اصلاً خستگی در آن ها معنا نداشت. با اخلاص و شور و علاقه کار می کردند. او رفع خستگی را در باز شدن گره ای از مشکلات مردم می دانست. مدتی هم به تبریز



رفت و در جهاد آن جا مشغول بود. حضور منافقین در کردستان او را آزار می داد لذا درخواست اعزام به جبهه کردستان را نمود.^{۲۵}

۲. ساده زیستی

زندگی خیلی ساده ای داشت، در محیط دانشکده هم که بود، با لباس خیلی ساده رفت و آمد می کرد. یعنی شاید همون لباسی که از اول پوشیده بود ما تا آخر هم ایشان را با همین لباس می دیدیم. چون خیلی ساده زندگی می کرد و دیگر این که تو درس به خیلی ها کمک می کرد یعنی اگر کسی مشکلی داشت، خیلی قشنگ باهاش صحبت می کرد تا مشککش رفع شود و درس را بفهمد، ایشان جزء بچه های زرنگ بود.^{۲۶}

۲. عمل به تکلیف

در سپاه پاسداران تبریز حفاظت از گروگان های لانه جاسوسی تبریز را به عهده گرفته بود، شب و نیمه شب، قوری چای به دست به سراغشان می رفت و با نگهبان ها گپ می زد. با این که سنش کم بود، دقت و ویژه ای در اجرای احکام داشت، اما دین داریش به همین جا ختم نمی شد و معترض جدی سیاست های رژیم شاهی بود. جمعه ها و روزها تعطیل اعضای جهاد سازندگی را به روستاهای اطراف تهران می برد. آن ها هر کاری که از دستشان برآمد، می کردند.

خودش را برای طرح های دفاعی و تشکیل گروه ضربت لانه جاسوسی آماده می کرد. در دوره تاکتیک نظامی ارتش هم شرکت می کرد. نظراتش را صریح می گفت، همه گروه ها را می شناخت و به نظرات دیگران احترام می گذاشت اما از موضع حق خود کوتاه نمی آمد.^{۲۷}

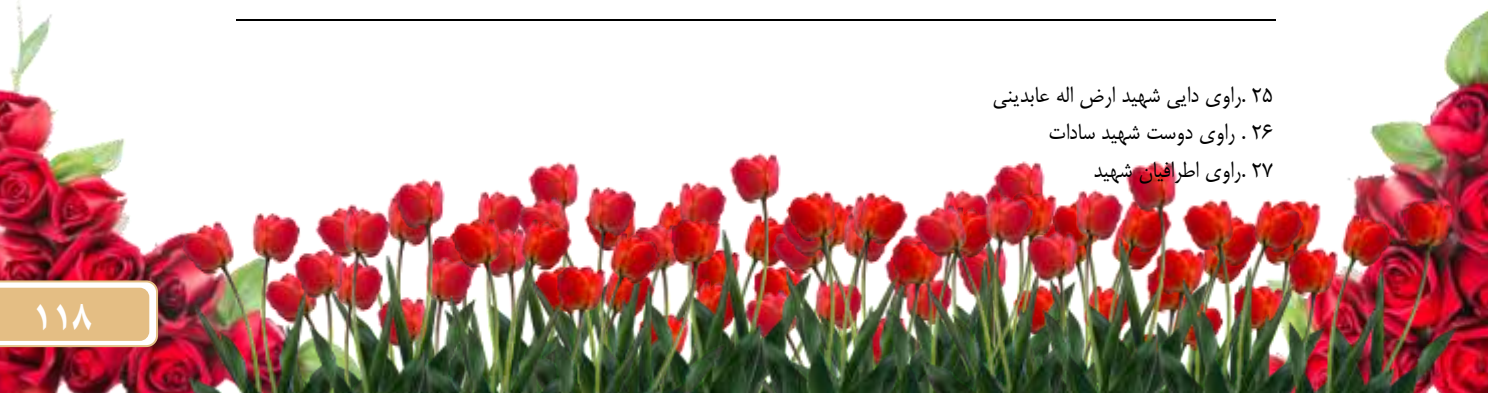
وصیت نامه

سلام بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی و سلام بر پیروان حقیقی او که بعضی شهادت را برگزیدند و به لقاءالله پیوستند و برخی دیگر به انتظار شهادت، پر توان و پر امید در راه اسلام و حاکمیت الله بر تمامی زمین می

۲۵. راوی دایی شهید ارض اله عابدینی

۲۶. راوی دوست شهید سادات

۲۷. راوی اطرافیان شهید





کوشند. سلام بر پیروانی که اکثرا از طبقه محروم و ستم دیده جامعه هستند اما پوچی مادیت را درک می کنند و می دانند راه خمینی حرکت به سوی رفاه و زندگی مادی فقط نیست بلکه آسایش انسان همراه با حرکت به سوی الله و رسیدن به مقام عبودیت رب العالمین است و در این راه همه چیز خود را از خدا می دانند و به سوی او حرکت می کنند.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

فضل الله عابدینی





طلایح داران انقلاب دوم
دفتر نهاد نمایندتگی معمار معظم رهبر روح در دانشگاه اراک

اسناد و مدارک





طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندت‌کناع مقام معظم رهبر روح در دانشگاه اراک



شماره: ۴۴۴۱۲۷/۱۳۸۳
تاریخ: ۱۳۸۳/۰۷/۰۷
پوست:

بنام نهاد طلایح انقلاب شهرستان اهر
از: سید پاسداران انقلاب اسلامی، سید امجد اهر - وزیر روح - معاون
موضوع: گواهی شهادت

سلام علیکم

احتراماً بدینوسیله گواهی میشود برادر نضال در عا و پسران فرزاد و حسن -
با عضویت بسیجی در تاریخ ۸/۸/۵۹ به منطقه پهنوسیب -
ارام و در تاریخ ۲۱/۹/۵۹ در عملیات پهلوانشهری - در سال سرسبزگرد
بر اثر ترکش خمپاره بم ناحیه لکهای بون شهید گردید. است لذا
مراسم جهت انعامات لازم اعلام میگردد.

فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
سازمان بسیج
دانشگاه اراک
آرامگاه شهید و سنا لکهای

۱۳۸۳ - ۸۱/۱ - ۲۰۱۲۷

۸۷۲۳
۷۱
۱۳۸۳/۰۷/۰۷

۱۳۸۳/۰۷/۰۷

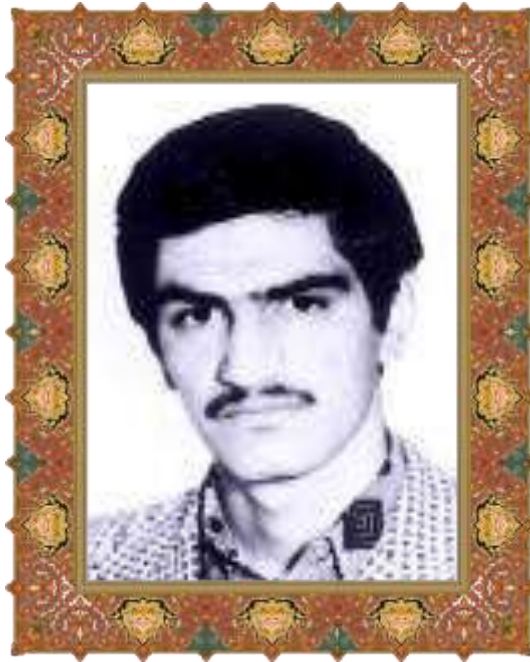




طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

۱۶. شهید محمدفاضل



دانشگاه: صنعتی شریف

مقطع تحصیلی: کارشناسی

رشته تحصیلی: صنایع

مکان تولد: سبزوار

تاریخ تولد: ۱۳۳۸/۰۲/۰۲

تاریخ شهادت: ۱۳۵۹/۱۰/۱۶

سمت: تیربارچی

مکان شهادت: هویزه



زندگی نامه

شهید محمد فاضل در اردیبهشت سال ۱۳۳۸ متولد شد. او با تولد خود ریسمان عاطفه، دوستی و محبت خانواده شد که همه را به هم پیوند داد. شهید محمد فاضل به سبب فضای عطر آگین مذهبی خانواده، علاقه بیشتری به مسائل مذهبی نشان می داد. به عاشورا عجب عشق می ورزید. در روزهای سرد زمستان عاشورای سال های کودکی با پدر خود همراه می شد و در دسته های سینه زنی شرکت می کرد. پدرش مانع می شد، ولی او گوشش به این حرف ها بدهکار نبود، چون عاشق حسین (ع) بود. کمی بزرگتر شد، در مجالس قرآن و قرائت شرکت می کرد. ده سال بیشتر نداشت که در شب عید فطر، نماز هزار قل هو الله را می خواند و اصرار اطرافیان که ابراز می داشتند: «این نماز برای تو سنگین است تو هنوز بچه ای، چرا این نماز طولانی را می خوانی.» در او اثر نمی بخشید و او در پاسخ تنها می گفت: «می خوانم تا شهید شوم.»

دوره تحصیلات دبیرستانی را که می گذراند، به شرکت در جلسات سخنرانی مبادرت ورزید و با دوستانش در فعالیت های سیاسی - مذهبی شرکت می جست. سال آخر تحصیلات را در دبیرستان «ابن یمن» مشهد گذراند و در حالی که به علت فعالیت های ضد رژیم مورد تعقیب ساواک بود، نزد یکی از روحانیون دروس حوزوی را فرا می گرفت. او جوانی بود که در ابعاد علمی و عملی ممتاز و در ایمان و جهاد پیشتاز بود. بسیار روزه می گرفت و متین، کم حرف و صبور بود. برگزاری نمایشگاه های کتاب، کلاس های قرآن و عقیدتی - سیاسی و افشاکاری توطئه ها و جنایات رژیم و دشمنان شرق و غرب از جمله آمریکا در قالب مقالات، از جمله فعالیت های محمد در دوره انقلاب بود.

محمد پس از گذراندن دوران تحصیل در دبستان، راهنمایی و دبیرستان مدرک دیپلم خود را در رشته ریاضی دریافت کرد و ابتدا در دانشگاه مشهد قبول شد، ولی به علت فعالیت های سیاسی بیش از چهار واحد نگذراند و بعد چون تهران را برای ادامه فعالیت مناسب تر می دید، مجدداً با شرکت در کنکور، در دانشگاه صنعتی شریف در رشته صنایع پذیرفته شد. وی در طول دوران تحصیلی خود محصلی ممتاز بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، فاضل در پاسخ به ندای امام خمینی (ره) در تابستان سال ۱۳۵۸ به همت چند تن از دوستانش، جهادسازندگی را در سبزوار تشکیل داد و خود برای فعالیت در روستاهای محروم سبزوار به عنوان نیروی رسمی به همراهی برادران جهادسازندگی به منطقه دوچاهی، روستایی در کویر رفت؛ جایی که مردم از ابتدایی ترین وسایل زندگی نیز محروم بودند. وی در جهادسازندگی و سپاه فعالیت عمده داشت و جزو دانشجویان پیرو خط امام (ره) بود. او همچنین در جریان تسخیر لانه ی جاسوسی سهیم بود و در فعالیت های سیاسی - اجتماعی شرکت می جست. وی جزوه ای نیز تحت عنوان «عراق در جولانگاه بعث» چاپ نمود. در آبان ماه سال ۱۳۵۹



برای رفتن به جبهه عازم تهران شد و با جمعی از دانشجویان برای ملاقات امام خمینی (ره) به قم رفتند و امام در ضمن سخنانی، آنان را برای رفتن به جبهه تشویق نمودند.

محمد درباره انقلاب می گفت:

«اصل، انقلاب است و اصل انقلاب امام است لذا تداوم انقلاب منوط به پیروی از خط امام است و پیروی از خط امام، حفظ خون شهداست.»

محمد در ۵۸/۸/۱۳ در فتح لانه جاسوسی آمریکا نقش موثری داشت و در همین رابطه در فروردین ۵۹ در مسجد جامع سبزوار طی یک سخنرانی به تشریح مواضع دانشجویان پیرو خط امام پرداخت. تابستان ۵۹ از طرف سپاه پاسداران تهران به سبزوار آمد و با برگزاری کلاس هایی برای نهاد های سپاه، جهاد و نهضت موجب وحدت و یکپارچگی آن ها گردید و سپس جهت فعالیت در روستاهای محروم سبزوار به دوچاهی، روستایی در قلب کویر شتافت. شهید در آبان ۵۹ عازم جبهه های نبرد شد و به سوسنگرد رفت و فرماندهی گروه «اخلاص» که متشکل از دانشجویان بود را عهده دار شد. او سرانجام در ۵۹/۱۰/۱۶ در هویزه به آرزوی دیرینه اش که شهادت در راه دوست بود، رسید.

در تابستان ۵۹ همکاری خود را با سپاه نیز آغاز نمود و در آبان ۵۹ عازم جبهه های نبرد شد. در ۱۶ دی ماه همان سال به همراهی بسیاری از یاران ایثارگر و پیروان خط امام به وسیله تانک های دشمن محاصره می شوند و به شهادت می رسند.

خاطرات

۱. خستگی ناپذیر

با شروع جنگ تحمیلی صدام به کشورمان، آبان ماه ۱۳۵۹ عازم گلف اهواز شد. در گلف به اطلاعات عملیات پیوست و از طرف حسن باقری با یکی نیروهای اطلاعات عملیات اقدام به شناسایی ستون پنجم دشمن کرد. آنها در یک تیم سه نفره موفق به کشف یک گروه شدند که آنها را با بیسیم، مقادیری سلاح و مهمات دستگیر و تحویل ستاد عملیات جنوب نمود. سپس به سوسنگرد رفت و کار شناسایی را در کنار حمید تقوی آغاز کرد و پس از مدتی فرماندهی گروه اخلاص را برای شناسایی و عملیات های شبانه به عهده دار گرفت. پس از عملیات گشتی رزمی، در یکی از این عملیات ها از ناحیه سر مجروح شد. او با سر باند پیچی شده دوباره به گلف بازگشت و به



سوسنگرد اعزام شد. محمد که منطقه کرخه کور و دشت هویزه را بخوبی می‌شناخت مشتاقانه برای فتح خرمشهر وارد عملیات نصر شد.^{۲۸}

وصیت نامه

بنام خدا

با طمأنینه و انشاء الله یقین قلبی و حاصل شدن قطع، در کوچیدنم جز اینکه از همه حلالی می‌طلبم، وصیت دیگری در نظرم نیست (اقبل عذر اخیک فان لم یکن له عذرا فالتمس له عذرا).
والسلام عبدالله: محمد فاضل



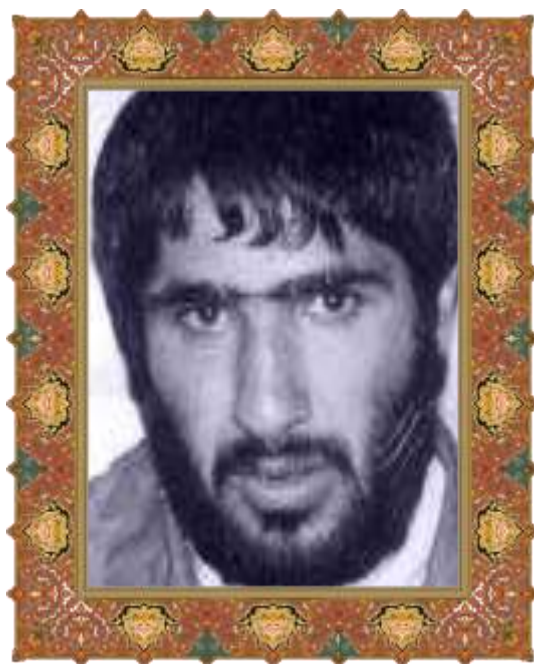
طلایح داران انقلاب دوم
دفتر نهاد نمایندتگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

اسناد و مدارک





۱۷. شهید ناصر فولادی



دانشگاه: صنعتی شریف

مقطع تحصیلی: کارشناسی

رشته تحصیلی: مهندسی متالورژی

مکان تولد: کرمان

تاریخ تولد: ۱۳۳۸/۱۰/۰۷

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۰۳/۰۳

سمت: مسئول تبلیغات جنگ

مکان شهادت: خرمشهر

عملیات: الی بیت المقدس



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

زندگی نامه

شهید ناصر فولادیدر سال ۱۳۳۸ در کرمان دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در دبستان جیحون و دوره متوسطه را در دبیرستان علوی به پایان رسانید؛ دبیرستانی که به علت فعالیت هایی همین دانش آموزان توسط ساواک تعطیل شد ولی با اوج گیری انقلاب بازگشایی شد.

ویدر سال ۵۷ دیپلم گرفت و در کنکور همان سال شرکت کرد و در رشته متالورژی دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شد. او در اشغال لانه جاسوسی جزو دانشجویان پیرو خط امام بود و نقش فعالی را در انقلاب ایفا نمود. بعد از تحویل گروگانها و بسته شدن دانشگاه ها در جریان انقلاب فرهنگی، به سپاه پاسداران منطقه ۶ کرمان ملحق شد و پس از گذراندن دوره تعلیمات نظامی، جهت کمک رسانی به مردم فقیر مهاباد و کامیاران به آنجا اعزام شد.

پس از آغاز جنگ تحمیلی، ناصر به سومار اعزام شد و مسئولیت انتقال شهدا و مجروحین به کرمان را بر عهده گرفت. پس از آن به مدت هفت ماه بخش دار جبال بارز در شهرستان جیرفت شد و با رسیدگی فعال به امور روستاییان در جهت تامین رفاه آنان قدم های موثری برداشت. از جمله خدماتی که ارائه کرد، برق کشی، جاده سازی و احداث تعداد زیادی حمام برای روستاییان بود.

ناصر می دانست کاری که می کند جهاد است ولی جهاد بالاتر را جبهه می دانست. به همین دلیل استعفا داد و به سپاه رفت. مدتی مسئول تربیت بدنی سپاه منطقه ۶ شد.

شهید فولادی در هیچ زمانی دست از تبلیغ اسلام بر نمی داشت و همواره به تزکیه نفس و ترغیب دیگران به این امر مهم می پرداخت. شعار دل و زبانش در هرجا که حضور می یافت پیروی از خط امام و دفاع از اسلام و دعایش توفیق شهادت بود و با تمام وجود خود را برای شهادت آماده می کرد.

ایشان کم غذا می خورد، برای تقویت اراده به کوهنوردی می رفت و در جای سخت می خوابید. از دروغ دوری می جست و برای پایداری بر راه شهدا در هر شهر که قدم می گذاشت اول به گلزار شهدای آن شهر می رفت. زیاد عبادت می کرد و حتی در شب قبل از شهادتش هم تا صبح نخوابیده و به عبادت مشغول بود. چه بسا که خود را برای ملاقات با معبودش آماده می کرد و می خواست که پاک و منزه با خدایش دیدار کند.

ایشان مسئول تبلیغات جنگ در خط اول شده بود و در عملیات فتح خرمشهر به هنگام سیم کشی برای بلندگوهایی که به منظور دعوت نیروهای عراقی جهت بازگشت به حق در کنار اروند رود نصب می شدند، به وسیله ترکش خمپاره به آرزوی دیرین خود یعنی شهادت رسید.





خاطرات

۱. آرزوی دیرین

یادم هست یک روز ناصر از من سؤال کرد؛ «مادر دوست داری من چگونه شهید شوم؟» گفتم: نمی دانم، تو چه طور دوست داری شهید شوی گفت: «مادر من دوست دارم فوری شهید نشوم، چند ساعت در خون و درد بغلتم و ناراحتی و سختی جانبازان را نیز درک کنم». اتفاقاً به این آرزو و مراد خود دست یافت و با حدود یازده ترکش خمپاره مجروح شد که او را برای درمان به یکی از بیمارستان های صحرایی منتقل کردند و به گفته شهید بزرگوار سیدرضا مهدوی قبل از شهادت ذکر یا حجه بن الحسن العسکری بر لب داشته است.^{۲۹}

۲. عاشق امام

زمانی که امام بیمارستان شهید رجایی بودند مسئله انتخابات بود و یک سری اسناد لانه مانده بود که صداسیما باید پخش می کرد و قرار بود ما با عده ای از بچه ها به خیابان صداوسیما برویم که چرا اعلامیه ها را پخش نکرده اند. ما پلاک و پرچم تهیه کردیم. ناصر گفت: امام را به بیمارستان رجایی آوردند. اوضاع حساس بود ناصر می ترسید اگر ما برویم باعث درگیری شود و سروصدا باعث شود به امام آسیب برسد یا سر و صدا شود. به خاطر عشقی که به امام داشت می گفت باید جوری باشد که صدا به بیمارستان نرسد. وقتی ما وارد اتوبوس ها شدیم، بچه ها متوجه شدند جمعیت زیادی از گروه های چپی وارد اتوبوس شدند و بچه های ما به دست همه تابلو و پلاکارت می دادند و ما برای اینکه اوضاع را کنترل کنیم گفتیم که بچه ها صلوات بفرستند و همه حتی گروه های چپی، صلوات می فرستادند. وقتی که به صداوسیما رسیدیم ناصر خیلی مواظب بود که اوضاع شلوغ نشود و من و یکی از بچه های دانشگاه تهران بالا رفتیم و به نگهبان ها گفتیم که ما می خواهیم بچه ها را پراکنده کنیم، برگشتیم و گفتیم که قرار است اعلامیه ها را از صداوسیما پخش کنند و ناصر بچه ها را جمع می کرد و می خواست اوضاع آرام شود و همه هم و غمش امام بود و حواسش از اعلامیه و انتخابات پرت شده بود و همه این ها به عشق و صفایی که در وی بود بر می گردد.^{۳۰}

۲۹. راوی مادر شهید

۳۰. راوی دوست شهید آقای محمدرسا



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

۳. بی تفاوت نبودن

در سال ۵۹ در مهاباد بودیم در اثر درگیری من مجروح شدم و حدود سه ماه بستری بودم. ناصر بعد از عملیات سومار، برای مرخصی آمده بود کرمان. ایشان به دلیل اینکه من احساس دل‌تنگی نکنم و مبادا ناراحت باشم و در خانه تنها باشم به من سر می زد و برایم کتاب می آورد و به طور ضمنی مسائل دینی را تذکر می داد، در خصوص نماز شب، نمی گفت من می خوانم، ولی در مورد مزایای نماز شب صحبت می کرد که استفاده کنیم. موتور هوندای ۱۱۰ داشت که هر وقت فرصتی بود و هوا خوب بود می گفت بیا برویم گردش با همان پای من که در گچ بود، پای مرا می بست و مرا سوار موتور می کرد، مرا می برد گردش. بسیار دلسوز و مهربان بود.^{۳۱}

۴. مجاهد واقعی

ایشان به عنوان بخشدار جبال بارز بودند، این جلسات قبل از انقلاب، یا در ادامه انقلاب، بعد از آن هفتگی در خمین بود و ادامه داشت، شب شهید ناصر فولادی من را می بیند و می گوید که من صبح می خواهم بروم جیرفت، بیا با من برویم، گفتم: باشد برویم، یک ماشین جیب گرفت ما نشستیم و ناصر هم نشست پشت ماشین و رفتیم جیرفت؛ منطقه محمدآباد مسکون. از آنجا حرکت کرد برود توی منطقه، منطقه جبال بارز محمدآباد مسکون وسیع و وسعت آن زیاد بود. یکی دو هفته با ناصر بودیم. ناصر به عنوان بخش دار منطقه بود. دو هفته ما در خدمتشان بودیم در سخت ترین جاها ناصر پیاده می رفت تا برسد و امکانات می برد و تمام ادارجات جیرفت را می کشید زیر خدمات دهی و کار. ما دوهفته با ایشان بودیم ایشان بخش دار منطقه بودند. اما ما مرتب توی ماشین می خوابیدیم. در آخر من به ایشان گفتم، تو چه جور بخش داری هستی؟ دفتر و تشکیلات تو کجاست؟ ما نمی توانیم یک شب توی خانه بخش دار بخوابیم؟^{۳۲}

۵. اخلاص

خاطر من نمی رود که یک روز صبح که می خواستیم صبحانه بخوریم ناصر با مادرش صحبت کرد و گفت که من می روم نان بگیرم و برگردم و صبحانه با هم بخوریم. نانوایی درست زیر طبقه هم کف منزل ما قرار داشت و

۳۱. راوی دوست شهید آقای رضا سخی

۳۲. راوی دوست شهید آقای جواد رزم حسینی



گرفتن نان ناصر یک مقداری به تعویق افتاد و از آن زمان گذشت و وقتی آمدند من ناراحت بودم که چرا دیر کرده ناصر آمد و کنار من نشست و مشغول صبحانه خوردن شد.

من در چهره ی این عزیز خواندم که مشکلی در راه به وجود آمده و همین طور که کنار من نشسته بود، من دست پشتش گذاشتم و گفتم: چی شده؟ مشکلی پیش آمده؟! در همان لحظه دیدم که اشک هایش ریخت و وقتی که سوال کردم چی است، خیلی مظلومانه گفت و صحبت بر این داشت که من رفته بودم که نان بگیرم، یک پسر تهرانی کنار من ایستاده بود و سه مرتبه من دستم را گذاشته بودم، دیدم که این پسر یک سنگ داغی روی دستم گذاشت که دستم داشت می سوخت و مجددا دستم را که برمی داشتم و جای دیگر می گذاشتم دو مرتبه پسر این کار را تکرار می کرد تا توانستم نان را بگیرم و بیایم و در این فاصله دو سه مرتبه دستم سوخت.

وقتی که من از ایشان سوال کردم که چرا برخورد نکردی و این ها؟ با یک لبخند و با یک دنیا عاطفه گفت: علی آقا من نمی توانم با کسی درگیر بشوم. من در آن روز و در ابتدا فکر کردم خب به هر جهت، بچه کرمان است و آن ها هم بچه تهران هستند و گفتم که شاید کمی ترسیده باشد ولی این فکر وقتی که به عملکرد ناصر می رسیدم احساس کردم این عزیز در هر زمان هم شاید فکرش، فکر خدایی بود. پیش خودش این جور تعبیر کرده بود که تا این شخص این طور برخوردی نکند با بنده و با همان چهره مظلومانه خودش بفهماند که پسر بچه اشتباه کرده است.^{۳۳}

لحظات قبل از شهادت

در آخرین سفر در خدمت شهید فولادی بودم که قبل از عملیات بیت المقدس انجام شود. به اتفاق شهید ماهانی با ماشین به طرف اهواز حرکت کردیم. در ماشین ناصر خیلی آرام کنار من نشسته بود و در فکر فرورفته بود. بعد از چند لحظه ای گفتم: «این آخرین سفر من است.» من هم به شوخی گفتم: «اگر این آخرین سفر است باشد من کنار تو نیستم و با تو نمی آیم» شهید ماهانی هم شروع کردند راجع به شهادت صحبت کردن و ناصر همچنان در فکر بود و به حرفهای شهید ماهانی گوش می داد تا این که به اهواز رسیدیم و در نزدیک شلمچه مستقر شدیم که ایشان در مرحله دوم عملیات هم شرکت کردند. دقیقاً روز فتح خرمشهر بود که عده ای از بچه ها علیرغم این که حاج قاسم سلیمانی اعلام کرده بود که باید خط خودمان را حفظ کنیم طاقت نیاورده بودند و به



طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

طرف خرمشهر حرکت کرده که شهید فولادی نیز همراه شان بود، البته ما در ابتدا خبر نداشتیم که او هم به خرمشهر رفته است. یادم هست شهید شیخ بیگ آمد و گفت: «به ستاد معراج رفته ام و ناصر را دیده ام»، ما تعجب کردیم و اصلاً باورنمی کردیم زیرا آن روز تپ ما عملیاتی نداشت و نقش ما بیشتر پدافند بود تا آفند، به هر حال در مرحله سوم عملیات بیت المقدس ناصر هم در کنار دیگر کبوتران خونین بال به فیض شهادت نائل آمد.^{۳۴}

اسناد



۳۴. راوی سردار بنی اسدی





طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

۱۸. شهید سید احمد که خدا زاده خراسان



دانشگاه: صنعتی امیرکبیر

مقطع تحصیلی: کارشناسی

رشته تحصیلی: مهندسی مکانیک

مکان تولد: قائمشهر

تاریخ تولد: ۱۳۴۱/۰۱/۰۲

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۰۳/۱۲

مکان شهادت: شلمچه



زندگی نامه

شهید سید احمد کدخدازاده در ۲۱ آبان ماه ۱۳۳۹، در قائم شهر به دنیا آمد. او اولین فرزند خانواده بود. او در کودکی کمتر شیطنت می کرد، بچه خوش سیمایی بود، همه او را دوست داشتند، از همان اوان کودکی علاقه شدیدی به روزه گرفتن داشت و همیشه اصرار داشت که به هنگام سحر بیدارش کنند، در موقع نماز خواندن پدر و مادر به تقلید از آنها دو لا راست می شد، در ۵ سالگی نماز خواندن را فراگرفت و قبل از دبستان در کلاس آمادگی دبستان مهدیه ثبت نام کرد. در همان زمان یکی از روحانیون که برای تدریس قرآن از قم به مسجد حجتیه صبور سید محله قائمشهر آمده بود، به سیداحمد که قرآن را تا اندازه دلخواه با توجه به مقتضای سنش فرا گرفته بود، یک جلد کلام الله مجید هدیه کرد. کدخدازاده در سال ۱۳۵۷ پس از اخذ مدرک دیپلم، با وجود اینکه شرایط ادامه تحصیل در خارج از کشور را داشت، در کنکور سراسری شرکت کرد و در رشته مکانیک دانشگاه امیرکبیر تهران قبول و مشغول تحصیل شد. او با آغاز حمله عراق به ایران و اقدامات ضد انقلابیون در غرب کشور عاشقانه قدم در راه جهاد گذارد و مدتی در غرب کشور از جمله آذربایجان غربی و بعد در سنندج به دفاع از آرمان های کشور مشغول شد. کدخدازاده بارها در عملیات های جنوب کشور شرکت کرد و سرانجام در خردادماه ۱۳۶۱ به فیض شهادت نائل شد.

خاطرات

۱. عرق وطن

دوره اول دبیرستان را در دبیرستان جامع شهرستان ساری سپری کرد و برای سال های بعد به دبیرستان رازی قائمشهر منتقل شد و در خرداد سال ۵۶-۱۳۵۷ به اخذ دیپلم نائل شد و به اصرار دایی اش برای ادامه تحصیل در خارج از کشور در کنکور زبان خارجه شرکت جست و موفق شد ولی باطناً علاقه ای به تحصیل در خارج از کشور نداشت و در مباحثه ای که با دایی اش داشت، دایش می گفت یا در امتحانات بورس دانشگاه کشورهای خارج شرکت کند و یا از امتیازی که خود در کنکور زبان کسب کرده است به خارج از کشور برود ولی او همچنان نزد والدین خود اصرار داشت که در داخل کشور به تحصیل خود ادامه دهد و سپس در کنکور سراسری سال ۱۳۵۷ شرکت جست و در رشته مکانیک دانشگاه صنعتی امیرکبیر (پلی تکنیک)، قبول شد.



۲. عاشق خدا

صبح در سنگر نشسته بودیم و طبق روال هر روز بقیه دوستان هم از سنگر هایشان آمده بودند ، کار خاصی نداشتیم . در میان بگو بخند های مان ، یکی از بچه ها دوان دوان آمد و یک جمله گفت :

” عبدالعلی شهید شد ! “

با شنیدن این جمله گویی زبان در دهانمان چسبید و یک لحظه مبهوت نشستیم . شنیدن این جمله برایم غیره منتظره نبود ، گویی از قبل انتظار شنیدنش را داشتم ! حقیقتش هم ، همین بود چون این بار که جبهه آمدیم از نگاهش فهمیدم که رفتنی است .

” شهید عبدالعلی نجف آبادی فرمانده گروهان فتح از گردان بلال دزفول “

بعد از شنیدن این خبر حال خوبی نداشتم ، دائم خودم را سرزنش می کردم که چرا من لیاقت رسیدن به چنین مقامی را ندارم . از سنگر که بیرون می آمدم هر لحظه این انتظار را داشتم تا یک گلوله خمپاره کنار پایم سبز شود ! بعد از شهادت عبدالعلی ، آن روز احساس عجیبی به من دست داده بود ...

آن روز وقتی خورشید داشت کم کم قافله نور خود را جمع می کرد تا دنیا را به دست ظلمت شب و سیاهی آن بدهد ، با حالتی افسرده و غمگین نماز مغرب و عشاء را خواندم بعد از نماز کنار در ورودی سنگر پای بیسیم ها نشستم ، آن شب اصلا اشتهای غذا خوردن نداشتم . اتفاقا آن شب بخاطر احتمال پاتک دشمن هرکس مشغول کاری بود ، من هم کنار بی سیم ها منتظرگرفتن اخبار جدید بودم . یک دوتا از بچه ها هم که کاری نداشتند داخل سنگر خوابیده بودند .

سید احمد کدخدا زاده در حال باز کردن کنسرو ماهی برای شام بود ، در این اوضاع واحوال ناگهان صدای شلیک خمپاره عراقی ها را شنیدم در یک لحظه گفتم الان در نزدیکی من خواهد خورد خودم را جمع کردم تا داخل سنگر بپریم که ناگهان گلوله مستقیم بالای سر من روی سنگر فرود آمد ...

چند لحظه نفهمیدم جریان چیست ، پس از لحظاتی بخود آمدم و دیدم سنگر روی سرم خراب شده و صدای ناله بچه ها بلند است . با هر زحمتی بود خودم را از سنگر بیرون کشیدم ...

از سر رویم خون می آمد ، وقتی مطمئن شدم که چندان زخمی بر نداشته ام پیش بچه ها رفتم فریاد الله اکبر بلند بود ، سید احمد کدخدا زاده و علیرضا ستوده زخمی شده بودند . آمبولانس آمد آن دو را داخل آمبولانس گذاشتند و من هم کنارشان نشستم ، در بین راه متوجه شدم سید احمد یکی از دست هایش از میچ قطع شده و خودش هم می دانست دستش را بلند کرده بود و می گفت : مصطفی نگاه کن !

دائما ذکر یا مهدی می گفت . واز خدا طلب بخشش و مغفرت می کرد .



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

وقتی به اورژانس رسیدیم پس از پانسمان مختصری ما را به اهواز منتقل کردند و سید احمد قبل از اینکه به اهواز برسد به آرزوی دیرینه اش رسید^{۳۵}

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم " و لا تحسبن الذين قتلو في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون. " گمان نکنید آنهایی که در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه آنها زنده هایی هستند که نزد خدا روزی دریافت می کنند. پدر و مادر عزیزم از اینکه من فرزند خوبی برای شما نبودم شکی نیست اما شما مرا حلال کنید تا روحم شاد بشود و از شما می خواهم که بی تابی نکنید .

آغاز زندگی جدید

و تو ای همسر عزیزم می دانم که این خبر را که به تو می دهند خیلی ناراحت می شوی و من به تو می گویم که ممکن است که برای چند روزی از هم جدا باشیم ولی دو مرتبه ما همه همدیگر را خواهیم دید و زندگی جدیدی را آغاز خواهیم کرد. همسر عزیزم مهدی را خوب تربیت کن و سعی کن که به کلاسهای مذهبی او را بفرستی تا وقتی بزرگ می شود برای اسلام مفید باشد. سعی کن مهدی را طوری تربیت کنی که سرمشق برای دیگران باشد پدر و مادر از اینکه فرزند خودتان و همسرم از اینکه شوهر خودت را در راه خدا اید خوشحال بشوید این آزمایشی بزرگ و دشواری برای شما هست امیدوارم که در این آزمایش بزرگ موفق بشوید زیرا این توشه ای است برای آخرت.

شهادت هدیهی الهی

شهادت هدیه ای است الهی برای کسانی که لایق آن باشند امام خمینی . خداوندا می دانم که چه بنده بدی بودم و اینقدر گناه مرا فرا گرفته بود که فاصله من و تو زیاد شده بود، اما خدایا چیزی که به من امید می داد سخنانی بود که از زبانهای بندگان خوبت می شنیدیم و آن این بود که شهید اولین قطره خونس که می ریزد تمام گناهانش پاک می شود و دومین قطره خونس که می ریزد تمام فاصله ها ما بین او و خدا از بین می رود و این است که انسان را به جبهه های جنگ می فرستد و انسان همیشه آرزوی شهادت می کند ما بنده بدی هستیم و لیاقت

۳۵. راوی از همسرمان شهید



همچنین خدای مهربانی را نداریم. اینقدر خداوند بزرگ به ما مهربان است که مادربه بچه اش نیست. خدایی که هر چه انسان عمل زشت انجام بدهد بر ملا نسازد و انقدر به او فرصت می دهد که توبه کند و توبه او را هم می پذیرد و دوباره اگر توبه اش را شکست و دوباره توبه کند بازهم توبه او را می پذیرد.

وصیت نامه شهید

خدای رحمان منتظر توست

او خدایی است که به دنبال فرصتی است که انسان عمل خوبی را انجام دهد تا تمام عملهای زشتش را نادیده بگیرد او خدایی است که برای راهنمایی انسان و درآوردن او از گمراهی ۱۲۴ هزار پیغمبر فرستاد حالا به خودمان نگاه می کنیم و کمی بیندیشیم آیا ما بنده خوبی هستیم و لیاقت همچنین خدای خوبی را داریم؟ سعی کنید همیشه نمازهایتان را تا حد امکان در مساجد و با جماعت بخوانید و همیشه امام را دعا کنید دعا کنید که خدای بزرگ آقای خامنه ای و دیگر روحانیون اسلام را در پناه خودش حفظ کند. به این جنگ الهی کمک کنید زیرا این برای شما بهتر است هر چه کمک کنید به این انقلاب برای شما بهتر است نفعش به خودتان می رسد.

اشکی که قلبت را جلا می بخشد

از خداوند بزرگ طلب آموزش مرا بکنید و هر وقت یاد مرا می کنید به یاد امام حسین بیفتید و روضه امام حسین را بخوانید و گریه کنید گریه کردن برای امامان مخصوصا امام حسین علیه السلام قلب انسان را پاک می کند و باعث می شود که انسان گناه نکند. یکی از وصیتهایم این است که وقتی مرا در قبر می گذارید برای من روضه امام حسین بخوانید. خداوند بر محمد و خاندانش سلام و درود بفرست زیرا آنها بودند که از طرف تو ما را از گمراهی نجات دادند.

از امام امت جانشین امام صاحب الزمان روح الله موسوی الخمینی اطاعت کنید که اطاعت از او یعنی اطاعت از امام صاحب الزمان و اطاعت از امام صاحب الزمان یعنی اطاعت از پیغمبر و اطاعت از پیغمبر یعنی اطاعت از خداوند بزرگ. دیگر حرفی ندارم و همه شما را به خداوند بزرگ می سپارم. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار. مقداری چیزهای دیگر که در دفتری در کمد منزل گذاشته ام نوشتم امیدوارم که همه شما در این آزمایش موفق بشوید تا بتوانیم دو مرتبه در کنار هم به زندگی جاوید پردازیم. آن کس که تو را شناخت جان را چه کند. فرزند و عیال و خانمان را چه کند. دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی. دیوانه تو هر دو جهان را چه کند.

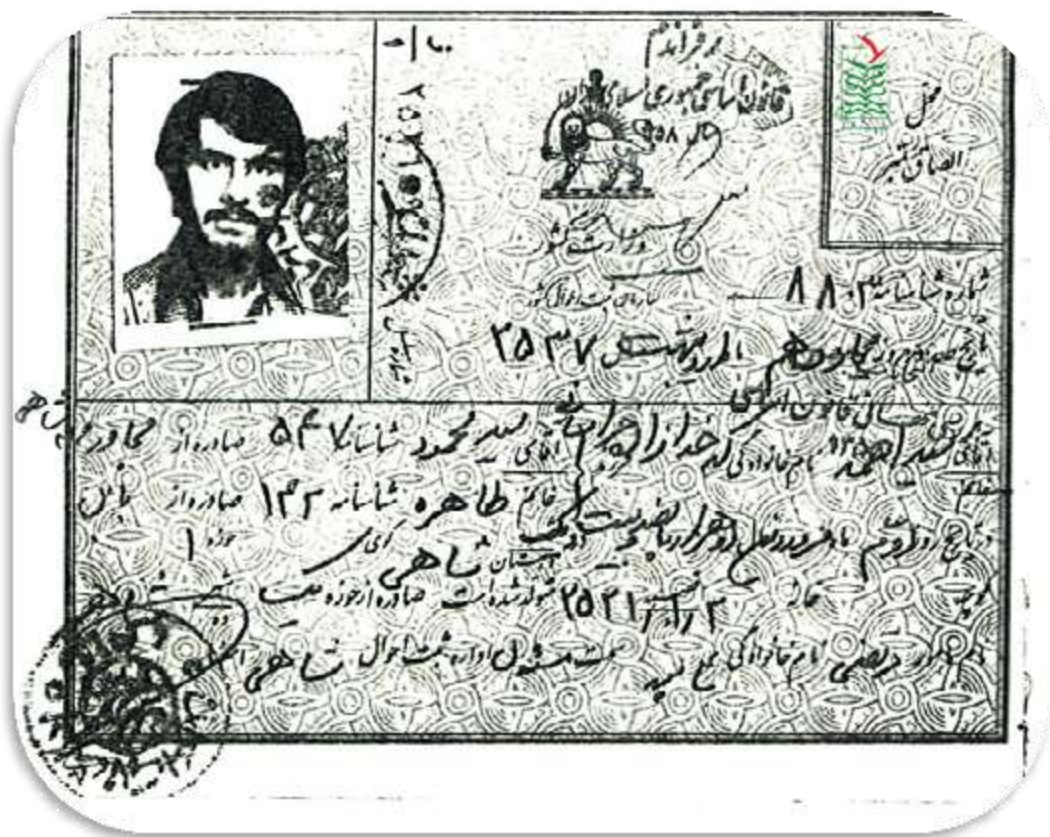
والسلام



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندت‌کنج مقام معظم رهبر فف در دانشگاه اراک

اسناد و مدارک



طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندت‌گای مقام معظم رهبری حج در دانشگاه اراک



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَوَلَّوْنَا فِيهِ حَقَّ حَقِّهِ وَأَمَّا بِلِئَالِيهِ الْعَيْشُ بِحَقِّهِ

۱۳۱۱ هـ. ق. نوروزگان هجرتیله

بنوروزگان در روز تمام شد و نوروزگان از قدس به اراک رسید
در باستان و عصر بکعبه و نهنگ و فرخنده و نوروزگان ۱۳۱۱ هـ. ق. نوروزگان هجرتیله
و با سپاس از اراک به اراک:

شاهد سید محمد... فرزند سید محمود و ازنده شاهنامه شماره... ۸۸۴۴

صادره از قاشم شهر... شولده سال ۱۳۳۹... ۱۳ شهریور... مهفتسی مکانگی

دانشگاه صنعتی امیرکبیر

که در تاریخ ۱۳/۱۳/۸۳۴۱... است که در روز نوروزگان در اراک رسید
و تمام شد و نوروزگان به اراک رسید و نوروزگان به اراک رسید
حق جریان حقیقی نوروزگان در اراک رسید و نوروزگان در اراک رسید
و در روز کارشناسی... اتمام در رشته... به اراک رسید و نوروزگان

شماره: ۱۲۰۶

تاریخ: ۱۳۷۵/۴/۱۹

در روز نوروزگان هجرتیله
۱۳۱۱ هـ. ق.



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

۱۹. عبدالله (بیرن) گفشن



دانشگاه: صنعتی امیرکبیر اصلی

مقطع تحصیلی: کارشناسی

رشته تحصیلی: تکنولوژی نساجی

مکان تولد: اصفهان

تاریخ تولد: ۱۳۳۷

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱۲/۰۴

مکان شهادت: جزیره مجنون

عملیات: خیبر



زندگی نامه

در آذرماه سال ۱۳۳۷ در خانواده ای نسبتاً مرفه و آسوده نوزادی به دنیا آمد که نامش را ((بیژن)) نهادند، اما بعدها وی نام (عبدالله) را برای خویش برگزید. نامی سرشار از حقیقت بندگی که رمزآفرینش انسان را نیزکه عبودیت خداست، باخود داشت. اوکه نامی نیکو و پر وجود خویش نهاده بود، بعدها برآن شد تا جانش تجلیگاه این اسم مبارک گردد.

دوران کودکی را همچون دیگران در فضایی آکنده از جوش و خروش کودکانه و معصومانه سپری کرد و به سنین نوجوانی پانهاد. و به اقتضای رشد خویش، ابعاد نوینی در عرصه تفکر و خواسته هایش گشوده شد و برخورد با معلم دینی اش افق اندیشه او را که در انتظار طلوعی تازه بود، از فروغ ایمان به سرشار کرد. اولین جرعه های ایمان را با سرشت و فطرت خویش هماهنگ یافت و از این رهگذر برکام جانش شیرینی و حلاوتی غریب نشست.

دیگر مسیر خویش را یافته بود و با اولین جرعه های پرفروغ ایمانی، راه روشن و روح پرور بندگی را فراسوی خود دیده بود.

گام نهادن به محیط دانشگاه پلی تکنیک تهران در سال ۱۳۵۵ هم انگیزه مناسبی را برای مطالعه و آشنایی با تفکرات و اندیشه های گوناگون در او بیدار کرد و هم آشنایی او با برادران مومن و متدین را موجب گشت. شوق و توانایی فکری او به مطالعات اسلامی سبب شد تا در مدت زمانی نه چندان طولانی از آگاهیهای نسبتاً خوبی در زمینه مسائل عقیدتی برخوردار گردد و با مطالعه آثار عمیق؛ گسترده و بنیانی استاد شهید مرتضی مطهری در برابر اندیشه های سست و بی پایه شرق و غرب که در دانشگاه متداول بود؛ ارکان ایمان و عقیده تش همچنان پایدار و استوار بماند.

او همراه مطالعات ایدئولوژیک؛ مسائل سیاسی را در دانشگاه؛ با مطالعه انواع نشریات گوناگون و کتابهای مختلف دنبال میکرد و در زمینه های تاریخی و سیاسی نیز با اشتیاق و توانایی ذهنی ویژه اش، دانش می اندوخت و به گسترش بینش و افق دید سیاسی-اجتماعی خود را اهتمام می نمود، شرکت فعال در تظاهرات دانشجویی علیه رژیم منحوس شاه به شکستن زنده های بین دانشگاه و دبیرستان البرز و تلاشهایی که به همراه اقشار ملت مسلمان به پیروزی انقلاب اسلامی انجامید؛ زمینه را جهت نشر و اجرای این افکار آمده میساخت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و پیش از انقلاب فرهنگی؛ در اوج فعالیت گروهکهای چپ و راست با مسئولیتی که در سمت روابط عمومی سازمان دانشجویان مسلمان دانشگاه داشت می کوشید تا با شرکت در بحثها و گفتگوهای پراکنده دانشجویان و ارائه نظرات و تحلیلهای روشنگر از درغلتیدن افراد ساده اندیش و کم اطلاع به



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

دامان پلید آنها جلوگیری کند و مقاصد شوم آنها را که در پس شعارهای فریبنده ماهیت خود را پنهان کرده بودند؛ آشکار سازد، و البته در این راه چه از جهات فکری و چه از جهات درگیریهای فیزیکی برخوردارهای قاطعانه ای نشان می داد.

با شروع انقلاب فرهنگی؛ همراه با دانشجویان مسلمان به این حرکت انقلابی پیوست و پس از انجام یافتن آن و تعطیلی دانشگاه ها در بخش عقیدتی سیاسی پادگان امام حسین (ع) به فعالیت پرداخت. در پادگان امام حسین (ع) و در کلاسهای سیاسی با به نقد کشاندن تفکرات سازشکارانه و افشای مواضع منافقین و بخصوص بنی صدر در جهت گیری و تشکیل نیروهای حزب الهی فعالیت عمده ای از خود نشان داد.

ساخت توربین گازی:

همت والا و عزم راسخ و وسعت دید او را؛ این فعالیتهای متداول سیراب نمیکرد و شوق به خودکفائی نظام جمهوری اسلامی و کوتاه شدن دست بیگانگان از سیطره صنعتی ابرقدرت ها بر کشورهای اسلامی او را بر آن داشت تا خود نیز در این راه گامی به پیش بردارد.

از این رو با امکانات ناچیز در سال ۱۳۶۰ طرح ساختن یک موتور جت (توربین گازی) را در ذهن پرورد و به مرحله عمل نزدیک ساخت و به مدت یک سال در این زمینه تلاش کرد تا این کار هر چند محدود و ناقص؛ اما به انجام رسید. این اقدام جسورانه که حکایت از روحی بلند داشت تحسین بسیاری را برانگخت، اما به دلیل عدم ظرافت ها و دقت های لازم یک پروژه صنعتی که از کمبود امکانات ناشی میشد؛ به مرحله بهره برداری نرسید. و اینکه این موتور در دانشگاه پلی تکنیک یاد تلاش های یک شهید در نیل به جامعه خودکفای اسلامی را در ذهن ها زنده نگاه میدارد

جبهه: به موازات تحصیل علم و معرفت آنجا که امام با پیام پشتیبانی و گرم نگه داشتن جبهه ها بار دیگر خون را در رگ های ارباب معرفت به جوش آورد در بهمن ماه ۱۳۶۲ ((عبدالله)) بار دیگر به مرکز اعزام نیرو مراجعه و وضعیت خود را عرضه نمود و وقتی با پذیرش و نیاز مرکز مواجه گشت به سرعت آماده رفتن به جبهه گشت و در لیست نیروهای اعزام مجددا نام خود را ثبت رساند.

شب خدا حافظی زمانیکه امام جماعت محل به او میگوید: ((عبدالله)) صحنه دانشگاه را خالی میگذاری؟! جواب می دهد: دانشگاه واقعی ما جبهه است الان اسلام غریب است، اسلام مظلوم است با خون ما جوان ها اسلام انشاء اله به حاکمیت نهایی نزدیک میشود، آنشب وصیت نامه اش را نوشته و سرحال این شعار را زمزمه میکند:





طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

غره مشو که مرکب مردان مرد را
در سنگلاخ بادیه؛ پی ها بریده اند
نومید هم مباش که رندان جرعه نوش
باری به یک ترانه به منزل رسیده اند

در پادگان دوکوهه مسئولیت تدریس مسائل سیاسی به او سپرده میشود و در آنجا به خاطر ویژگی های خاصش خاطراتی را از خود بجای میگذارد از جمله بچه ها میگفتند وقتی میخواست وضو بگیرد یک لیوان آب بر میداشت پای یک بوته وضو میگرفت تا آب بهدر نرفته و بوته هم رشد کند. در مسائل شرعی و احیانا صحبت های لغو و یا غیبت از خود واکنش شدید نشان میداد.

شهادت

وقتی عملیات خیبر آغاز می شود در جبهه طلایح دشمن ضربات وحشیانه خود را برای جبران پیروزی رزمندگان در جزایر مجنون؛ شروع مینماید. ((عبدالله)) به همراهی دیگر رزمندگان در گردان انصار لشکر محمد رسول الله (ص) به یاری نیروها میشتابند و از کانال آبی به عرض ۳۰ متر نیز در میشود و با دشمن بعضی به جنگ تن به تن میپردازند- ناگهان گلوله کینه و نفرت دشمن از دل تاریکی بسوی او روان میشود و در جبین بلند و نورانی اش را میشکافد و شکوفه های خورش همه جا را گلگون و مملو از عطر یاس و اقاقی میکنند و روح بلند و متعالیش که اینکه بار امانت را تا به مقصد آورده چون کبوتری سپید و سبک بال بسوی معبودش پرمیکشد.

این بار در کنار دیگر شهیدان؛ عزیزمان ((عبدالله)) بود که مردانه در برابر دشمن ایستاد و از پیکر لاغرو خونچکانش سپر دفاع از اسلام ساخت و چون دلاوران صدر اسلام با رشادت در آخرین لحظات تن پاره پاره و پریشان شده اش را در خون خویش پنهان ساخت و در مشهد پاک خویش آرمید تا در صحنه محشر خاک خونینش نیز بر ظلمی که ناجوانمردانه بر او آمد گواهی دهد و شهید بی مزاری نیز به کاروان شهیدان پیوست.

خصوصیات شهید

۱- اطاعت از امام: آنچه شاخصه بارز انقلاب اسلامی حاکمیت بلامنازع رهبری واحد بر تمام شئون حکومت است و آنچه حزب الله را شاخصه است؛ اطاعت کامل از این رهبری است. شهید گلشن سمبلی از این حقیقت بود، او مقلد محض بود. آنچه او را شهره خاص و عام نموده بود روح تقلید و اطاعت از مقام رهبری بود. به اعتقاد او داروی دردهای جامعه عمل به فرامین امام و محور قرار دادن تفکر امام می بود که در تحریر الوسیله انعکاس داشت. وی برای سخنان امامش آنچه حکمیتی قائل بود که گذشته از حضور فعالی که در ارتباط با مسائل سیاسی- اجتماعی جامعه از خود نشان می داد هر بار که امام در رابطه با اهمیت جنگو لزوم اعزام نیرو به جبهه ها سخن می راندند او حتما با مسئول بالاتر خود در سپاه تماس می گرفت و تقاضای رفتن به جبهه می نمود.



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

ویژگی های شهید

۱. اطاعت از امام:

آنچه شاخصه ی بارز انقلاب اسلامی حاکمیت بلامنزاع رهبری واحد بر تمام شئون حکومت است و آنچه حزب الله را شاخصه است؛ اطاعت کامل از این رهبری است. شهید گلشن سمبلی از این حقیقت بود، او مقلد محض بود. آنچه او را شهره ی خاص و عام نموده بود روح تقلید و اطاعت از مقام رهبری بود. به اعتقاد او دردهای جامعه عمل به فرامین امام و محور قرار دادن تفکر امام می بود که در تحریرالوسیله انعکاس داشت. و برایشخان امامش آنچنان حکمیتی قائل بود که گذشته از حضور فعالی که در ارتباط با مسائل سیاسی-اجتماعی جامعه از خود نشان می داد. هر بار که امام در رابطه با اهمیت جنگ و لزوم اعزام نیرو به جبهه ها سخن می راندند. او حتما با مسئول بالاتر خود در سپاه تماس می گرفت و تقاضای رفتن به جبهه می نمود.

۲. رزق و توکل:

او بر این اعتقاد بود که رزق و روزی را ۳ گونه می شد بدست آورد:
الف. هرکس خودش خودش دنبال روزی برود و اسباب و آثارش را آماده سازد.
ب. خداوند با واسطه ی افراد و یا ... به انسان برساند.
ج. خداوند خود روزش را مستقیما برساند. در این باره شعری نیز همیشه می خواند:
همتی خواهم سبب سوراخ کن تا سبب را برکنند از بیخ و بن
او را بنا، بر این بود که از این راه برود و سبب را کنار زند، از این وادی خود را برهاند و خود مرزوق مستقیم حق سبحانه و تعالی گردد.
اعتقاد داشت که خداوند رازق بالفعل است و مدد از او و توکل براوست که انسان را سیراب از نعمات پنهان و آشکار الهی می گرداند.
و بجات می توان گفت کهبنا بر قول نزدیکان وی موارد متعدد این اعتقاد در زندگی سراسر توکل او مشاهده گردید.

۳. توسل به ائمه اطهار(ع):

او براستی عاشق این خاندان بود. اشک ریختن و لحظه ای با اولیاء الله بودن را براستی درک کرده بود به گونه ای که روزی یکبار زیارت عاشورا می خواند و پس از هر بار خواندن می گفت «احساس می کنم قلبم روشن شده و حقایقی را درک می کنم که قبلا درک نمی کردم.»
همچنین ۲ بار زیارت عاشورا را چهل روزه با آداب کاملش از حفظ به جا آورد.



او را مایه شفاعت و روشنی قلب در رسیدن به لقاء الله او به مصداق وابتغوا الیه بالوسیله دست در ریسمان توسل به ائمه اطهار(ع) زده بود و تقرب به آنها را مایه تقرب الی الله می دانست.

۴. شهادت طلبی:

او می گفت: «هر که به کمالات رسید در جوانی رسید و نباید این موقعیتی را که خداوند متعال در پناه چنین رهبری به ما عطا فرموده از دست داده و از فیض و مقام والای شهادت خود را محروم سازیم.» از حالات قبل از جبهه او حالاتی خاص است که اخلاص و عشق او را به شهادت نشان می دهد؛ از جمله خوابی بود که ایشان می بیند به محضر امام شرفیاب شده و قصد بوسه بر دست ایشان می زند. شهید عبدالله گلشن آروز از این خواب متعجب بود در حالی که این دقیقاً مصداق خواست امام است که خود می فرمایند: «من از دوردست و بازوی شما رزمندگان را که دست خدای تعالی بالای آن است می بوسم و بر این بوسه افتخار می کنم.» و چند ماهی قبل از رفتن مجدد به جبهه مرتب از درد و تنگی قفسه سینه بدون هیچ علت بیماری می نالد که خدایا مرا از این دنیای تنگ به فراخی آخرت مژده ام ده. مصداق:

مرغ باغ ملکوتم نی ام از عالم خاک دو سه روزی قفسی ساخته انداز بدنم
و یک صبح زود با حالت خاصی تمنای شراب بهشتی نموده و می گوید: «تشنه ام ولی احساس می کنم فقط تشنه شراب بهشتی هستم و آنرا می طلبم.»

۵. رسیدگی به محرومان:

بخش دیگری از زندگی او را کمک به نیازمندان و مستضعفان تشکیل می داد. زندگی او همگام با مستضعفان بود. چرا که او با وجود امکانات فراوانی که می توانست جهت ایجاد یک زندگی مرفه آماده سازد به زندگی ساده و بی پیرایه ی خود قناعت نمود. او حساسیت عجیبی نسبت به وضع اقتصادی و مشکلات مردم داشت و از هر فرصتی جهت کمک و ایثار به یتیمان و بی سرپرستان و درماندگان استفاده می نمود. او اعتقاد داشت که راه رسیدگی به مستضعفین فقط از طریق اجرای کامل احکام خداست و ریشه کن کردن فقر را آن گونه که اسلام حکم می کند مد نظر داشت.

۶. تهذیب نفس: از خصوصیات بارز شهید عبدالله گلشن دائم الذکر بودن او بود و بر این اعتقاد بود که ذکر موجب آرامش قلب و استكمال نفس می شود و موجب می شود که این اذکار در سکرات موت یار انسان باشند و انسان غلغل تاسف بخورد که چرا ذکر خدای تعالی را نگفته و لحظات دنیوی را به غفلت گذرانده است.



طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

او بسیار بر نماز شب تاکید داشت و خود شب ها زود می خوابید و اصل را بر خواندن نماز شب می نهاد و اگر شبی موفق نمی گشت با تاسف می گفت: «خدای من چه گناه و غفلتی در روز توفیق خواندن نماز شب را از من گرفت.» نماز اول وقت به جماعت، دائم الوضو بودن، خواندن مرتب قرآن در صبحگاهان، مداومت بر نماز نافله، مداومت بر خواندن سوره واقعه قبل از خواب، دقت در انجام مستحبات و ترک مکروهات از دیگر نکات برجسته ی این شهید بزرگوار بود. او همیشه حامل یک قرآن بود که بسیار با آن مانوس بود. او براستی حبیب خدا بود.

اهمیت فقه و فقهات: او جوهره و مایه اصلی حرکت طلبگی را دارا بود. براین اعتقاد بود که اسلام در زیر چراغ های کم نور و در زیر زمین های نمور (مانند کسانی که تا به حال اسلام را و فقه را حفظ کرده اند) و با سختی کشیدن محفوظ می ماند. با وجود اینکه او دانشجوی دانشگاه بود اما محیط دانشگاه را محیط غربی می دانست و بر این مطلب اصرار می ورزید که مطالعه صرف دروس علمی و دانشگاهی و... برای وجود عظیم انسان کافی نیست و به اعتبار خودش یک نیرو و یک جاذبه ی خاصی وی را به سوی مطالعه دروس اسلامی و خواندن احادیث، روایات و می کشاند؛ آن گونه که به موازات دروس دانشگاهی دروس فقهی را نیز شروع نمود. او اهمیت و ارزش زیادی برای فقه های اسلامی قائل بود و این تفکر را که با فقهاء گزینشی عمل می کند را انحراف از اصول و مبادی اسلامی می دانست او را اعتقاد بر این بود که فقه اسلامی جامع و نافع است و نیازی به الحاق قوانین شرقی و غربی به دستورات متعالی اسلامی نبوده و نیست و با این تفکر که فقه اسلامی را ناقص و محتاج به تکمیل؛ آنهم توسط تفکرات التقاطی و انحرافی می داند به شدت مبارزه می نمود.

۸. امر به معروف و نهی از منکر:

او اعتقاد داشت که امر به معروف و نهی از منکر امری واجب است که رژیم گذشته در جهت نفی آن سعی وافر مبذول داشته بود و در این رابطه دوستان طلبه اش را جهت رفتن به جبهه مهیا می نمود. وی بر این بنا بود که در دانشگاه شورای امر به معروف و نهی از منکر ایجاد کند چرا که دانشگاه است که مرکز مسئولین آینده این مملکت است و طبعا اصلاح دانشگاه؛ اصلاح جامعه را در پی دارد. در این رابطه او نفوذ کلام؛ جاذبه و دافعه و قدرت بحث خاصی را دارا بود.





خاطرات

۱. شجاعت

در یک راه پیمایی زمان شاه که قرار بود دانشجویان از داخل دانشگاه پلی تکنیک به دبیرستان البرز بروند و این دو محل با نرده‌هایی از هم جدا شده بود، شهید گلشن اولین کسی بود که هجوم برد و با قدرت شروع به دریدن این نرده‌ها کرد و به داخل دبیرستان البرز راه پیدا کرد. در همین رابطه از همان ابتدای ورود به دانشگاه اقدام به نوشتن شعار علیه رژیم در روی دیوارها نمود و هجوم گاردی‌ها نیز او را از این کار باز نمی‌داشت.^{۳۶}

۲. بذل کردن

یک شب که در مهمانی دعوت داشت با اینکه خیلی دیر بود و هوا سرد و بارانی؛ و میزبان پیشنهاد می‌کرد که شب نیز بمانند. شهید گلشن با برادر دیگری قصد رفتن می‌نمایند و در بین راه متوجه می‌شوند که در کوچه تاریکی ماشینی داخل جوی آب افتاده و یک خانم باردار نیز داخل ماشین است و راننده مستاصل مانده است. بلافاصله شهید گلشن و برادر دیگری که همراه او بود به کمکش رفته و ماشین را از جوی آب بیرون می‌آورند که البته شهید عبدالله معتقد بود که قسمت این بود که شب ما نمایم. همین طور قبل از رفتن به جبهه یک عبا ی پوست شتری که چیز نسبتاً گران قیمتی بود و یک اورکت که داشتند را به یک طلبه و یک دانشجو بخشیدند.^{۳۷}

۳. امر به معروف

یکی از دوستانش می‌گوید هر وقت سوار بر موتور بودیم و بساط قمار بازی جوانان را می‌دید پیاده می‌شد و بساطشان را بهم می‌ریخت. یکی از این دفعات در جلو سینمایی دوباره ایستاده و این بار نیز با جماعت کثیر دیگری که واقعا از ارادل و اوباش بودند در افتاد و بساط آنها را شکست و در هم ریخت. واقعا اگر آنها می‌خواستند عبدالله را مضروب کنند براحتی می‌توانستند ولی از ترس جرات هیچ کار نداشتند. او همیشه می‌گفت: «اگر انسان ایمان داشته باشد همه از او حساب می‌برند و در دل کفار ترس و واهمه می‌افتد.»^{۳۸}

۳۶. راوی اطرافیان شهید

۳۷. راوی اطرافیان شهید

۳۸. راوی اطرافیان شهید



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ثم الصلوه و السلام على محمد و اله الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين والعن الدائم على اعدائهم اجمعين

برادران مومن و متدين! همگی شما را سفارش می کنم به تقوای پروردگار و اطاعت امر وی. چه ، کسی مقرب در نزد پروردگار نمی شود مگر به اطاعت و خلوص نیت و بر همه شما لازم است در همه احوال و در جزئی و کلی ، مو به مو رعایت و اطاعت دستورات شرع انور را نموده و در ترویج و تبلیغ مکتب اهل بیت عصمت و طهارت و ترویج مذهب شیعه اثنی عشری که همان اسلام واقعی و حقیقی است سعی بلیغ نمائید و اسلام عزیز را که با تلاش فقهای عالیقدر اسلام (شیعه) تا بحال حفظ شده است همچنان پاسداری کنید.

در حفظ و تداوم حوزه های علمیه و تقویت مراجع عالیقدر شیعه بخصوص رهبر انقلاب حاج آقا روح الله خمینی (نور الله اعمالنا بنور علمه) کوشا بوده و اسلام و عقاید خود را از زبان فقهای عالیقدر شیعه بگیرید و در شناخت اسلام از هر گونه روشنفکر بازی و عوام زدگی پرهیز نموده و به شرع مقدس طبق دستوراتی که فقهای اسلام و مراجع تقلید می فرمایند عمل نمائید.

برادران عزیز! باید که همه ما در حفظ شعائر اسلامی و شناساندن و ذکر فضائل اهل بیت و تشریح مسئله عظیم ولایت امام معصوم و شناساندن گوشه ای لز عظمت ائمه دوازده گانه شیعه و به خصوص در زمان حاضر شناساندن گوشه ای از شخصیت الهی حضرت ولی الله الاعظم امام زمان (روحی لثراب مقدمه الفدا) سعی و کوشش نمائیم و بدانیم که هر کس هر چه دارد و به هر کجا رسیده است تحت ولایت آن امام معصوم و بزرگوار رسیده است.

همچنین شما را سفارش می کنم به بزرگداشت و عزاداری برای مصائب اهل بیت و اصحاب آن حضرت و به یقین بدانید که یکی از بزرگترین عوامل قرب الی الله عزاداری خالصانه و صادقانه برای حضرت سید الشهداء است.

برادران مومن! در انجام دادن تکالیف الهی کوشا باشید! حتی الامکان سعی کنید که مکروهات را ترک کرده و مستحبات را بجا آورید. عباداتی از قبیل غسل جمعه ، نماز شب ، امر به معروف و نهی از منکر ، توسل دائم به ائمه و افتقار دائم به حضرت حق (جلّ و عزّ) را با کوشش و سعی بجا آورید و سعی کنید در تمام حوادث و مسائل و پیشامدها چه آفاقی باشد و چه انفسی ، نفس و حتی اراده خود را فراموش نمائید و همیشه اراده و رضای



پروردگار کریم خود را در نظر بگیرید و به یقین بدانید که اگر چنین پروردگار عزیز آنچنان فهم و عقلی به شما مرحمت می فرماید که به راحتی مسائل را درک کنید.

همچنین شما را توصیه می کنم که زیارت عاشورا را زیاد بخوانید و امیدوارم پروردگار عالم از برکت وجود امام زمان (عج) به همه ما توفیق انجام خالصانه عبادات را عنایت فرماید و همه ما را به مقام اهل بیت برساند.

برادران عزیز! همه شما را توصیه می کنم که در غذا خوردن خود دقت نمائید و بینید چه می خورید و چه مقدار می خورید و آنچه می خورید از کجا آمده است.

برادران مومن! شما را سفارش اکید می کنم به گرمی داشتن و خدمت به سادات و اولاد پیامبر بزرگوار اسلام چه آنکه خواندم حدیثی از حضرت رسول (ص) که مضمون آن این بود که هر کس سادات را گرمی بدارد حضرت فرموده بودند که من در قیامت شفاعت او را خواهم کرد هر چند گناهان روی زمین را داشته باشد که این حدیث را آقای دستغیب نقل فرموده اند.

برادران مومن! شما را سفارش می کنم که در امانت خیانت نکنید و کسی که به شما اعتماد دارد و شما را و قول شما را به صدق پذیرفته است دور و به اصطلاح امروز پیچیده برخورد نکنید تا وی را متحیر ساخته یا در جانی که شرعا جایز نیست نقش بازی کنید. خلاصه مطلب آنکه بنده مومن به مقامات بلند نمی رسد تا آنکه کاملا برای برادران مومن خود خیراندیشی کند و برای برادرانش و برای اسلام دلسوز باشد و بدانید که خدا بندگانی دارد که افراد را می توانند خوب بشناسند حتی باطن و نیت و مقاماتشان را نیز بدانند و بترسید که اگر در برخوردها صادقانه و خالص نباشید. خدا شما را به طرف مقابل بشناساند اگر خدا بخواهد.

حاصل مطلب آنکه در هر حال خدا را حاضر و شاهد دانسته و آنطور عمل کنید که انشاءالله مطمئن باشید که قلب مبارک امام زمان (عج) از شما راضی و خشنود است و بدانید که اعمال ما شیعیان به محضر مقدس حضرت ولی عصر عرضه می شود و بترسید از اینکه در نیت و اندیشه ما و در برنامه عمل ما چیزی وجود داشته باشد که آن بزرگوار را ناراحت سازد.

برادران مومن و متدین! همیشه سعی نمائید که گرفتاریها و مشکلات برادران ایمانی خود را رفع نمائید و از حال یکدیگر جويا باشید. محضر علمای اسلام را غنیمت شمرده و همیشه علم را از زبان فقهای اسلام و معدن آن که اهل بیت عصمت هستند فرا بگیرید.

برادران مومن و متدین! شما را سفارش می کنم که فقه بیاموزید تا بیشتر بتوانید از معدن علم و معرفت بهره ببرید و به تخصصهای قرن بیستمی در حد و جوب شرعی بها بدهید. همیشه سعی کنید در دل کوچکترین ذره ای از حب دنیا و اهل آن نباشد.



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندتگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

در پایان همگی برادران عزیز را سفارش می کنم که رهبر بزرگوار این انقلاب را تنها نگذارید زیرا بنده احساس می کنم که فتنه های عظیمی در پیش داریم و به تجربه ثابت شده است که این رهبر بیدار دل و دلسوز به حال اسلام ، مسائل را بهتر از بقیه درک می کنند و امیدوارم پروردگار کریم این مرجع عالیقدر جهان تشیع را و سایر علمای دلسوخته شیعه را در دوران فتنه و آشوب آخرالزمان تا ظهور حضرت حجت (عج) برای همه مومنین و مسلمین حفظ فرماید.

در پایان از همگی برادران حلالیت می طلبم و امیدوارم که اگر شهید شدم برایم فاتحه و دعا بخوانید و نیز طلب مغفرت خدا و شفاعت اهل بیت را برایم بنمائید و بر سر قبرم ذکر مصیبت حضرت اباعبدالله (ع) بنمائید و امیدوارم پروردگار متعال همگی ما را در زمره شیعیان و محبان اهل بیت محشور فرماید.

والسلام علی من اتبع الهدی

دوم جمادی الاول سال هزار و سیصد و چهار هجری قمری مطابق با ۱۶ بهمن سال ۱۳۶۲

۱۳۶۲/۱۱/۱۶

دوستدار مومنین و محبین اهل بیت

عبدالله (بیژن) گلشن





طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

اسناد و مدارک





طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

۲۰. شهید محسنیانگار



دانشگاه: صنعتی شریف اصلی

مقطع تحصیلی: کارشناسی

رشته تحصیلی: مهندسی مواد (متالوژی)

مکان تولد: تهران

تاریخ تولد: ۱۳۳۶/۱۱/۱۶

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۰۸/۲۸

مکان شهادت: ارتفاعات کانی مانگا



زندگی نامه

شهید محسن ماندگار در ۱۶ بهمن ۱۳۳۹ در خانواده ای متوسط در تهران متولد گردید و دوران دبستان و دبیرستان خود را در کرمانشاه و تهران سپری نمود و با آن که در این دوران فرهنگ وابسته و مصرفی شاه و رژیم وابسته اش هر روزه بیش از پیش در تار و پود اجتماع رسوخ می یافت، او به تبع خانواده اش توانست بسیاری از ارزش های انسانی و اسلامی خویش را از هجوم آن سیل بنیان کن فرهنگ استکباری مصون دارد. وی در سال ۱۳۵۵ بلافاصله پس از پایان موفقیت آمیز دوره متوسطه در رشته ریاضی با پذیرفته شدن در اولین رشته انتخابی - مهندسی متالورژی دانشگاه صنعتی شریف- به دانشگاه راه یافت. از این پس و با آشنایی با دانشجویان مسلمان بسیار سریع تر از گذشته راه رشد و فلاح را طی نمود. او که در دامان مادری پر مهر و پدری ایثارگر پرورش یافته بود و یاری بی توقع به دیگران و محبت بی دریغ به بندگان خدا را از پدر بزرگوارش آموخته بود، به خوبی توانست این ارزش ها را با آن چه از اسلام عزیز فراگرفته بود پرورش دهد و با انگیزه های اعتقادی اسلامی خویش عجین نموده کمال بخشد و این دو خصلت ایثار و محبت بی شائبه همراه با تواضعی بی نظیر مشخصه وجودی این بنده صالح خدا گردیده بود.

از ابتدای ورود به دانشگاه در مبارزه با رژیم دست نشانده شاه تلاش خویش را آغاز نمود و از اصلی ترین کوشش های وی در این دوره فعالیت های ورزشی چون کوه نوردی، جودو، کشتی، فوتبال، شنا و دوچرخه سواری بود تا با پرورش ایمان خویش توان خویش را نیز آماده نبرد با رژیم شاه و آمریکای جهان خوار گرداند. در سال های شکل گیری انقلاب (سال های ۵۶-۵۷) پس از آشنایی با راه امام، گمشده خویش را یافت و دلباخته این بزرگ رهرو و راه خدا گردید و او را مقتدای خویش قرار داد و همراه با دیگران به تلاش برای سرنگونی سیستم منفور سلطنتی پرداخت.

او اولین تکبیر گوی محله شان در شب های محرم سال ۵۷ بود (همراه با برادرش). با استقرار جمهوری اسلامی، همراه با سایر برادرانش، کمیته انقلاب را در دانشگاه بنیان نهاد و شب های بسیاری تا صبح به پاسداری از انقلاب و نظام نوپای اسلامی میهنش پرداخت.

با تسخیر لانه جاسوسی، چون دیگر برادران دانشجو مشتی محکم از سوی امت مسلمان ایران گردید که چون پتک بر حیثیت سیاسی آمریکا وارد گردید. در همین دوره ضمن رشد آگاهی ها و توانمندی هایش به طی دوره عملیات نظامی و آشنایی با سلاح های مختلف نائل آمد.

در بهار سال ۵۹ برای آن که بتواند خدمت به محرومین را ادامه دهد، به ستاد مرکزی واگذاری زمین آمد و به عنوان مسئول تدارکات در آن شرایط سخت، شکل گیری این نهاد نوپای انقلاب را باری نمود.



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

در اواخر تابستان سال ۵۹ به قسمت فنی جهاد رفت و کار بر روی ساخت ماشین های نساجی کوچک را آغاز کرد و سپس در جهاد دانشگاهی فعالیت های صنعتی را ادامه داد و با طرح قالب های شیشه (خصوصاً قالب شیشه شیر و آبلیمو) و ساخت قطعاتی که مورد نیاز شدید کارخانه شیشه و گاز بود، توان علمی و تخصصی خویش را در سنگر مبارزه اقتصادی با آمریکا به کار گرفت و این فعالیت ها با عضویت با هیئت مدیره شرکت ماسه ریخته گری ایران ادامه یافت و آخرین کار در این زمینه، فعالیت برای ریخته گری پوسته خمپاره و ساخت مدل آن بود. اما دیگر این فعالیت ها او را اقناع نمی نمود و از آن جا که در این مسیر آن چنان رشد یافته بود که از دل های خاص خدا گردیده بود به تعبیر مولا علی (ع) باب جهاد را برای ورود به جنت برگزید و در بعد از ظهر ۲۹ رمضان با دهنی روزه عازم جبهه گردید، در ۵ ماهی که در جبهه بود چنان کمال یافت و چنان معنویت و عشق به خدا را در وجودش رشد داد که همه را شیفته خود نموده بود. همزمانش بسیار از مناجات هایش و خدمت گذاری بی شائبه اش به دیگران یاد می کنند، در یکی از همین مناجات ها با سایر برادرانش از خدا طلب نموده بود که در نبرد با مزدوران بعثی پس از زخمی شدن و تحمل زجر برای پاک شدن گناهانش رو سفید به پیشگاه معبود رود و سرانجام نیز چنین شد و در شامگاه ۲۸ آبان ۶۲، در ارتفاعات "کانی مانگا" پس از دردم کوبیدن چندین سنگر مزدوران بعثی با آر پی چی هدف گلوله تیربار قرار گرفت و زخمی شد و پس از حدود یک ساعت که سرشار از راز و نیاز عاشقانه و طلب یاری از پیشوایش حسین (ع) بود به فیض عظمای شهادت نائل گردید.

خاطرات

۱. یاور مظلومان

ادم هست یک بار غذایش را که کشیدم گفت، این را بدهید به خانم وکیلی، گفتم مادر خانم وکیلی که ندارد نیست ما به او غذا بدهیم. گفت نیست، اما تنها و پیر است و توانایی پختن غذا را ندارد، گفتم تو الان از دانشگاه خسته آمدی غذایت را بخور، اما سرانجام هم غذایش را برد برای خانم وکیلی.^{۳۹}



۲. آرزوی بلند

بعد از ۱۱ سال از دانشگاه به ما خبر دادند که شهید ماندگار را آوردند. داماد ما شهیدمان را شناسایی کرد و گفت محسن است. البته دیگر چیزی از جسدش باقی نمانده بود. من که ندیدم، آنهایی که دیده بودند گفتند: وقتی پلاکش را دیدیم خودمان را قانع کردیم که باید باور کنیم همین جسد محسن است. چند بار به شوخی در جمع گفت اگر من شهید شدم مرا در یک قبر دو بر خاک کنیدا! و عجیب این بود که وقتی رفتیم خاکش کنیم دیدیم خودشان یک قبر دو بر برایش آماده کرده اند.

۳. انجام وظیفه

محسن دانشجوی متالورژی بود که ترمهای آخر شهید شد. خیلی کوشا بود، خیلی خوب درس می خواند و در کنار درسش کار هم می کرد. و در کارش ابتکار داشت. حتی استادش چند بار به او گفته بود شما در همین سنگر دانشگاه خدمت کن. اما محسن در برابر دفاع مقدسی که همه ما به آن اعتقاد داشتیم و با خون و رگ خود از اسلام دفاع می کردیم، احساس مسئولیت می کرد، به همین دلیل هم جبهه را انتخاب کرد تا وظیفه اش را انجام دهد و سرانجام جان خود را فدا کرد.^{۴۰}

وصیت نامه

شهادت می دهم که بقیه امامان جانشینان به حق رسول خدا هستند و امام زمان (عج) حجت خدا بر روی زمین است و امام خمینی نایب حضرت ولیعصر (عج) است و فرمان امام امت بر همه مسلمین واجب الطاعه است. «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» «همانا خداوند خریدار جان و مال مومنین است در مقابل بهشت جاودان که در راه خدا جهاد کنند تا بکشند و یا کشته شوند.»

حجاب چهره جان می شود غبار تنم خوشا دمی که این پرده برفکنم. مرگ حق است و در قفا است، چرا ما به دنبال او نباشیم و مرگ با سعادت نصیب ما نشود. این جان امانت الهی است و خداوند سرانجام امانت را می گیرد چه بهتر که خود امانت را بدهیم و با خدا معامله کنیم که رضای خدا



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

در این قسمت است. خداوند ما را لایق و امانتدار این امانت الهی بگرداند و در آزمایش فداکاری و جانبازی در راه امام حسین (ع) پیروز موفق بگرداند.

قبل از هر چیز رضایت پدر و مادر عزیزم شرط است و امیدوارم که آن بزرگواران به بزرگواری خود مرا ببخشند و حلالم کنند. وصی من برادر عزیزم محمدحسین است. حدود وظایف ایشان به شرح زیر است:
اول این که برایم از همه فامیل و آشنایان حلالیت بطلبید و از ۴۰ مومن این نامه را بگیرید که محسن ماندگار فرزند محمد علی انسان مومن و مسلمانی بود و در کفنم بگذارید، از تمام دوستان دانشگاهی و استادان حلالیت بطلبید...

ان شاء الله خداوند مرگ مرا شهادت در راه خودش قرار دهد. امید دارم مادرم و پدرم در این نعمت الهی صبور باشند تا خدا اجر عظیم به آن ها عطا کند.

خواهر عزیزم را به صبر و ایمان در راه خداوند و انجام تکالیف الهی توصیه می کنم.





طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

اسناد و مدارک





۲۱. عباس محمودزینر



دانشگاه: علامه طباطبایی
مقطع تحصیلی: کارشناسی
رشته تحصیلی: خدمات اجتماعی
مکان تولد: تهران
تاریخ تولد: ۱۳۳۳/۱۱/۰۵
تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۰۸/۲۸
مکان شهادت: ارتفاعات کانی مانگا
عملیات: والفجر چهار



زندگی نامه

عباس ظهر پنجم مرداد ماه ۱۳۳۳ در خیابان خیام محله پاچنار در خانواده ای مستضعف چشم به جهان گشود. مادر و پدرش تمام سعی و تلاششان این بود که در تربیت عباس، از هیچ کوشش فرو گذار نباشند. او از کودکی شاد و با نشاط بود. دوره ابتدایی را در مدرسه "جعفری" پاچنار گذرانید. دوره متوسطه و دبیرستان را در مدرسه "علمیه" سپری کرد. عباس بچه ای مذهبی، فعال و زرنگ بود. از نوجوانی، وقتی که محرم می شد دوستان و همسالانش را در محل جمع می کرد و هیات تشکیل می داد و به سینه زنی و زنجیر زنی می پرداختند. ده روز اول محرم در خانه پیدایش نمی شد. عاشق سید الشهدا (ع) بود. در محل، به او عباس علمدار می گفتند. عباس پس از گرفتن مدرک دیپلم به سربازی رفت. به رغم میل باطنی وارد ارتش شد، چرا که اصلاً دوست نداشت به رژیم شاه خدمت کند، از این رو خاطرش افسرده بود. پس از گذراندن دوره سربازی، در کنکور شرکت کرد و در دانشگاه علامه رشته "خدمات اجتماعی (مددکاری اجتماعی)" پذیرفته شد. به رشته اش علاقه داشت. همزمان با تحصیل به پرورشگاه ها می رفت و همچون یک پدر مهربان به کودکان بی سر پرست خدمت می کرد. بیش تر شب ها در پرورشگاه بیدار می ماند و با مهربانی به تر و خشک کردن بچه ها می پرداخت. همزمان با اوج گیری انقلاب، با شور و اشتیاق زاید الوصف در راهپیمایی ها شرکت می کرد. آن روزهایی که قرار بود حضرت امام خمینی (ره) از پاریس تشریف آورد، عباس سراسر شب در سرمای زمستان، در بهشت زهرا، با چند نفر از دوستانش، برای حفظ جان امام ماند. روز ورود حضرت امام به ایران، در بهشت زهرا به حفاظت مشغول بود.

در ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸ که دانشجویان مسلمان پیرو خط امام سفارت امریکا را تسخیر کردند، عباس اولین کسی بود که وارد لانه جاسوسی شد. یک سال در آن جا فعالیت کرد. در همان لانه با یک دختر مسلمان و متعهد آشنا شد و ازدواج کرد و روز مبعث حضرت رسول اکرم (ص) خدمت حضرت امام رفتند و خطبه عقدشان را ایشان خواندند. زندگی خیلی ساده ای را با هم شروع کردند، همسرش نیز زینب وار همواره در کنار او، در خدمت انقلاب و مردم مسلمان بود.

پس از تحویل گروگان ها عباس به عضویت سپاه پاسداران در آمد و در مرکز آموزش سپاه منطقه ۱۰ به فعالیت پرداخت. شبانه روز در سپاه کار می کرد، در دستگیری منافقین تلاش جدی داشت. چند بار منافقین می خواستند او را ترور کنند. جنگ تحمیلی که شروع شد، مشتاقانه به جبهه شتافت. در عملیات "بیت المقدس" فرمانده یکی از گردان های تیپ حضرت رسول (ص) بود. در آن عملیات از ناحیه صورت مجروح شد و مدتی در بیمارستان "بهارلو" بستری بود. کمی که حالش بهتر شد، دوباره راهی جبهه گردید. در سال ۱۳۶۲ از طرف سپاه نامش برای زیارت حج در آمد. عباس برای تبلیغ انقلاب اسلامی، به حج رفت و در آن جا فعالیت های



طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

سیاسی داشت. شهید ورامینی پس از بازگشت از مکه عازم جبهه شد و پس از مدتی کوتاه، در عملیات "والفجر ۴" در پنجویں بر اثر اصابت ترکش خمپاره، نیمه شب دوشنبه ۲۸ آبان ماه سال ۱۳۶۲ در ارتفاعات کانی مانگا به آرزوی دیرین خود رسید و شهید شهادت نوشید و در قطعه ۲۴ بهشت زهرا دفن شد. از وی دو فرزند پسر که یکی میثم و دیگری محمدحسین نام دارد به یادگار مانده که فرزند کوچک تر این شهید والا مقام تنها خاطراتی را از پدر به همراه داشته و گرچه به چشم دنیوی پدر را ندیده است ولی با نام و یاد او گذران زندگی می‌کند.

مسئولیت های شهید محمد ورامینی:

مسئول آموزش نظامی دانشجویان پیرو خط امام

مسئول آموزش تاکتیکی بسیج تهران

فرمانده گروهان یک گردان حبیب

فرمانده ستاد لشکر ۲۷ محمد رسول الله در عملیات رمضان، مسلم بن عقیل، والفجر مقدماتی و والفجر یک

معاون شهید وزوایی در عملیات بیت المقدس

مسئول سپاه قدر

مسئول قرارگاه ۸ نجف اشرف

فرمانده ستاد لشکر ۲۷ محمد رسول الله در سال ۶۲ و والفجر ۴

معاون شهید همت

مسئول وزارت خانه

خاطرات

۱. یتیم نواز

به احتمال قوی عباس ابتدا وارد شده بود. چون وقتی من وارد بسیج شدم، عباس در آموزش حضور داشت. بخش آموزش به طور کامل شکل گرفته بود ولی زیاد منسجم نبود. چون تازه پا گرفته بود نیروها را گزینش می‌کردند که در کدام قسمت‌ها مشغول به کار شوند. عباس، آدم یتیم نوازی بود. همه یتیم‌نواز بودند ولی چون موقعیت عباس فرق داشت و معلم پرورشگاه در میدان قزوین بود. از بچه‌های بی‌سرپرست نگهداری می‌کرد. می‌خواهم با یک مثال روحیات او را برای شما مشخص کنم. دو برادر با نام خانوادگی ثاقب بودند که عباس آنها را به لشکر محمد رسول الله (ص) آورده بود. همه بچه‌ها هم آنها را می‌شناختند. عباس کارهای فوق‌العاده زیاد





کرده بود، نه برای اینکه خودش را نشان بدهد. بلکه ذات او این‌گونه بود. بعد از اینکه او به لشکر رفته بود، این دو برادر را هم به همراه خود به لشکر آورده بود. به گونه‌ای هم شده بود که در لشکر پیش هر کس تا برادران ثاقب را می‌آوردید، آن طرف شما را به عباس ورامینی معرفی می‌کرد. یعنی آنقدر این موضوع برای همه مشخص بود. دلیلش هم این بود که عباس همیشه دست نوازش بر سر این بچه‌ها می‌کشید و این دو نفر هم به او خیلی علاقه داشتند. منظورم این بود که یتیم‌نوازی عباس برای همه جا افتاده بود.^{۴۱}

۲. غیرتمند

دامادمان تعریف می‌کرد روزی که ایشان عازم سفر حج بود در خیابان آزادی ترافیک بود دیدم از ماشین به یک باره پیاده شد و با جوانی مشاجره کرد، بعد که موضوع تمام شد گفتم چه شد به یک باره رفتی چنین شد؟ گفت: دختر خانم محجوبی در کیوسک تلفن مشغول صحبت بود و این پسر برایش مزاحمت ایجاد می‌کرد چند بار تذکر دادم ولی آن جوان توجه نکرد.^{۴۲}

۳. روشنگری

دایی جلیل ما که خود نیز از دانشگاهیان و نظر ویژه‌ای به ایشان داشت و روشنگری‌های سیاسی ایشان موثر واقع شده بود و دایی در واقع یک استاد پخته‌ای در مسائل سیاسی برای عباس بود و یا حضور در جلسات مذهبی محل و مداح‌ها و روحانیت معظم که در لابلای حرفشان مطالب رژیم طاغوت را بیان می‌کردند. همین آقای شجونی منبری هیأت ما بود، هر چند وقت می‌دیدیم دستگیر شده همچنین شهید عراقی و امثال آنان زیاد بودند، عباس سه ماه تعطیلات تابستان می‌رفت بازار شاگردی می‌کرد و درآمدش را صرف خرید کتاب‌های آقای حکیمی که معمولاً در مورد استعمار آفریقا و امثالهم بود می‌کرد و به تدریج با رشد سنی سیر مطالعاتی اش شد کتاب‌های شهید مطهری و دکتر شریعتی و کتب دیگر که آن‌ها هم تأثیر گذار بود.^{۴۳}

۴۱. .راوی هم‌زرم شهید

۴۲. .راوی برادر شهید

۴۳. .راوی برادر شهید



۴. ظلم ستیز

عباس سال ۱۳۵۴ اعزام شده بود به سربازی، زمان جشن های ۲۵۰۰ ساله. ایشان یکی از سربازهایی بود که او را برده بودند برای تمرین اسب سواری تا برای این جشن ها به شیراز اعزام شوند. عباس پس از آن که اسب سواری را کامل یاد گرفت و با آن که سرگروه آن تیم اسب سواری هم بود قبل از اعزام خودش را از روی اسب پایین انداخت و از ناحیه مچ دست دچار آسیب دیدگی شد تا در رژه در برابر شاه و میهمانانش شرکت نکند و همین گونه هم شد و نرفت.^{۴۴}

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

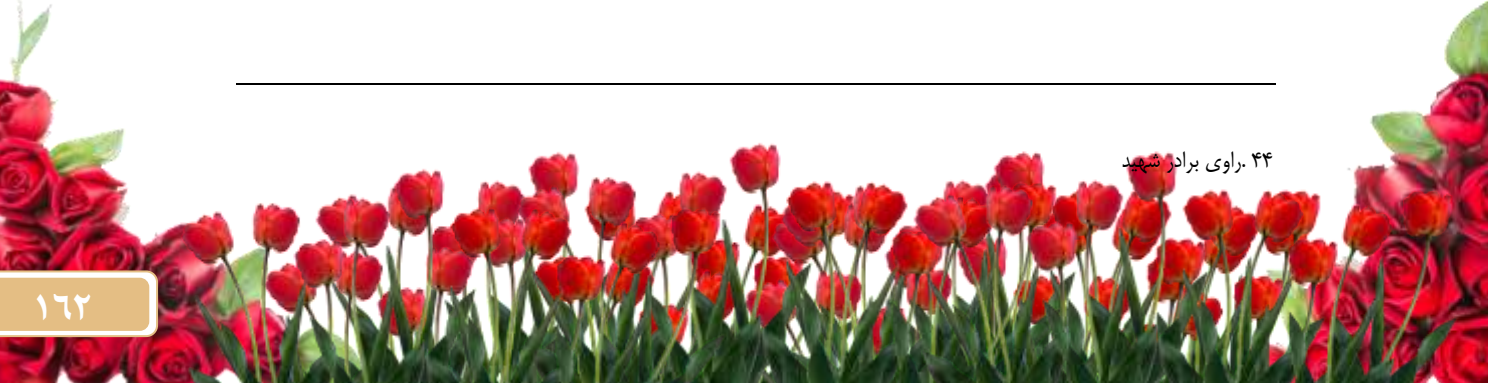
«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِالَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

«خدا جان و مال اهل ایمان را به بهشت خریداری کرده آن ها در راه خدا جهاد می کنند که دشمنان دین را بکشند یا خود کشته شوند این وعده قطعی است بر خدا و عهدی است که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده است و از خدا باوفاتر به عهد کیست؟»

«ای اهل ایمان شما به خود در این معامله (خریداری بهشت ابد به جان و مال) بشارت دهید که این معاهده خدا به حقیقت سعادت و پیروزی بزرگی است.»

با درود و سلام بر تمام شهدا و با درود و سلام به امام امت این تبلور اسلام راستین و این نور خدا و این کوبنده بر فرق مستکبرین جهان و این سلاله پاک حسین(ع) و این یاور مستضعفین جهان و این عاشق خدا و این مرد گریان نیمه شب و این جانشین امام زمان(ع) و این فقیه عادل زمان و این رهبر قلب های مومن و همچنین با درود و سلام به امت شهید پرور، امتی که بهارین تعبیر را در مورد این مردم امام عزیزمان فرموده است که «این ملت الهی شده است و من این مسئله را با گوشت و پوست بدنم حس کرده ام و آن را در جبهه های جنگ مشاهده نموده ام. من بوی دست آن پیرمرد یا پیرزنی که نان تهیه کرده و برای ما به جبهه ها می فرستد به مشام

۴۴. راوی برادر شهید





رسیده است، من چهره آفتاب سوخته آن مرد روستایی و یا آن جوان روستایی که فقط به ندای حسین گونه امام لیبیک گفته است را دیده ام، من عشق به شهادت جوانان پاک حزب الله را در این جا دیده ام و خیلی نمونه های دیگری که هر کدام گویای حضور مردم در تمام صحنه های نبرد حق علیه باطل می باشد.» من با آن گفته امام عزیزمان که می گوید در جبهه ها حتی یک نفر هم پیدا نمی شود که از خانواده این مستکبرین باشد کاملاً مانوس می باشم و این اصل معنی امامت و امت که هر دو کامل، در نتیجه می بینم که انقلاب با شتابی سرسام آور به پیش می رود. ان شاءالله تمام کاخ های ظلم را در هم خواهد کوبید و باعث نجات تمام مستعین جهان خواهد شد و از همه مهم تر زمینه آماده می شود برای ظهور امام زمان(ع) و نکته بسیار ظریفی که در این جا مشهود است ارتباط قوی بین امام و امت می باشد که به فضل الهی این دو هم جهت حرکت می کنند و تا این هم سویی برقرار است ما پیروزیم اگر چه در بعضی از موارد شکست بخوریم که این شکست خود نیز پیروزی عظیمی می باشد و اما نظر من در مورد هر دوی این ها این است که امام چون آن ارتباط اخلاصی خود را با خدا برقرار کرده است و نمود آن همان گریه های شبانه امام می باشد راه خود را پیدا کرده و در صراط مستقیم حرکت خود را ادامه می دهد و این طرف که امت قرار دارد تا وقتی که قدر این نعمت الهی را بدانند و شکرگزاری کنند صددرصد خدا این نعمت را از او نخواهد گرفت، مگر این که نعمتی از آن بالاتر به او بدهد و باز من نمود عینی این مسئله را در جبهه های جنگ مشاهده کرده ام و آن فریادهای پرخروش و مستضعف ترین مردم این جهان است که در حال حاضر تبلور آن در ایران و آن هم در جبهه ها است که فریاد می زنند. خدایا خدایا ترا به جان مهدی تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار از عمر ما بکاه بر عمر او بیفزای.

باری تا این پیوند عمیق بین امام و امت وجود دارد شکست محال است ولی پیروزی روزه روز روشن تر می باشد و امام تمام این ها حول یک محور و برای یک محور دور می زند و آن خداست و آن نیز عشق به لقاء است که هر کس به اندازه برای این مطلب سهم می گذارد و یکی مال و ثروت یکی زن و بچه و یکی بهترین چیز خود آن هم نه یک بار بلکه حاضر است صد بار برای رسیدن به لقاءالله عطا نماید و آن جان ناقابل خودش می باشد تا بدین وسیله خونی که از هابیل تا حسین(ع) و از حسین تا کربلای ایران بر زمین ریخته شده است تداوم دهد و در این ارتباط آیندگان نیز راهشان و خطشان روشن می باشد، یعنی این که این خط سرخ باید همچنان ادامه پیدا کند تا ظهور امام زمان(ع) که خط مبارزاتی ما روشن است و آن این است که مبارزه آن قدر ادامه دارد تا دیگر کسی روی زمین نباشد که لاله الاالله نگوید. و اما برگردم به وضع موجود خودم که قرار است فردا شب عملیاتی عظیم که می رود تا سرنوشت نبرد یک سال و نیمه جبهه حق علیه کفر را معین نماید و به اعتقاد من این نبرد درست شبیه به حالت روز ۲۲ بهمن در ایران می باشد که این نبرد ۲۲ بهمن برای جهان می باشد و در واقع صدور انقلاب ایران به تمام جهان و آغاز اولین گام جهانی برای ظهور امام زمانمان می باشد.



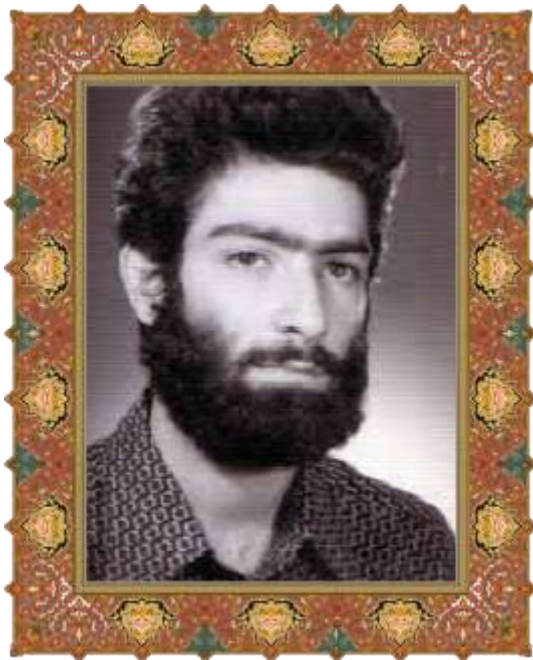
طلایح داران انقلاب دوم
دفتر نهاد نمایندتگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

اسناد و مدارک





۲۲. شهید محسن فروزایی



دانشگاه: صنعتی شریف
مقطع تحصیلی: کارشناسی
رشته تحصیلی: شیمی
مکان تولد: تهران
تاریخ تولد: ۱۳۳۹/۰۵/۰۵
تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۰۲/۱۰
مکان شهادت: خرمشهر
عملیات: بیت المقدس



زندگی نامه

به سال ۱۳۳۹ شمسی، در محله نظام آباد تهران شهید محسن وزوایی به دنیا آمد، محسن دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را با نمرات عالی سپری کرد. ضمن آنکه از همان سنین نوجوانی، اشتیاق فراوانی به فراگیری کلام الله مجید از خود نشان می داد. طی دوران تحصیلات متوسطه در دبیرستان دکتر هشترودی تهران بود که با مسایل سیاسی آشنا شد و با راهنمایی های مؤثر پدر فرزانه اش مرحوم «حاج حسین وزوایی» که خود از هم‌زمان مرحوم آیت الله کاشانی بود. قدم به وادی مبارزات ضد استبدادی گذاشت.

طی این سالها، شرکت در جلسات آموزش معارف اسلامی و هیأت مذهبی تهران، از جمله دل مشغولی های «محسن» به شمار می رفت.

پس از اخذ دیپلم متوسطه در سال ۱۳۵۵، در کنکور سراسری شرکت کرد و ضمن قبولی در آزمون ورودی دانشگاه، رتبه اول رشته شیمی را بدست آورد. سپس جهت ادامه تحصیل وارد «دانشگاه صنعتی شریف» شد. در محیط متلاطم دانشگاه که طیف متنوع سیاسی - ایدئولوژیکی از چپ افراطی تا جریانات التقاطی در آن فعال بودند. محسن به جریان مکتبی انجمن اسلامی دانشجویان این دانشگاه پیوست و هم‌زمان با شرکت در فعالیت های سیاسی و جلسات عقیدتی، از سال ۱۳۵۶، مسئولیت هدایت و جهت دهی به مبارزات دانشجویی ضد دیکتاتوری را در سطح دانشگاه شریف عهده دار شد. هر چند دامنه مبارزات او به همین حد محدود نماند و از تظاهرات خونین ۱۷ شهریور تا ورود امام بزرگوار به میهن اسلامی در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، همه جا از زمره جلوداران تظاهرات مردمی بود. در نبردهای مسلحانه روزهای سرنوشت ساز ۱۹ بهمن تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، حضوری فعال داشت. به ویژه طی جریان تصرف دو پادگان مهم رژیم شاه در تهران، یعنی «جمشیدیه» و «عشرت آباد» نقش خطیری ایفا کرد. پس از پیروزی مرحله نخست انقلاب اسلامی، به حرکت خودجوش و مردمی «جهاد سازندگی» پیوست و در تابستان سال ۱۳۵۸، برای عمران مناطق محروم راهی «استان لرستان» شد.

در پی اوج گیری اقدامات خائنانه باند منحط دولت موقت. به ویژه پس از ملاقات «بازرگان» و «یزدی» با «برژینسکی»، دشمن قسم خورده انقلاب اسلامی ایران و مشاور امنیت ملی حکومت «کارترا» در جریان جشن های سالگرد انقلاب الجزایر، حرکت های اعتراضی مردم حزب الله در سراسر کشور به ویژه در سطح تهران، علیه سیاست های تسلیم طلبانه و خفت آور دولت موقت تشدید شد. متعاقب همین حوادث، «محسن» به تهران بازگشت و پس از هماهنگی و برنامه ریزی های لازمه با جمعی از دانشجویان مسلمان دانشگاه ها، در سالروز کشتار دانش آموزان به دست رژیم پهلوی و سالگرد تبعید حضرت امام «ره»، عهده دار حرکتی شد که امام انقلاب، حضرت روح الله «ره»، از آن با تعبیر بدیع «انقلابی بزرگتر از انقلاب اول» یاد فرمود: در روز ۱۳ آبان



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

۱۳۵۸، در جریان راهپیمایی اعتراضی دانشجویان واقشار مختلف مردمی، علیه سیاست های مداخله گرانه آمریکا در ایران، به محض رسیدن تظاهر کنندگان به مقابل سفارت آمریکا؛ «محسن» به اتفاق هم‌رزم رشیدش «عباس ورامینی» و جمعی از دانشجویان، به لانه جاسوسی شیطان بزرگ، که از ۲۸ مرداد سال ۳۲ تا آن روز حکم ستاد توطئه و خیانت به مصالح ملی مردم ایران را داشت، یورش بردند و این گونه بود که او نیز، از جمله علمداران گمنام «انقلاب دوم» گردید.

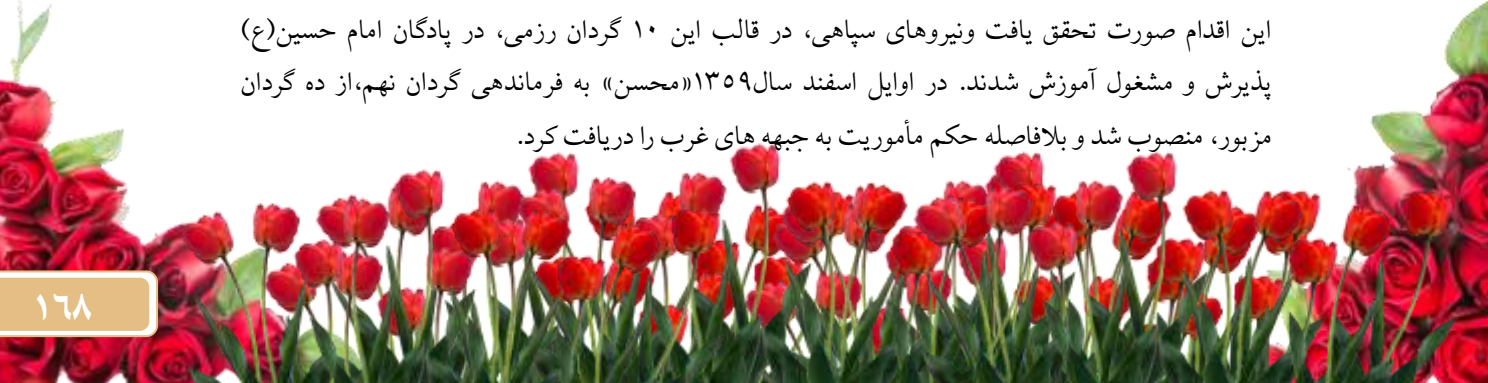
پس از برکناری دولت وقت توسط حضرت امام «ره» و ارتقاء ماجرای فتح لانه جاسوسی آمریکا به یک حماسه شکوهمند ملی «محسن» به علت سطح بالای معلومات عقیدتی - سیاسی بهره هوشی وافر و نیز تسلط شگرفی که بر ادبیات و زبان انگلیسی داشت، مسئولیت سخنگویی «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام «ره» را در کنفرانس های پیاپی و مصاحبه های مفصل با گزارشگران رسانه های خارجی برعهده گرفت. هر از چند روز یکبار، سیمای مصمم و پر صلابت «محسن» در تمامی رسانه های ارتباط جمعی غرب، به عنوان «سخنگوی جوانان خشمگین طرفدار (امام خمینی)» منعکس می شد.

در پی حمله مفتضحانه تفنگداران «نیروی دلتای آمریکا» به صحرای طبس، در اردیبهشت ۱۳۵۹ بنا شد تا جهت پیشگیری از هر گونه حادثه احتمالی، جاسوسان آمریکایی را در قالب گروه هایی مجزا، به شهرستان های مختلف کشور، منتقل کنند. به همین جهت مسئولیت جابه جایی تعدادی از این جاسوسان، به «محسن» و هم‌رزمش «عباس ورامینی» محول شد. امری حساس که آنان به خوبی از عهده اجرای آن، برآمدند.

همزمان با کار تبلیغاتی در جمع دانشجویان مسلمان پیرو خط امام «ره» «محسن» یک دوره فشرده آموزش چریکی را نیز در سپاه فرا گرفت و سپس در تابستان سال ۵۹، به صفوف سپاهیان پاسدار انقلاب پیوست. چندی با سمت فرماندهی گردان مخابرات، در سپاه تهران مشغول به خدمت شد.

سپس با توجه به توان و کارایی بالایی که از خود نشان داد، سرپرستی واحد اطلاعات - عملیات سپاه را به او محول نمودند.

به دنبال تجاوز گسترده ماشین جنگی شرق و غرب ساخته بعث عراق به خاک میهن اسلامی، در شرایطی که سپاه به جهت کار شکنی های بنی صدر خائن و باند لیبرال ها از حیث تجهیزات، امکانات مادی و جنگ افزار در مضیقه کامل قرار داشت، بنا شد تا نیروهای سپاه با تمام توان به مقابله با تجاوز دشمن بعثی بپردازند. بر همین اساس، در قدم نخست ۱۰ گردان رزمی از سپاهیان سازمان دهی شدند. علیرغم طبق امکانات و فقر تجهیزات این اقدام صورت تحقق یافت و نیروهای سپاهی، در قالب این ۱۰ گردان رزمی، در پادگان امام حسین (ع) پذیرش و مشغول آموزش شدند. در اوایل اسفند سال ۱۳۵۹ «محسن» به فرماندهی گردان نهم، از ده گردان مزبور، منصوب شد و بلافاصله حکم مأموریت به جبهه های غرب را دریافت کرد.





فردای همان روز، گردان ۹ سپاه و فرمانده رشید آن، برای مقابله با تهاجمات دشمن اشغالگر، راهی منطقه «سرپل ذهاب» شدند. در آن مقطع، فرماندهی محور «سرپل ذهاب» را سردار شهید «غلامعلی پیچک» برعهده داشت. به محض ورود «محسن» و نیروهای گردان تحت امر او، قرار شد تا در قدم اول، گردان نهم ضمن حمله ای پارتیزانی به مواضع و استحکامات دشمن، ارتفاعات حساس و سوق الجیشی «تنگ کورک» را از تصرف قوای اشغالگر بعث خارج سازند.

طی این عملیات «محسن» علاوه بر فرماندهی گردان نهم، مسئولیت محور «تنگ کورک» تا حد فاصل «تنگ حاجیان» را نیز خود برعهده داشت. متعاقبا، در اردیبهشت سال ۱۳۶۰، طی جلسه توجیهی فرماندهان سپاه منطقه سرپل ذهاب که در آن سرداران بزرگوار «غلامعلی پیچک»، «حاج علی موحد دانش»، «محسن وزوایی» و... حضور داشتند، طرح نهایی عملیات آزادسازی ارتفاعات استراتژیک «بازی دراز» در دستور کار قرار گرفت.

«محسن» در تمامی مراحل شناسایی این حمله مستقیما شرکت داشت و نقش فعالی در طراحی این عملیات ایفا کرد. در همین ایام بود که دوستی و ارتباط برادرانه بین او سردار بسیجی هوانیروز، شهید «علی اکبر شیرودی» به وجود آمد. نبرد «بازی دراز» از دو محور آغاز شد. فرماندهی محور چپ عملیات را «محسن» و فرماندهی محور راست نیز توسط شهید «محسن حاج بابا» صورت می گرفت. در این عملیات، از کل نیروهای گردان نهم، تنها شش نفر توانستند خود را به بالای ارتفاع ۱۰۵ بازی دراز برسانند. «محسن»، معاونش «حاج علی موحد» و... مابقی نفرات گردان یا شهید شدند، یا مجروح و یا اینکه از پیشروی باز ماندند. محسن با وجود آنکه ۳ تیر کالیبر به بدنش اصابت کرده بود، همچنان به نبرد ادامه داد و شگفت آنکه به همان ۵ هم‌رمز خود موفق شد ۳۵۰ تن از نیروهای گردان کماندویی ارتش بعث را به اسارات بگیرد. در حین تخلیه اسراء یکی از افسران دشمن مصرانه خواستار ملاقات با فرمانده نیروهای ایرانی شده بود. دوستان محسن به خاطر رعایت مسایل امنیتی، شخصی غیر از او را به آن افسر بعثی، به عنوان فرمانده خود معرفی کردند، اما....

بعثی اسیر نا باورانه گفت: «نه! فرمانده شما این نیست، اوسوار بربیک اسب سفید بود و ما هر چه به طرفش تیر اندازی کردیم، به او کارگر نمی شد، من او را می خواهم ببینم».

این واقعه نخستین جلوه امداد غیبی بود که از بدو جنگ، در جبهه ها مشاهده شد و محسن در مصاحبه ای، به این واقعه به عنوان عنایت ائمه هدی (ع) به رزمندگان اسلام اشاره کرد. بلافاصله پس از این مصاحبه، سلف خرد گرایان بعد از جنگ، بنی صدر خائن سر قلم رفت و در ستون «کارنامه رئیس جمهور» روزنامه ضدانقلابی اش، ضمن استهزاء عنایات غیبی، ردیالانه نوشت: « این پاسدارها برای تضعیف موقعیت من این حرفها را می زنند... اگر اسب سفید در کار است، چرا به جنوب نیامده و فقط به غرب رفته است؟ »



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

هر چند مشکل چیز دیگری بود. شاید اگر امداد غیبی رادر جبهه های جنوب به این ژنرال پینوشه خردمند! گزارش می کردند، باز هم لغز دیگری می خواند!

علی ای حال، دراین نبرد نابرابر، سردار بسیجی هوانیروز «علی اکبر شیرودی» پس از رزمی بی امان و درهم کوبیدن استحکامات دشمن مظلومانه به شهادت رسید و محسن که خود شاهد سرنگونی هلی کوپتر کبرای شهید شیرودی بود، از این حادثه به شدت متاثر گردید. به دنبال فتح بازی دراز، محسن سه روز دیگر هم در منطقه باقی ماند تا ارتفاعات فتح شده، تثبیت شود. آن هم در شرایطی که به سختی مجروح شده بود. تیری به فک او اصابت کرده، استخوان سمت چپ فک را خرد نموده بود، از ناحیه دست راست، بر اثر اصابت ترکش جراحت سختی برداشت و گوشت و استخوان دستش از بین رفت.

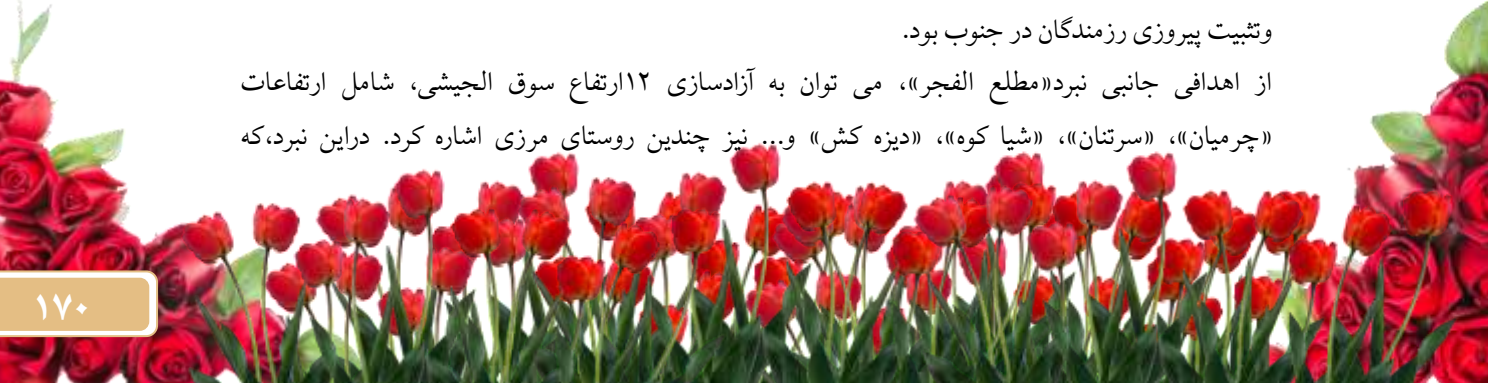
پس از تثبیت جبهه، به ناچار جهت معالجه به تهران برگشت، در بیمارستان، علیرغم آنکه به سختی درد می کشد، ولی ناله نمی کرد، در پاسخ به یکی از پزشکان که از مقاومت او در برابر درد ابراز شگفتی کرده بود، گفت: آقای دکتر من هر چه بیشتر درد می کشم، بیشتر لذت می برم، احساس می کنم از این طریق، بیشتر به خدای خودم نزدیک می شوم.

باوجود آنکه برایش شش ماه طول درمان در بیمارستان تجویز شده بود، برخلاف دستور پزشکان، پس از سه ماه مداوای اولیه، قید ادامه معالجه را زد واز نو روانه جبهه شد، محسن در وصیت نامه اش، به این دوران، اشاره مختصری کرده است: «با تزریق ۱۰ آمپول والیوم-۱۰ نیز دردم ساکت نمی شد. پرستاری که مسئول رسیدگی به وضعیت من بود، به طعنه می گفت: برای چه خودت را به این روز انداختی؟ برای که؟ دلم برای غفلت و بی خبری او می سوخت امداد جوابش می گفتم: عیبی ندارد، خدا خودش همه چیز را درست می کند، من توکلم به اوست!»

پس از بازگشت به جبهه، محسن باردیگر به دنیای روشن و پر از مهر همسنگراناش قدم گذاشت. جایی که نه «لغو» می شنید و نه «محو» می دید. هر چه بود. خدا بود و عشق؛ درنهایت وضوح و شفافیت، همچون طلوع خورشید، برستیغ «بازی دراز».

به محض ورود به منطقه «گیلانغرب» فرماندهی عملیات سپاه در محور عملیاتی «سرپل ذهاب» به او محول شد. درهمین محور بود که در بیستم آذر سال ۱۳۶۰، عملیات «مطلع الفجر» با نام رمز «یا مهدی (عج) ادرکنی» آغاز شد. عملیاتی که هدف اصلی آن، انحراف اذهان ژنرال های بعثی از جبهه «طریق القدس» - «بستان» و تثبیت پیروزی رزمندگان در جنوب بود.

از اهدافی جانبی نبرد «مطلع الفجر»، می توان به آزادسازی ۱۲ ارتفاع سوق الجیشی، شامل ارتفاعات «چرمیان»، «سرتنان»، «شیا کوه»، «دیزه کش» و... نیز چندین روستای مرزی اشاره کرد. دراین نبرد، که





فرماندهی عالی آن را سردار کبیر شهید «بروجردی» برعهده داشت، محسن و رزم آوران تحت امر او دوشادوش رزمندگان ارتش جمهوری اسلامی، طی نبردی تن به تن و دشوار، موفق شدند ۱۴ گردان از نیروهای کماندویی ارتش بعث را منهدم ساخته، بیش از ۲۰۰۰ تن از اشغالگران را به هلاکت برسانند. هم در این عملیات بود که محسن باردیگر مجروح شد، ۲۶ شبانه روز طاقت فرسا با فک و دهان بسته و سیم پیچی شده، گرفتار تخت بیمارستان شد. نه قادر به حرف زدن بود. و نه حتی می توانست غذا بخورد، برای سهولت در امر تنفس پزشکان معالج زیر گلوی او را سوراخ کرده بودند، پس از مرخصی از بیمارستان، به او دستور داده شد تا یک روز در میان، جهت ادامه مداوا، خود را به بیمارستان معرفی کند، طی این مدت، مسئولیت دفتر «ستاد کل سپاه» در تهران را برعهده داشت، نهایتاً در هشتم اسفند ماه سال ۱۳۶۰، پس از سازماندهی یک گردان رزمی، متشکل از نیروهای کادر سپاه تهران، در پادگان ولی عصر (عج) با سمت فرماندهی آن روانه جبهه جنوب شد. در پادگان «دو کوه» به فرمان بنیانگذار دلاور تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص)، سردار کبیر «حاج احمد متوسلیان» گردان تحت فرماندهی محسن نیز به جمع دیگر گردان های تازه تأسیس تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص) پیوست و از سوی حاج احمد، نام حبیب بن مظاهر برای آن انتخاب شد. همزمان، تحت نظارت حاج احمد و شهید حاج همت، یک دوره آموزش فشرده، برای کلیه نیروهای تیپ در نظر گرفته شد و پس از کادر بندی گردان ها محسن و سایر پرچمداران تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) آماده ورود به مصاف حماسی و شکوهمند «فتح المبین» شدند. یک روز قبل از عملیات، ساعت ۸ صبح روز ۲۹ اسفند سال ۱۳۶۰، فرمانده عملیات «قراگاه نصر» مرکز فرماندهی جبهه نصر، شامل محورهای «بلتا»، «شاوریه» و «تپه چشمه» سردار کبیر «حاج احمد متوسلیان» تمامی فرماندهان گردان های آزادی بخش تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) را به شرکت در جلسه ای اضطراری، فرا خواند، چرا که بنا نبود این تیپ، نقش محوری در نبرد گسترده «فتح المبین» ایفا کند و در این میان، نوک پیکان حمله تیپ را «گردان حبیب» ، به فرماندهی محسن وزوایی تشکیل می داد.

براساس توضیحات حاج احمد، گردان حبیب می بایست پس از ۸ کیلومتر پیشروی از میان سنگرهای کمین دشمن، به مأموریت اصلی خود اقدام نماید، مأموریت اصلی گردان حبیب عبارت بود از پیشروی همراه با نبرد خاکریز به خاکریز با قوای مکانیزه ارتش بعث، در عمق ۱۲ کیلومتری مواضع اشغالی دشمن، جهت تصرف مقر یگان های توپخانه ارتش عراق، نقش حساس محسن و دلاوران تحت امر او در این عملیات، هنگامی و وضوح بیشتری می یابد که بدانیم تمامی یگان های ارتشی و سپاهی شرکت کننده در حمله، چشم انتظار فرجام فاتحه نبرد گردان حبیب بودند تا پس از محروم شدن دشمن از آتش جهنمی توپخانه اش، یورش خود را از سه جبهه دیگر به مواضع ارتش بعث آغاز کنند. شامگاه دوم فرودین ۱۳۶۱، پس از نماز مغرب و عشاء در میان اشک شوق بسیجیان، فرمان پیشروی گردان حبیب به سوی مواضع دشمن، توسط محسن صادر شد.



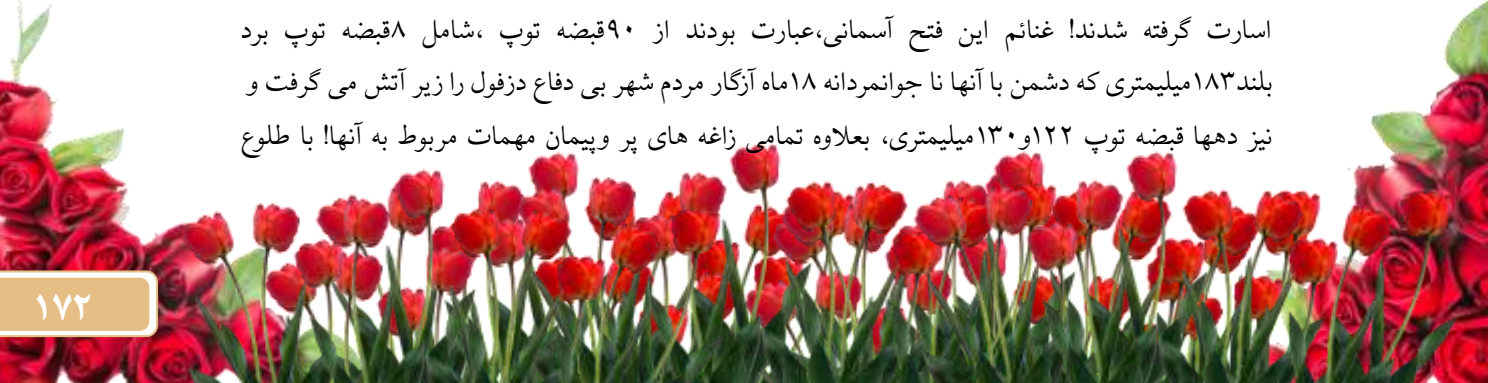
طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

حوالی ساعت ۱۱ گردان حبیب از خط اول دشمن با موفقیت عبور کرد. براساس توجیه نقشه عملیات، که توسط حاج احمد صورت گرفته بود، نقطه کمکی، برای جهت یابی صحیح و ادامه پیشروی گردان حبیب تپه ای موسوم به تپه تانک تعیین شده بود.

پس از یک ساعت پیشروی براساس محاسبات قبلی، نیروهای گردان حبیب قاعدتا می بایست به تپه تانک می رسیدند... اما خبری از تپه مزبور نبود! گردان حبیب گم شده بود! حتی اعزام دسته های شناسایی به اطراف نیز، گره ای از این کار فرو بسته باز نکرد، لحظات به سختی سپری می شدند، سرنوشت کل عملیات، به خطر افتاده بود. ناگهان بچه ها دیدند که محسن، با نهایت طمأنینه تکبیره الاحرام گفت و به نماز ایستاد. دو رکعت نیایش، دو رکعت حضور، پس از سلام نماز دست نیاز به درگاه بنده نواز کار ساز دراز کرد و با نهایت تصرع، مویه کنان گفت: «خدایا! الان تمام مردم ایران، چشم انتظارند. مادران و پدران شهدا در التها بند، قلب امام، نگران این حمله است، در این حمله، نه آبروی ما بندگان حقیرت، بلکه آبروی اسلام در میان است، خدایا! اگر می دانی که نیت های ما خالص فقط برای توست، یاریمان کن، راه را نشان بده، خدایا! تو برای موسی (ع)، دریا را شکافتی و راهش دادی، تو برای محمد (ص) غاری را قرار دادی و به امر تو عنکبوت بردرگاه آن، تار تنید، خدایا! ما کوچکتر از آنیم که درخواست کنیم برای ما کاری انجام بدهی، خداوندا، تو را به حق امام زمان (عج) تو را به حق نیایش خمینی، تو را به حق حسین (ع)، که ما به خونخواهی او قیام کرده ایم، قسم ات می دهم ما بندگان حقیر وضعیف را، از بین در ماندگی، نجات بخش!»

پس از سجده شکر، برخاست و فرمان حرکت گردان را صادر کرد... پس از طی یک ساعت پیشروی، ناگاه از دل سیاهی شب، شبح بزرگی نمایان شد... تپه تانک بود! همزمان یکی از تیپ های دشمن، چتر آتش سنگین خود را بر روی گردان حبیب گشود... در آن موقعیت بحرانی، محسن دوگروهان را مأمور سرگرم کردن دشمن نمود و خود، به همراه همرمزم دیرینه اش، سردار شهید حاج عباس ورامینی در رأس سایر گروهان ها، به پیشروی ادامه داد، پانصد متر جلوتر، جاده آسفالته عین خوش - دزفول، بر سر قدم های پاک گردان آزادی بخش حبیب بوسه زد، اما این آغاز کار بود! ۱۲ کیلومتر پیشروی، در مواضع مرگبار دشمن، فراروی بسیجیان تحت فرماندهی محسن قرار داشت... پس از نماز صبح، در پی یک درگیری برق آسا، ستاد تیپ توپخانه دشمن، به همراه تمامی آتشبارهای آن، در ارتفاعات علی گره زد، یکجا به تصرف دلاوران گردان حبیب در آمد و فرمانده تیپ مزبور، که درجه سرتیپی داشت، و امانده و مستاصل به همراه جمعی از افسران و سربازان دشمن، در حال فرار با پای برهنه، به اسارت گرفته شدند! غنائم این فتح آسمانی، عبارت بودند از ۹۰ قبضه توپ، شامل ۸ قبضه توپ برد بلند ۱۸۳ میلیمتری که دشمن با آنها نا جوانمردانه ۱۸ ماه آرزگار مردم شهر بی دفاع دزفول را زیر آتش می گرفت و نیز دهها قبضه توپ ۱۲۲ و ۱۳۰ میلیمتری، بعلاوه تمامی زاغه های پر و پیمان مهمات مربوط به آنها! با طلوع





خورشید، حمله سرتاسری رزمندگان، از سه جبهه دیگر نیز آغاز شد، رادیوهای جیبی بر وبچه های گردان، روی موج تهران رفتند و با شنیدن پیام تقدیر امام(ره)، اشک شوق و تاتر، از چشمهای ستاره وش در یادلان گردان حبیب و فرمانده دلاورشان سردار محسن وزوایی، سرازیر شد... خلاصه آنجا که امام فرمود: «رحمت واسعة خداوند، بر آن مادران و پدرانی که شما شجاعان نبرد در میدان کارزار و مجاهدان با نفس در شبهای نورانی را در دامن پاکشان تربیت نمودند... آفرین بر شما که میهن خود را بربال ملائکه الله نشانید و در میان ملل جهان، سرفراز نمودید!»

روز سیزدهم فروردین ۱۳۶۱ محسن راهی تهران شد، طی ۱۰ روزی که در تهران حضور داشت، از سوی فرماندهی عالی جنگ، طرح تأسیس تیپ رزمی جدیدی در دستور کار قرار گرفت و از محسن خواستند تا فرماندهی آن را بپذیرد، ابتدا از پذیرش این درخواست امتناع کرد؛ اما پس از پیشنهاد مؤکد حضرت آیت الله خامنه ای که در آن زمان ریاست شورای عالی دفاع را برعهده داشتند این مسئولیت را پذیرفت، در پی تهیه و تصویب چارت سازمانی تیپ جدید و تعیین کادرهای آن محسن وزوایی رسماً فرماندهی این یگان که بنام تیپ سیدالشهدا(ع) موسوم گشت رابر عهده گرفت.

روز ۲۳ فروردین ۱۳۶۱، به همراه جمعی از یارانش، از جمله شهید حاج عباس ورامینی، شهید حاج علی موحد دانش و شهید علی اصغر رنجبران، بار دیگر روانه جبهه جنوب شد تا قدم به میدان مردآزمای معرکه ای دیگر بگذارد، نبردی که فرجام آن، به اذن خداوند، برابر با آزاد سازی خرمشهر اشغال شده بود.

به محض ورود به دوکوهه به دستور سردار کبیر حاج احمد متوسلیان، محسن و تیپ رزمی تحت فرمان او، با تیپ ۲۷ محمدرسول الله (ص) ادغام شدند و در شامگاه جمعه، دهم اردیبهشت ۱۳۶۱ عملیات سرنوشت ساز الی بیت المقدس را آغاز کردند. این بار صلاح‌الدین حاج احمد، محسن و شهید محمود شهبازی، مسئولیت فرماندهی ۲ محور عملیاتی را برعهده گرفتند، پس از آغاز مرحله نخست عملیات، نیروهای گردان سلمان، به فرماندهی سردار شهید حسین قجه ای از کارون گذشتند؛ اما با گرفتار شدن در حلقه محاصره قوای زرهی و پیاده دشمن، پس از ۹ ساعت نبرد سهمگین، همگی به شهادت رسیدند، در چنین موقعیت وخیمی بود که تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص)، از محور اول تحت فرماندهی محسن، گردان‌های باقی مانده را، جهت تصرف جاده اهواز- خرمشهر، از کارون متلاطم عبور داد، اما به رغم رسیدن گردان‌ها به این جاده استرژیک، الحاق صورت نگرفت، سپس معضلی دیگر رخ نمود، پس از رسیدن نیروهای گردان میثم به فرماندهی سردار شهید عباس شعف به دژ مستحکم دشمن در حاشیه جاده اهواز - خرمشهر، چتری از آتش انبوه دشمن بر سر نیروهای سبک اسلحه این گردان باریدن گرفت، شهید شعف، ضمن تماس بی سیم با حاج احمد خبرداد که گردان تحت فرمان او از همه طرف، زیر دید و تیر دشمن قرار گرفته، بلافاصله سردار متوسلیان، این مسأله را با محسن مطرح کرد و



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

گفت: آقا محسن، برو جلو، ببین می توانی گرفتاری آنها را برطرف کنی؟ محسن با همان لبخند و نگاه نجیبانه همیشگی خود، درخواست حاج احمد را پذیرفت و بی درنگ روانه دژ اهواز - خرمشهر شد....

ساعتی بعد، حاج احمد از بی سیم فرماندهی، خبری جانسوز دریافت کرد: حاج آقا!... آتش سنگین... آقا محسن.... و اطرافیان احمد دیدند که چگونه سردار نستوه سپاه روح الله (ره)، آب چشمانی به اشک نشسته، زیر لب زمزمه می کند، آقا محسن... خوشا به سعادت! بعد، تفنگش را برداشت و به سمت دژ به راه افتاد.

جایی برای بی تابیی از این باقی نمانده بود، خرمشهر اسیر، درانتظار مبشران رهایی خود می سوخت. چه آنان که در راه بودند، همچون سردار متوسلیان و هم‌زمانش و چه آنان که در حقیقت باطنی فتح خرمشهر، با شهادتشان به این انتظار خاتمه بخشیدند، مبشران شهید رهای، همچون سردار شهید محسن وزایی و یاران کربلایی او.

خاطرات

۱. اخلاص

در مورد کارهایش کمتر با ما حرف می زد. نمی گفت که مثلا چه سمتی دارم و چه کار می کنم، در این مورد به ندرت صحبت می کرد؛ مگر اینکه مثلا ما از او می پرسیدیم و یا غیر مستقیم می فهمیدیم؛ مثلا در گیلانغرب فرماندهی سپاه را به عهده گرفته بود و ما هیچ کدام نمی دانستیم تا اینکه یکی از رفقای او وقتی در بیمارستان بستری بود گفت که بله ایشان سمتش چه بوده، در این چند روزی که ایشان در اینجا بود من از مذاکرات تلفنی او فهمیدم که مثل اینکه کار جدیدی در تهیه آن است واز او پرسیدم. گفت: بله قرار است که در جنوب سپاه افرادش را جمع کند و متشکل کند و بصورت تیپ عمل شود. یکی دو روز گذشت واز او پرسیدم چه کردی؟ گفت: تیپ طرحش تصویب شده و تشکیل شده؛ منتهی پیشنهاد کردند که مسئولیتش را خودم بپذیرم. گفتم: چه جواب دادی؟ گفت: فعلا مردد ام، برای اینکه استخاره کردم میانه آمده نمی دانم قبول کنم یا نه یکی دو روز گذشت و ظاهرا گویا جلسه ای هم با آقای خامنه ای داشتند و در آنجا مسأله مطرح شد و بهر حال مسئولیت را پذیرفت و چارت تیپ را به تصویب رساند و افراد مسئول آن را انتخاب کرد و روز ۲۳ فروردین، حدود ساعت ۲/۵ بعد از ظهر خودش آماده شد و وسایل خود را جمع کرد و طبق معمول از زیر قرآن رد شد و روبروسی کردیم و حلال واری طلبید و با چند تا از دوستانش رفت؛ این آخرین دیدار ما با ایشان بود.^{۴۵}



۲. عاشق خدا

قبل از اینکه نماز را شروع کند آینه وشانه کوچکش را از جیب پیراهن خاکی اش بیرون آورد و موها و محاسن ژولیده و غبار آلودش را سر و سامانی داد. وقتی به نماز می ایستاد خیلی دیدنی می شد، می نشستیم یک گوشه وزل می زدیم بهش، بیشتر ترجیح می دادم نمازش را سیر تماشا کنم، تا اینکه به او اقتدا کنم. برای مدتی درآینه خیره شد و آنرا چندبار جلوی صورتش عقب و جلو برد بعد سرش را به سمت من چرخاند و گفت: «داداشی، رفتنی شدم، یقین دارم ساعت های آخره...» پشتم تیر کشید خواستم از جا کنده شوم و داد و بیداد کنم، اما نتوانستم محسن وقتی راجع به این چیزها صحبت می کرد با کسی شوخی نداشت، اولین بار درباره «علم الهدی» اظهار نظر کرد. سید محمد حسین یکی از دانشجویهای مبارز خوزستانی بود که مدتی بعد از تصرف لانه جاسوسی با بچه ها مرتبط شد چند بار آمد به سفارت و برایمان سخنرانی کرد. محسن، اوایل بدجوری توی بحر این سید رفته بود بالاخره هم یک روزکه علم الهدی مشغول سخنرانی بود بهم گفت: «این سید موندنی نیست، اصلا انگار تو این دنیا سیر نمی کنه...» پرسیدم یعنی چه؟ با خنده جواب داد «یعنی همین که گفتم، موندنی نیست...» توضیح بیشتری نتوانستم ازش بگیرم، وقتی برو بچه ها تو هویزه قتل عام شدن سردرگوشم بردو گفت «دیدنی داداشی؟ به حرفم رسیدی؟»

خیلی غصه می خوردم که چرا او هم نرفته هویزه، یادش بخیر چه روزهایی بود محسن یک دقیقه قرار نداشت اصلا عین بچه ها شده بود، نمی توانست آرام بگیرد، روز اشغال سفارت، دومین یا سومین نفری بود که از نرده ها کشید بالا و پرید آن طرف دیوار، همان روز بهم گفت: داداشی، ما کار کوچکی نکردیم بالای نرده های که بودم احساس می کردم فرشته های هفت آسمون دارن نگاهمون می کنن. داداشی! ما یا از روی این نرده ها به آسمون چنگ می زنیم یا با کله می ریم ته جهنم.

معنی این حرفش را نفهمیدم اینجوری حرفها را وقتی می رفت تو حس می زد. بعضی اوقات محسن می رفت در یک حال و هوای دیگری وبعد از مدتی سکوت، یک دفعه زبان می چرخاند و حرفی می زد که معمولا همان وقت کسی آنرا نمی گرفت.^{۴۶}

۳. امداد غیبی



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

درحین تخلیه اسراء یکی از افسران دشمن مصرانه خواستار ملاقات با فرمانده نیروهای ایرانی شده بود. دوستان محسن به خاطر رعایت مسایل امنیتی، شخصی غیر از او را به آن افسر بعثی، به عنوان فرمانده خود معرفی کردند، اما.....

بعثی اسیر نا باورانه گفت: « نه! فرمانده شما این نیست، اوسوار بریک اسب سفید بود وماهر چه به طرفش تیر اندازی کردیم، به او کارگر نمی شد، من او را می خواهم ببینم».

این واقعه نخستین جلوه امداد غیبی بود که از بدو جنگ، در جبهه ها مشاهده شد و محسن در مصاحبه ای، به این واقعه به عنوان عنایت ائمه هدی(ع) به رزمندگان اسلام اشاره کرد. بلافاصله پس از این مصاحبه، سلف خرد گرایان بعد از جنگ، بنی صدر خائن سرقلم رفت ودر ستون «کارنامه رئیس جمهور» روزنامه ضدانقلابی اش، ضمن استهزاء عنایات غیبی، ردیلا نه نوشت: « این پاسدارها برای تضعیف موقعیت من این حرفها را می زنند... اگر اسب سفید درکار است، چرا به جنوب نیامده فقط به غرب رفته است؟» هر چند مشکل چیز دیگری بود. شاید اگر امداد غیبی رادر جبهه های جنوب به این ژنرال پینوشه خردمند! گزارش می کردند، باز هم لغز دیگری می خوانند.

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

ما ترس از شهادت نداریم و این تنها آرزوی ماست در این جبهه ها خداوند را مشاهده می کنیم که به کمک رزمندگان اسلام می شتابد و آن ها را نصرت می دهد و به مصداق آیه شریفه که می فرماید (كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً) را می بینیم که تعداد محدود لشکریان سپاه اعم از سپاه و ارتش و نیروهای مردمی بر تعداد کثیری از نیروهای دشمن غلبه می نماید.

بیاد دارم در عملیات بازی دراز در قسمتی از عملیات مقداد ما ۶ نفر بودیم و بر ۳۰۰ نفر غلبه پیدا نمودیم. در جبهه ها چنان روحیه ایمان و ایثار مفهوم پیدا میکند که گویی اصلا قابل تصور نیست هنگامی که در قسمتی از عملیات صحبت از داوطلب شهادت می شود دعوا بین برادران می افتد. این ها ارزشهایی است که ملت الله ارزانی بشریت داشته است.

حقیر بزرگترین افتخار خودم را عبودیت به درگاه احدیت می دانم. می خواهم بگویم ای عازمان و ای عاشقان لقاء الله، ای مخلصین اخلاق و ای کسانی که مشغول ریاضت کشیدن جهت نزدیکی به درگاه خدا هستید، بیایید تا ببینید در جبهه ها چگونه برادران شما به آن درجه از نزدیکی به درگاه خداوند رسیده اند که نوجوان تازه داماد پس





از ۳ ساعت که از عروسیش می‌گذرد در جبهه حاضر می‌شود؛ آخر در کدامین مکتب چنین ارزشهایی را سراغ دارید؟

خدا را شاهد می‌گیریم هنگامی که در ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ در سرپل‌ذهاب بواسطه اصابت گلوله تانک زخمی شده بودم، خون زیادی از بدنم رفته بود؛ وقتی به کمک الهی نجات پیدا کردم، در بیمارستان زجر زیادی می‌بردم؛ آنگونه که شاید قابل تصور نباشد بطوری که در یک شب ده عدد والیوم ۱۰ به من تزریق شد تا کمی آرام گرفتم، اما هنگامی که درد می‌کشیدم در عین زجر بدنی، از لحاظ معنوی و روحی لذت می‌بردم.

حس می‌کردم که بار دوشم سبک می‌شود و هنگامی که شخص پرستار مراقب من، به مسخره می‌گفت: چرا این کارها را کردی و خودت را به این روز انداختی، به خمینی بگو تا بیاید درست کند، به او گفتم خدا خودش درست می‌کنه و همینطور هم شد.

والله قسم وقتی کمی از فشار کارم کم می‌شود در خود احساس ضعف و کوچکی می‌کنم. آخر میدانید ای امت شهیدپرور ایران امروز در شرایطی هستیم که لحظه‌ای غفلت، خیانت به اسلام و قرآن است.

باید با هم برای خدا تا آنجا که در توان داریم کوشش کنیم. امروز تمام مزدوران و طاغوتیان به مقابله با انقلاب عزیز اسلامی پرداخته‌اند در راس آن به تعبیر امام، شیطان بزرگ آمریکا و به دنبال او تمامی وابستگان دیگرش. پس از خدا غافل نشوید که پشیمانی سودی ندارد و ما باید به تعبیر امام تکلیف را عمل کنیم. اگر توانستیم پیروز می‌شویم و اگر کشته هم بشویم شهید هستیم و این نیز خود پیروزی است.

پس ما نباید نگرانی داشته باشیم؛ این منافقان از خدا بی‌خبر باید بدانند که ملت آن‌ها را شناخته است. اکنون که ملت در جبهه‌ها حاضر شده است شما بیشتر ملت بی‌گناه را ترور می‌کنید. شما نامردان تاریخ هستید که روی تمامی جباران تاریخ را از یزیدبن معاویه گرفته تا به هیتلر سفید کرده‌اید. شرمتان باد ای خود فروختگان به اجنبی! آخر چگونه حاضر می‌شوید از کودکان شیرخوار گرفته تا روحانیون معظم و جان بر کف، این راهیان راه الله را ترور نمایید؟

این امت باید بداند از بزرگترین خطراتی که انقلاب را تهدید می‌کند، آفت نفوذ خطوط انحرافی در خط اصلی انقلاب یعنی همانا خط امام است؛ پس خط امام را دنبال کنید و امام را تنها نگذارید که نمی‌گذارد. شما امت مسلمان ایران در تاریخ جهان نمونه هستید. شما فرزندان تربیت نموده‌اید که شهادت را بالاترین سعادت خود می‌شمارند و فقط روی پشتوانه الهی حساب می‌کنید و شکست در راه چنین حرکتی مفهومی ندارد.

خدا را شکر می‌کنم که نعمت زجر کشیدن در راهش را نصیب نمود. خدا را شکر می‌کنم که نعمت شرکت در عملیات به منظور روشن کردن سرزمینهای سرد و بی‌روح گشته از وجود صدامیان به نور خدایی نصیب شد و از خدا می‌خواهم که شهادت در راهش را نصیب فرماید و آنگاه که به مشیت الهی از این دنیای فانی رفتم در زمره



طلایع داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

شهدا به حساب می‌آیم و از خدا می‌خواهیم که مرا به حال خود وا نگذارد که بنده‌ای حقیر و زبون هستم و به درگاه کسی غیر از تو نمیتوانم رویاورم. اللهم ارزقنا شهادة فی سبیلک.

و، اما پدر و مادرم از وجود داشتن چنین پدر و مادری بر خود می‌بالم که افتخارش بر پایه نماز و روزه و خلاصه دستورات الهی است. پدرم! هنگامی که بیاد می‌آورم در سنین کودکی صدای فریاد شما در سحر به منظور نماز در گوشم می‌پیچید که محسن نمازت قضا نشود. امروز هم همچون نوایی دلنشین در گوشم طنین می‌افکند و شکر نعمت خدای را می‌نمایم.

سفارش می‌کنم همانگونه که تا به حال عمل کرده‌اید به باری امام بشتابید و او را تنها نگذارید.

و در آخر برادران و خواهرانم، به امید اینکه انقلاب حرکتی است به منظور اثبات حق و این مسئولیت بر گردن همگی ماست، دستورات الهی را فراگیرید و در عمل نیز آن‌ها را به کارگیرید. به خصوص عبدالرضا و محمود و حمیده شما فرزندان انقلاب هستید. من هر چه باشد مدت زیادی از سنم در زمان طاغوت گذشته است، اما شما امروز (از) نعمت حکومت اسلامی بر خوردارید و این بزرگترین موهبتی است که خداوند به شما ارزانی داشته است. قدر آنرا بدانید و شکر نعمتش را بجا آورید.

در آخر می‌خواهم که ۱۴ روز روزه و سه ماه نماز قضا برایم بجا آورید و راجع به آنچه که دارایی من محسوب می‌شود آنطور که پدرم تصمیم بگیرد اجرا شود منتهی سعی شود این مقدار محدودی که دارم در جهت کمک به جنگ و امور اسلام اختصاص داده شود. در ضمن اگر نتوانستید جنازه‌ام را به عقب بیاورید آنرا به روی مین‌های دشمن بیندازید تا اقلا جنازه من کمکی به اسلام کرده باشد.

انشاءالله و من الله التوفیق

۲۶/۱۲/۱۳۶۰

ساعت یازده شب جبهه بلد - دزفول»

توصیه های شهید محسن وزوایی

* واللہ قسم وقتی کمی از فشار کارم کم می‌شود در خود احساس ضعف و کوچکی می‌کنم، آخر می‌دانید ای امت شهید پرور ایران امروز در شرایطی هستم که لحظه ای غفلت، خیانت به اسلام و قرآن است.

* باید باهم برای خدا تا آنجا که در توان داریم کوشش کنیم. امروز تمام مزدوران و طاغوتیان به مقابله با انقلاب عزیز اسلامی پرداخته اند در رأس آن به تعبیر امام، شیطان بزرگ آمریکا و به دنبال او تمامی وابستگان دیگرش،





پس از خدا غافل نشوید که پشیمانی سودی ندارد و ما باید به تعبیر امام تکلیف را عمل کنیم. اگر توانستیم پیروز می شویم و اگر کشته هم بشویم شهید هستیم و این نیز خود پیروزی است.

* این امت باید بداند از بزرگترین خطراتی که انقلاب را تهدید می کند، افت نفوذ خطوط انحرافی در خط اصلی انقلاب یعنی همانا خط امام است؛ پس خط امام را دنبال کنید و امام را تنها نگذارید که نمی گذارید، شما امت مسلمان ایران در تاریخ جهان نمونه هستید، شما فرزندانی تربیت نموده اید که شهادت را بالاترین سعادت خود می شمارند و فقط روی پشتوانه الهی حساب می کنید و شکست در راه چنین حرکتی مفهومی ندارد.

اسناد و مدارک





طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندتگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک



جمهوری اسلامی ایران

شخصات شهید

نام: **حسین**

نام خانوادگی: **فزولی**

نام پدر: **حسین**

تاریخ تولد: **۱۸** - **۵** - **۱۳۳۹**

محل تولد: **شهرستان خوار**

آخرین منزلت: **فرمانده لستره امید (شهدای) سپاه**

پدر	نام	تاریخ تولد	محل تولد
نام	سال	ماه	روز
نام	سال	ماه	روز

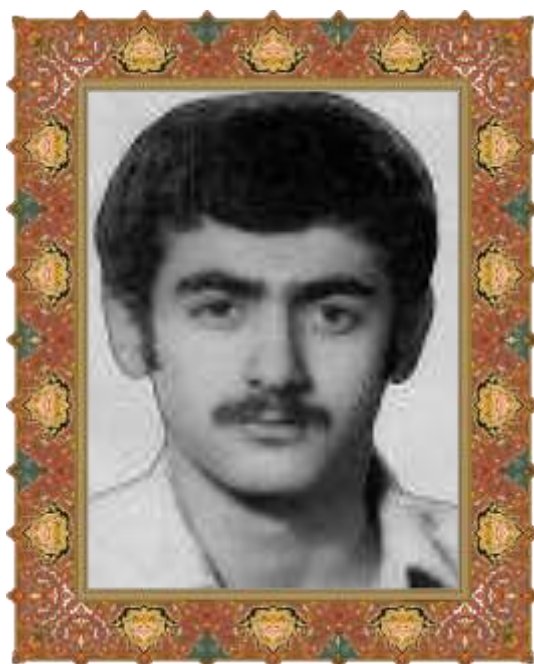
نوشته: **فسار ناشی از مریخ (تجارت)**

مقام: **مهندس زهرا ی خوار - قطره ۲۶**





۲۳. شهید علیرضا ماسور



دانشگاه: صنعتی امیرکبیر
مقطع تحصیلی: کارشناسی
رشته تحصیلی: مهندسی معدن
مکان تولد: تهران
تاریخ تولد: ۱۳۳۶/۰۹/۱۰
تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۱۱/۲۵
مکان شهادت: فکه
عملیات: والفجر مقدماتی



زندگی نامه

شهید علی رضا هادی پور در یک خانواده متوسط ولی متعصب و مقید به اسلام دیده به جهان گشود. هدف پدر شهید از تشکیل خانواده داشتن فرزند یا فرزندان صالح و مومن و خدمت گزار به اسلام و قرآن بوده است، لذا شهید و برادرش را از همان اوان کودکی با مسجد و نماز جماعت و عزاداری حضرت سید الشهداء مأنوس کرده و نهال ایمان و محبت به اهل بیت اطهار را در شالوده وجودشان بارور کرده اند. در هنگام تحصیل مراقبت و بررسی کافی را در انتخاب مدرسه می نمودند تا مسئولین مدرسه افراد متدین و شایسته باشند. چون در دوران کودکی علاوه بر مدرسه در کوچه هم با بچه های دیگر به طور طبیعی الفت پیدا می کنند. لذا در انتخاب دوست و رفیق هم از طرف خانواده مراقبت و دقت کافی می شد که خدای ناکرده با اشخاص ناباب همنشین نشوند و در مجامع عمومی حتی در مساجد و محافل عزاداری همیشه همراه والدین شرکت می کردند. رفتن به سینما و گوش دادن به رادیو و نگاه کردن به تلویزیون به علت برنامه های فاسد در زمان رژیم طاغوت تحریم شده بودند. پدر شهید به علت گرفتاری هایی که خودش داشته از حدود سال ۱۳۴۸ شب های چهارشنبه را مرتباً به مسجد جمکران و قم می رفته و پس از اداء نماز مخصوص مسجد در محل مسجد و در بیابان های اطراف مسجد در تاریکی شب به تنهایی بر روی خاک دعای توسل می خوانده و از خدا می خواسته که فرزندان او را در زمره سربازان و یاوران حضرت امام زمان (عج) قرار بدهد که پس از شنیدن خبر شهادت علی رضا، سرور حاصل از اجابت دعا تسلی بخش خاطر داغ دیده پدر شد و زخم فراق جگر گوشه را با شکرانه اجابت دعا تسکین بخشید.

او تحصیلات دبیرستانی را در مدرسه ی علوی به اتمام رساند و سال آخر را در دبیرستان خوارزمی در میدان بهارستان تکمیل کرد. در سال ۱۳۵۴ در رشته ی مهندسی معدن دانشگاه صنعتی امیرکبیر قبول شد. شهید از دوران طفولیت روحی ناآرام داشت و دائماً در جنب و جوش بود تا این که این روح سرکش بر علیه طاغوت طغیان کرد و در دانشکده شدت گرفت. به طوری که در هنگام درگیری با گاردی های رژیم، چشم چپش آسیب دید و همگام با سایر همزمان در پیروزی انقلاب با تمام توان کوشید و سختی ها و مشقات زیادی را به جان خرید. وی در دوران دانشجویی از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان پلی تکنیک تهران بوده و در تمامی مراحل مبارزات تحت رهبری امام خمینی (ره) شرکت فعال داشت. همزمان با اوج گیری انقلاب در کمیته انقلاب اسلامی مرکز، که از نهادهای اولیه انقلاب بود شرکت جست و بار دیگر به همراه برادران به مبارزه با ضد انقلاب پرداخته و همزمان با تسخیر لانه جاسوسی توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام با آنها همسنگر شد و به حق از مخلصین و فعالان این حرکت انقلابی بود. به محض آغاز جنگ رژیم بعث عراق علیه ایران از سفر حج منصرف و به جبهه های جنگ آبادان روی آورد. در آن جا به مدت ۶ ماه خدمت نمود و پس از بازگشت از جبهه





ها در راه مبارزه با تروریسم داخلی و منافقین و منحرفین و بنی صدر ملعون نقش حساسی به عهده داشت. پس از آن مجددا عازم جبهه های نبرد شد و در کلیه مراحل عملیات بیت المقدس و نیز در فتح خونین شهر (خرمشهر) حضور موثری داشت و پس از پیروزی به دنبال عارضه بیماری به تهران مراجعت نموده و در وزارت خارجه با برادران دیگر نهادها به کار مشغول شد و در این زمان (در سال ۶۱) توسط امام عقد نمود. وی مدت ها قبل از شهادتش با شیفتگی خاص و استثنائی، آهنگ عزیمت جبهه نمود، لیکن بواسطه وجود کمیت زیاد کارها و مسائل، تأمل نمود تا بار دیگر با اصراری غیر قابل توصیف راهی دیار عشق و شهادت گردید. شهید از همان اوائل در مسائل عقیدتی با روحانیت مشورت می کرد. مسائل انحرافی که توسط بعضی عناصر در قالب اسلام به خورد بعضی جوانان داده می شد، کشف و افشاء می کرد و پس از پیروزی انقلاب هم آرام و قرار نداشت و در داخل انقلاب از دست منافقین و ملحدین که آن روزها به خیلی از ارگان ها نفوذ کرده بودند دل می خورد و تا آن جایی که می توانست سد راه انحراف بود. به امام امت علاقه عجیبی داشت. همیشه و همه جا در یاد و فکر امام بود. فرامین امام را با جان و دل پذیرا بود. حتی در وصیت نامه اش سفارش امام امت را کرده است. چندین مرتبه در جبهه ها شرکت کرد. ولی به فیض شهادت که منتهای آرزویش بود نرسید. با خلوص عقیده ای که داشت اکثرا امور آینده اش در خواب صورت تکوین پیدا می کرد. لذا با ایمان راسخ به خواب خود خط مشی زندگی را تعیین می کرد و احتمال قوی دارد و قرائن هم نشان می دهد که علاقه به رفتن به جبهه ها در این اواخر این باشد که بشارت شهادت را در خواب به شهید اعلام کرده باشند. سرانجام در تاریخ ۶۱/۱۱/۲۵ در منطقه فکر در عملیات والفجر مقدماتی به شهادت رسید.

خاطرات

۱. مطالعه

در آن زمان (قبل از انقلاب) اکثر دانشجویان سیر کلی مطالعاتی داشتند. شهید هادی پور کتاب های جهان بینی و ایدئولوژیکی و به خصوص نهج البلاغه خیلی می خواند. کتاب های دکتر شریعتی، مهندسی بارزگان، شهید مطهری را هم می خواند. بعد از این که دانشجویان در لانه مجتمع بودن، آیت الله حائری شیرازی هر شب درس



اخلاق می گفت و او به نظر من این درس را در خود پیاده کرده بود چون از اول سال ۵۸ تا آخر سال ۵۸ خیلی عوض شده بودند.^{۴۷}

۲. مراقبت

ر دوران جنگ، سر سفره که می نشست می گفت: الان جنگ است و گندم نیست، روغن نیست. مگر شما نمی دانید چطور این ها تهیه می شود! خرده نان های توی سفره را اول می خورد که نان تازه را نخورد. می گفتم: بخور! عیبی ندارد. می گفت: نه! اگر دو سه تا از برنج توی سفره می افتاد برمی داشت و می گفت: هدر نرود. یک روز یک کتری آب گرم برده بود داخل حمام و آب گرم را با کتری روی سر می ریخت تا با دوش آب هدر نرود.^{۴۸}

۳. بی تفاوت نبودن

رفتارشان با پدر و مادر خیلی خوب بود، حتی با دوستانش هم خوب بود. اواخر موتور خریده بود و یکی از دوستانش که متاهل شده بود به او می گفت: بیا تو با موتور من، با همسرت برو. من تنها هستم و خودم می توانم بروم. با وجود این که راه خودش خیلی دور بود (شهرری) چند ماه، موتور دست دوستش بود و نمی گرفت.^{۴۹}

وصیت نامه اول

بسم الله الرحمن الرحيم

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

وصیت نامه بنده خدا علی رضا هادی پور، جمعی دسته ۲، گروهان ۳، گردان یاسر، تیپ ۲ سلمان فارسی، لشکر حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه و آله.

پس از عرض سلام خدمت پدر و مادر، همسر، برادران عزیزم و کلیه بستگان، آشنایان و دوستان

۱. اولاً از پدر و مادرم می خواهم که مرا حلال کنند و تمام بدی ها و کوتاهی های مرا عفو نمایند و برای من طلب رحمت و مغفرت نمایند.

۴۷. راوی برادر شهید

۴۸. راوی مادر شهید

۴۹. راوی مادر شهید



۲. از همسر می خواهیم که مرا حلال کند و اگر در این مدت کوتاه زندگی پر ثمر، بدی از من دیده به خاطر خدا عفو نماید و تمام حقوق شرعی که به او تعلق می گیرد قابل اداء است و من از او کمال رضایت را دارم و خدای تعالی نیز از او راضی باشد.
۳. از کلیه آشنایان، دوستان، فامیل حلالیت بطلبید. از حقوقی که به گردن من دارند خصوصا اگر از آنان غیبت کرده باشم از محضرشان می خواهیم که مرا ببخشند.
۴. برای من روزه قضا بگیرید که در اوائل تکلیف به علت ضعف بدنی و توصیه پدر و مادرم قادر به روزه گرفتن نبودم.
۵. نماز قضا نیز برای من به جا آورید که حتما نماز قضا به گردنم می باشد.
۶. طلب رحمت و مغفرت حتما بنمایید که سخت محتاج و روسیاهم.
۷. مدفن من بهشت زهرا باشد. در میان شهدای دیگر و حتما به زیارت شهدا بیایید و به من هم سری بزنید.
- در پایان حمد و سپاس بی پایان به درگاه خدای بزرگ می نمایم که مرا از منجلاب سیاهی ها، غفلت ها، شهوات و بیهودگی ها به در آورد و توفیق مجاهدت و شهادت در راهش را عطا فرمود و صلوات و سلام بر پیامبر عظیم الشان اسلام محمد بن عبدالله و اهل بیت معصومینش خصوصا حضرت بقیه الله الاعظم امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و تأییدات و توفیقات روز افزون الهی برای جمهوری اسلامی و خدمت گزاران آن و توسعه و گسترش برای انقلاب اسلامی و تمام جوامع اسلامی و ملل عالم ما. به نماز جمعه اهمیت دهید که ستون محکم جمهوری اسلامی و حبل الله برای وحدت امت است. برای تعجیل در فرج حضرت بقیه الله به حالت اضطرار دعا کنید. از بازماندگانم خصوصا پدر و مادر و همسر می خواهیم که بی تابی نکنند و هر وقت یاد من افتادند فکری به حال خانواده های چند شهید داده بکنند و بدانند که ان شاءالله در روز قیامت رو سفید و مسرورند. دیگر عرضی ندارم جز التماس دعا و طلب مغفرت و رحمت و فضل خدا از جانب شما برای خودم.
- التماس دعا
علی رضا هادی پور
۱۳۶۱/۱۱/۴ ساعت ۱۰:۳۵ صبح



وصیت نامه دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.»

حضور محترم پدر و مادر و برادران عزیزم السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

اول مرتبه باید عذرخواهی کنم از این که خداحافظی نکرده شما را ترک کردم. یکی تنگی وقت و دیگری ترس از این که مبادا خداحافظی با عذرا، موجب سست شدن من در رفتن به جبهه شود که حتما ان شاء الله این کوتاهی مرا خواهید بخشید، هم چنان که تمام بدی های دیگر را.

می دانم که برای پدر و مادر سخت است از دست دادن فرزند و صبر آن، ولی امیدوارم و خوشحال باشید که در راه خدا داده اید و برای اسلام عزیز که همه ما باید فدای او شویم.

خدای تعالی در قرآن کریم می فرماید: «يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»، خواه ناخواه باید به ملاقات پروردگار خود بشتاییم، پس چه بهتر و سعادتمندتر که از این راه برویم، راهی که فخر اولیاء خدا بوده است، راه شهادت خصوصا امروز که حضرت بقیه الله الاعظم (عج) ارواحنا التراب مقدمة الفداء فرمانده کل قواست و به شهادت برادران، خود ایشان در جبهه ها حضور دارند. خصوصا امروز که نایب بر حقش امام روح الله الموسوی الخمينی که خدای تعالی عمری به بلندی آفتاب به او عنایت کند، فرمان تاختن بر لشکر کفر را می دهد.

پس با یک حساب ساده متوجه خواهیم شد که نه تنها ضرر و زیانی نبوده است بلکه به لطف او فضل عظیمی بوده است و بنابراین جای هیچ ناراحتی و نگرانی نیست. این را می دانم که آرزوی شما همواره این بوده است که ما بچه های خوبی باشیم و چه خوبی بالاتر از شهادت در راه خدا و می دانم که در این راه متحمل چه زحمات و محرومیت های دنیایی شده اید، از دوران بارداری و کودکی تا نوجوانی و جوانی و تا به امروز!

امیدوارم که خدای تعالی به شما صبر عظیمی عنایت کند که این فقدان را با روی گشاده و سیمای باز استقبال کنید و در کمال راحتی رضا به رضای او باشید. هرگاه دوری من برای شما سخت شد، فکر این مطلب را بکنید که خانواده های چند شهید داده چطورند و سری به بهشت زهرا بزنید و گلزار شهیدان را بنگرید که چگونه خیل عظیم شهدا با ارواح طیبه و پاک نظاره گر شما هستند.





قطعا و یقینا بدانید که در روز قیامت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا سلام الله علیها و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین رو سفید هستید که شما نیز برای پیشرفت دین اسلام و انقلاب اسلامی و آماده سازی دنیا برای ظهور حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف یک قربانی داده اید! و بدانید که در این فقدان حتما برای شما ابتلاء و آزمایشی خواهد بود و از خدای رثوف و رحیم بخواهید که شما را از این آزمایش روسفید به در آورد که "انه ولی التوفیق".

امیدوارم که مسئله مسکن محمد به خیر و صلاح و آبرومندی تمام شود و منزل مبارکی برای آنان باشد. مامان جان و خانم و عزیز حقوق زیادی برگردن من دارند چه در دوران کودکی و چه بعد از آن. ضمن طلب عفو از آنان امیدوارم که مرا از دعای خیر فراموش نکنند و بی قراری نکنن و صبر از خدا بخواهند.

بارها از خدای بزرگ خواسته بودم اولادی باقیات الصالحات از من به یادگار بماند و هنوز نمی دانم که این حاجت برآورده شده است یا خیر؟ اگر خدا چنین توفیقی را نصیب من کرد، شما ملزم هستید و متکلفید که در امورات مربوط به او اعم از مادی و معنوی و تربیتی دخالت مستقیم نکنید و نظارت داشته باشید و ان شاء الله تعالی او را به نحو شایسته ای تربیت کنید و کوتاهی در این امور نفرمائید.

حمید را سفارش می کنم که به نماز اهمیت بدهد و حتی امکان آن را در اول وقت به جماعت بخواند. مسواک را فراموش نکند و طهارت را مراقبت بسیار نماید. در انجام وظایفش کوتاهی نکند و قرآن خواندن را به طور اولی یاد بگیرد و سعی کند هر روز قرآن بخواند و در معانی آیات تفکر کند و وقتش را خیلی با تلویزیون تلف نکند و بیش تر مطالعه کند. از شوخی و خنده های بی جا بپرهیزد.

از کلیه فامیل حلالیت بطلبید و از آنان جداً بخواهید که کلیه حق و حقوق خود را بر من ببخشایند و حلال نمایند. به شما و دیگر فامیل و دوستان و آشنایان توصیه می کنم که شما را به خدا، دنیا را ساده بگیرید! مال این دنیا نیستند و بهر امتحانی برای چند روزی شما را آورده اند و به خدا زندگی جاوید در آن سراسر است! این جا هر طور که باشد فکر این مطلب باشید که مرتباً آن جا را آباد کنید که مبادا خدای ناخواسته، خدای تعالی را با روی های سیاه و قلب های و اعضا و جوارح آلوده ملاقات کنیم.

از خدا بخواهید که فقط به قدر کفایت به شما بدهد که محتاج دیگران نباشید و بیش از آن فکر و ذکر و قلب خود را مشغول دنیا نکنید که واقعا اهل این دنیا نیستید. زمان رفتن نامعلوم است و ناگهان انسان را می برند! بکوشید تا همیشه آماده باشید و از وسوسه های شیطان به حالت اضطرار به خدا پناه ببرید. از آرزوهای دور و دراز بپرهیزید که وابستگی تان را به دنیا زیاد می کند. این را بدانید که شیطان و شیاطین هر لحظه در کمین شما هستند و ابلیس وقتی که از بهشت رانده شد، سوگند یاد نمود که تا آن جا که بتواند گمراه کند و دائم نیز مشغولند پس هر لحظه مراقبت کنید.



طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

توصیه می کنم کتاب استعاره مرحوم شهید دستغیب را حتما بخوانید که ان شاء الله خیر است. برای تعجیل در ظهور حضرت، دعا زیاد کنید و در تایید جمهوری اسلامی کوشش کنید تا آن جا که بتوانید کمک کنید. برای سلامتی و طول عمر امام دعا کنید و بدانید که این پیرمرد حق بزرگی برگردن فرد همه ما دارد چرا که به واسطه او بود که هدایت الهی نصیب ما شد و ما از ظلمات طاغوتی شاهنشاهی به در آمدیم و به واسطه او بود که نفخه الهی در کالبدهای بی جان همه ما دمیده شد و این همه معنویات و توجهات به خدا همه به واسطه او بوده است و او نیز نائب بر حق امام زمان (عج) می باشد که ایشان واسطه کلی فیض حضرت حق بر همه ما می باشند. در زندگی تا می توانید توقع تان را از دیگران کم کنید و همه چیز را از خدا بخواهید و از او استعانت بجوئید و به او توکل نمایند. صله رحم را فراموش نفرمائید و خدای نخواستہ شهادت من را سبب منت گذاری به خدای تعالی و جمهوری اسلامی نکنید بلکه سپاسگزار خدای بزرگ باشید که از شما قربانی قبول کرده و باز هم خودتان را بدهکار بدانید.

در پایان از شما پدر و مادر عزیزم عذرخواهی مجدد می کنم که از شما خداحافظی نکردم و امیدوارم که مرا عفو نمائید و از دعای در حقم کوتاهی نکنید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

فرزند سراپا تقصیر شما: علیرضا هادی پور

سه شنبه ۱۳۶۱/۱۱/۵





طلایح داران انقلاب دوم

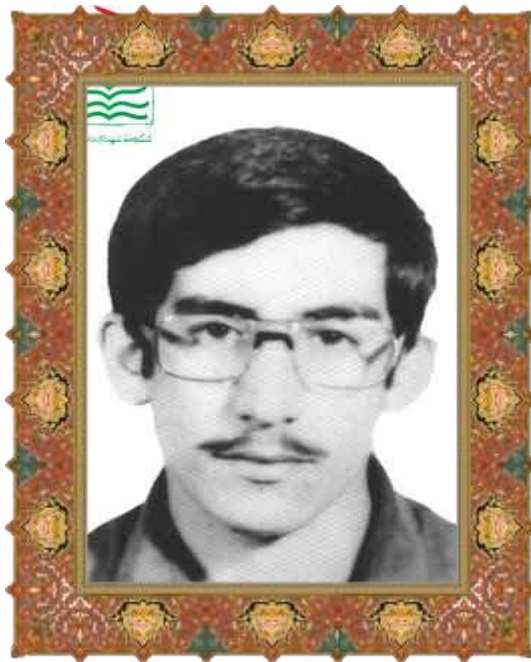
دفتر نهاد نمایندگای مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

اسناد و مدارک





۲۴. شهید عبدالرحمن شیخ علیرمدو



دانشگاه: صنعتی امیرکبیر
مقطع تحصیلی: کارشناسی
رشته تحصیلی: مهندسی عمران
مکان تولد: بوشهر
تاریخ تولد: ۱۳۳۷/۰۶/۰۱
تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۰۶/۲۷
مکان شهادت: سوسنگرد





زندگی نامه

عبدالرحمن در اول شهریور ماه سال ۱۳۳۷ در بندر بوشهر متولد شد. او از پنج سالگی به مدرسه رفت و از ۸ سالگی نماز خواندن را آغاز کرد و به آموختن قرآن مجید همت گمارد. دوره‌ی متوسطه را در دبیرستان سعادت بوشهر در رشته‌ی ریاضی با موفقیت به پایان برد و با معدل ۲۰ به عنوان شاگرد اول استان، موفق به اخذ دیپلم شد و بدون کنکور در سال ۱۳۵۶ وارد دانشگاه امیرکبیر در رشته مهندسی عمران شد. تا سال سوم دانشگاه، در رشته‌ی عمران تحصیل نمود که انقلاب شد و دانشگاه‌ها به تعطیلی کشیده شد. البته در دانشگاه پس از ۶ ماه استادیار شد.

هم‌زمان با شروع جنبش امت مسلمان ایران علیه استبداد پهلوی در تظاهرات گسترده‌ی مردم به طور فعال شرکت می‌کرد. شهید عبدالرحمن برای انقلاب فعالیت‌های زیادی می‌کرد از جمله اعلامیه‌های امام امت را که از فرانسه می‌رسید با خود به بوشهر می‌آورد و با کمک دوستان اقدام به پخش آن‌ها می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب با مطرح شدن انقلاب فرهنگی، با درک عمیق و ریشه‌ای که در این باره داشت، سعی کرد از انحراف دانشگاه جلوگیری کند. چندی بعد به عضویت هیئت‌های ۷ نفره‌ی واگذاری زمین درآمد و از تهران رهسپار استان خراسان شد و در آن‌جا به مدت ۱ سال به فعالیت پرداخت.

شهید عبدالرحمن از دانشجویان پیرو خط امام بود و پس از انقلاب با دیگر دانشجویان پیرو خط امام لانه جاسوسی آمریکا را تسخیر نموده و تمامی افرادی که در آن به ملت ایران خیانت می‌کردند دستگیر نمودند که امام امت از این کار بسیار خشنود گشته و فرمودند این دانشجویان عزیز انقلابی عظیم تر به وجود آوردند. همیشه نماز سر وقت اقامه می‌کرد و رفتارش با پدر و مادر بی نهایت خوب بود.

هم‌زمان با شروع جنگ در مهرماه ۱۳۵۹ به میدان نبرد شتافت. بعد از مدتی که دیده‌بانی در ارتش را بر عهده داشت، به سپاه پاسداران در اهواز پیوست و راهی سوسنگرد شد. در آن‌جا مدتی کارهای تبلیغاتی و کار در کتابخانه را به عهده داشت و علاوه بر آن مسئولیت کارهای تدارکاتی سپاه را در سوسنگرد عهده‌دار شد. سرانجام در منطقه‌ی سوسنگرد در تاریخ ۲۷/۶/۱۳۶۰ در سن ۲۳ سالگی به شهادت رسید و در گلزار شهدای بوشهر (بهشت صادق) آرام گرفت.



طلایه داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

خاطرات

۱. بی تفاوت نبودن

عبدالرحمن خیلی مهربان بود. عشق و علاقه خاصی به انسان ها در او موج می زد. ایشان بسیار در قبال مردم به خصوص محرومان دلسوز بود. روزی در نزدیکی خوابگاه دو پسر بچه گدائی می کردند؛ عبدالرحمن برای آن ها ترازو گرفته بود تا درآمدی داشته باشند و دیگر گدائی نکنند و آن ها را به اتاق آورد و از آن ها پذیرایی کرد.^{۵۰}

۲. حق الناس

او یکی از شاگردان ممتاز دانشگاه، و زبانزد خاص و عام بود. وی بدون آزمون وارد دانشگاه شد و به ادامه ی تحصیل در رشته ی مهندسی عمران پرداخت. سپس در تربت جام در هیئت هفت نفره ی واگذاری زمین، مسئول تقسیم اراضی بین مردم شد.

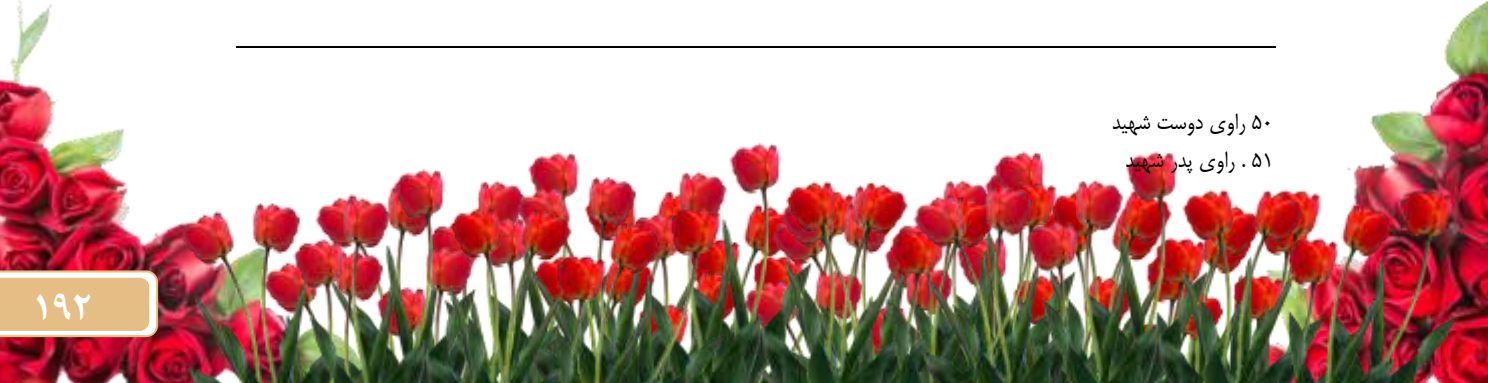
فرزندم خیلی دوست داشت عدالت پیاده شود، و سعی می کرد آنچه رضای خداست، انجام گیرد. يك روز از مرخصی برگشته بود و ما تازه سهمیه ی ۴ نفر کوپن شورا گرفته بودیم. وقتی دید ما سهمیه ی چهار نفر گرفته ایم، با ناراحتی به من گفت: چرا سهمیه ی ۴ نفر کوپن گرفته اید؟ من که پیش شما نیستم. این کار صحیح نیست و باید سهمیه ی يك نفر کم شود. خودش به شورا رفت و سهمیه ی يك نفر را کم کرد.^{۵۱}

۳. بازگشت

پیکر فرزندم پس از شهادت، در منطقه ی سوسنگرد، ۵ ماه مفقود بود، تا این که یکی از دوستانش، در همان منطقه خواب می بیند که جسد شهید «یاعلی مدد» و چند نفر از یارانش در منطقه ی سوسنگرد زیر خاك است. شهید به خواب دوستش می آید و می گوید این قدر دنبال من نگردید. من همین جا در همین منطقه هستم. صبح که می شود برای پیدا کردن اجساد، چند نفر به همراه دو لودر به منطقه می روند، چندین ساعت تلاش می کنند و جسدی پیدا نمی شود. یکی از راننده ها خسته می شود و دست از کار می کشد و برمی گردد. ولی راننده ی دوم به کار خود برای پیدا کردن اجساد ادامه می دهد، تا این که بعد از ساعت ها تفحص، یکباره راننده از بالای لودر پرت می شود و به زمین می خورد. افرادی که شاهد ماجرا بوده اند، به طرف راننده می دوند و راننده با حیرت می

۵۰. راوی دوست شهید

۵۱. راوی پدر شهید





گوید که درون بیل نگاه کنید. وقتی می روند و درون بیل را نگاه می کنند، می بینند چهار جسد است که یکی از آن ها متعلق به عبدالرحمن است.^{۵۲}

وصیت نامه

بسمه تعالی

وصیت نامه اینجانب عبدالرحمن یا علی مدد فرزند مراد یا علی مدد به پدر و مادر و برادران و خواهرانم و دیگر اقوام در تاریخ ۳/۱۳۵۸
پدر و مادر عزیزم اولاً از محبت های شما که یک چنین فرزندی را به دنیا آوردید و تربیت کردید سپاسگذارم و امیدارم خداوند در عوض، پاداش خیر به شما عطا بفرماید و می دانید که دشمن به خاک کشور ما حمله کرده و قصد دارد که خاک کشور ما را تصاحب کند و به مال و ناموس ما تجاوز کند و به اسلام و دین محمدی لطمه وارد سازد و دارائی ما را به غارت ببرد، این بود که من با تمام قدرت به پشتیبانی و حراست از اسلام و دین محمدی و انقلاب لباس پاسداری به تن کردم و دست به اسلحه شدم و وارد جبهه شدم برای حفاظت از تمامیت ارضی کشور فرمان امام امت خمینی کبیر و حال در خط مقدم جبهه می باشم و از شما می خواهم در حق امام و فرزندان دعا کنید و شب و روز بعد از نماز برای نگهداری از اسلام در درگاه پروردگار دعا کنید و اگر شهید شدم مرا حلال کنید.

این نامه وقتی به دست شما میرسد که بنده دیگر نزد شما نیستم.

پدر و مادرم از امام دست بر ندارید و او را یاری بدهید تا روح من از شما راضی باشد.

خدا یار و نگهدار شما پدر و مادر عزیزم.

فرزند خوب شما عبدالرحمن یا علی مدد از سوسنگرد



طلایح داران انقلاب دوم

دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه اراک

اسناد و مدارک



مردم در انقلاب، شاه را از ایران راندند؛ در ۱۳ آبان
با تسخیر لانه جاسوسی، آمریکا را از ایران راندند.
لذا امام فرمود: انقلابی بزرگتر از انقلاب اول.

مقام معظم رهبری: ۹۰/۰۸/۱۱

